

# زندگي

اگرچه انتشارات كهان



شماره شصت و هشتاد و نهم  
شنبه سی و یکم تیرماه ۲۵۳۷  
بها ۲۵ ریال



# وایلاننت

## همیشه پیشگام در صنعت آبگرمکن و شوفاژ گازی



این تصویر جلد یک کاتالوگ محصولات وایلاننت در سال ۱۹۰۰ است. می بینید که ایده تبلیغاتی آن با امروز که ۷۸ سال از آن میگذرد تفاوتی نکرده است.

تفاوت چشمگیر در خود آبگرمکن گازی است که حجمش به اندازه یک آبگرمکن نفتی امروزی و شعارش تهیه آب گرم در ۵ دقیقه بوده است که در آن زمان مدت کوتاهی بود.

این آبگرمکن را با آنچه که وایلاننت امروز در اختیار شما میگذارد مقایسه کنید. امروز، یک آبگرمکن گازی وایلاننت با بعد ۸۵ سانت ارتفاع، ۴۲ سانت عرض، ۳۲ سانت عمق، فقط ۸/۸ متر مکعب از فضای خانه شما را میگیرد، در حالیکه با باز شدن شیر، آب گرم در اختیار شما قرار میدهد.

این نمودار نقشی است که کارخانجات وایلاننت از سال ۱۸۹۴ در پیشرفت این صنعت بعهده داشته است.

در آن سال، یوهان وایلاننت اولین آبگرمکن گازی را بصورت «سیستم بسته» اختراع کرد.

امروز نیز، کارخانجات گسترده وایلاننت دارای بزرگترین لابراتوارهای پژوهشی میباشد تا برتری کیفی و تکنیکی آبگرمکها و شوفاژهای خود را بر رقیبان حفظ کند.

و امروز آبگرمکها و شوفاژهای گازی وایلاننت در ۶ قاره جهان بهترین انتخاب بشمار میرود.

وقتی شما یک آبگرمکن یا شوفاژ گازی وایلاننت را برای خانه خود انتخاب میکنید، مطمئن هستید که دستگاه انتخابی شما محصول آخرین ابتکار و پژوهشها برای اخذ حرارت بیشتر و سوخت کمتر، دوام بیشتر و دردمر کمتر در سرویس و نگهداری است.

آبگرمکن و شوفاژ گازی وایلاننت قابل تبدیل از مصرف گاز مایع به گاز لوله کشی میباشد و با مصرف گاز لوله کشی ۵۵ درصد هزینه شما را در تهیه آب گرم و حرارت مطبوع صرفه جویی میشود.



نماینده انحصاری در ایران

### آر.ا.ا.ا

تهیه کننده مطمئن ترین لوازم منزل

چهار کتب اطلاعات بیشتر و اختتامی اورگ...  
نام و نام خانوادگی...  
آدرس...  
شهر...  
کد پستی...  
تلفن...  
ارسال فرمایید.



# رامیک

## یک پنیر خوشمزه

### برای یک صبحانه و عصرانه دلچسب

محصولی از **کرافت**

## KRAFT



وزن خالص ۲۵۰ گرم - ۸

**سرویس کنت**  
خشک‌شویی میلان - مکت-  
فرش - پرده - تشک اتومبیل-  
شستشو و پولیش کفپوش و  
پارکت با تکنیک برتر و تجربه  
بیشتر ۳۳۶۷۱۳

**لباس عروس - لباس شب**  
**تالار عروس**  
زیباترین گلکسیون لباس  
عروس  
لباس شب، کلاه و گل  
\* امیراکرم ساختمان  
کوروش طبقه دوم تلفن  
۶۴۱۰۳۵  
\* جردن نبش گلشهر  
ساختمان ۱۲۵ ترزر طبقه  
اول ۲۲۲۵۱۳

**فالمخصوص**  
تلفن ۸۳۲۵۵۷  
**شبانه روزی**  
تعمیر و نصب شوفاژ، کولر،  
ترکیدگی لوله - لوله بازکنی تلفن  
۷۶۳۴۷۲ - ۷۶۳۲۷۲

**شرکت آمریکن**  
کلینر هوم سرویس  
خشک‌شویی مکت-  
میلان - فرش - پرده  
بادستگاه بخار و اکس  
پارکت موزائیک ماکالوم  
در محل  
۷۵۳۸۸۵ - ۷۵۳۸۸۵  
۷۵۲۵۵۶ - ۷۶۹۹۰۳

**پانسیون شبانه روزی**  
کودک مامک  
تهران پارس ۷۸۱۷۱۸

**بعل کار برآید به سخن**  
دانی نیست آمریکن سرتیفاید  
هوم سرویس کلینینگ  
مجهزترین سازمان  
خشک‌شویی میلان فرش،  
مکت، پرده و نظافت منزل و  
محله کار با برخورداری از  
نیم قرن تجربه و تکنیک برتر  
آمریکائی تلفنهای زرو  
۷۵۸۴۹۶ - ۷۵۸۴۱۲

**سازمان مکن پارس**  
مکن ساخسور  
۲۳۳۷۴ - ۲۳۳۷۵  
۲۳۳۱۲ - ۲۳۳۱۳  
مرکز اجاره - خارجیان  
حزبید و فترویش

**دوراکلین سرویس**  
**آمریکا**  
خشک‌شویی میلان - مکت - فرش  
تشک اتومبیل - در محل - مطابق با  
آخرین تکنیک متداول در آمریکا  
گزاره بطن تر ۸۴۵۶۸۳  
نماینده شیراز ۸۴۸۳۹۶ - ۸۴۸۳۹۵  
نماینده مشهد ۴۵۲۲۰  
نماینده اصفهان ۲۴۱۵۹  
نماینده همدان ۷۹۹۰

**آسیابویرت تاکسی**  
۷۵۰۳۵۵ - ۷۵۰۹۰۱  
**آر. یو. انجلیس سرویس**  
۸۵۵۳۴۰ - ۸۴۳۸۴۵

**موندیال**  
**سرویس آمریکا**  
خشک‌شویی میلان، پرده میلان، فرش، تشک اتومبیل، نظافت کلیه ساختمان، پولیش هر نوع پارکت، زمین، شیشه در محل بهتر و ارزاتر  
۸۵۶۷۹۸

**پارس کلین**  
خشک‌شویی فرش، مکت، فرش، تشک اتومبیل، نظافت کلیه ساختمان، پولیش هر نوع پارکت، زمین، شیشه در محل بهتر و ارزاتر  
۸۵۶۷۹۸

**مؤسسه ظفر ZAFAR**  
تلفنهای: ۲۳۳۸۳۷  
۲۳۳۷۴۱ - ۲۳۳۸۵۹

**وزیری**  
۱۵۸۱۸۸  
۱۵۳۷۴۲  
۱۵۶۹۵۷  
اجاره بخاریان خرید، فروش

**مکن ساخسور**  
۲۳۳۷۴ - ۲۳۳۷۵  
۲۳۳۱۲ - ۲۳۳۱۳  
مرکز اجاره - خارجیان  
حزبید و فترویش

**تازه‌های بازار**  
تلفن ۳۰۱۵۶۸ - ۳۰۵۱۷۵

**روزا منتظمی**  
برای کلاسهای هنر آشپزی و شیرینی پزی ثبت نام  
مینماید. چاپ ششم کتاب هنر آشپزی انتشار یافت  
تلفن ۷۵۶۴۳۰

**شهرنوکت**  
لورد رابه، کفپوش، مکت  
نقاشی ساختمان ۷۵۲۵۵۶  
۷۶۹۹۰۳ - ۷۵۳۸۸۵

**آرایش ناتالی**  
فال قهوه ۶۴۰۴۲۷  
**کلین سرویس آمریکا**  
خشک‌شویی میلان، مکت، فرش، پرده، تشک اتومبیل در محل نظافت و پولیش پارکت و زمین

**قالی شوئی شربت اوغلی**  
تلفن ۶۲۶۱۴۶ - ۹۲۶۱۸۹  
**سازمان خشک‌شویی میلان ادیب**  
« یکدست ۱۰۰ اتومان »  
با تمام مکت، فرش، تشک اتومبیل، شیشه زکاغذ دیواری با دستکامی تمام اتوماتیک مخصوص مکت و فرش ایرانی  
تلفن ۹۵۶۵۶۵ - ۹۵۲۴۵۴ - ۹۵۸۹۵۰

**قالی شوئی اطلس**  
با بهترین کیفیت دنیا میل کت ۱۰۰ تومان پرده  
تختی ۹ تومان با تمام فرش مکت و تشک اتومبیل  
تلفنهای ۹۷۵۴۳۰ - ۹۵۲۵۴۶

**گلدن مکت**  
کاغذ دیواری، آینه کاری  
پرده، رنگ، تلفن ۶۴۹۶۳۸

**ساسان تاکسی**  
آیزنهاور - شبانه روزی  
۹۲۳۱۰۲ - ۹۲۷۴۶۰

**تورینگ سرویس**  
شبانه روزی با اتومبیلهای آخرین سیستم  
آیزنهاور خیابان اوستا  
۹۲۵۲۳۲ و ۹۲۶۱۹۷

**با ۳ تومان**  
باروزی ۳ تومان منزل خود را با  
انواع کاغذ دیواری، پرده کرکره،  
مکت و کفپوش تزئین فرمائید.  
تلفن ۷۳۴۴۶۴

**فرش پروین**  
بهترین خرید فرش تمام  
لوازم منزل یخچال ففتی  
تلفن ۹۲۵۲۹۴

**پارت کلین**  
خشک‌شویی فرش مکت میلان  
موزائیک شیشه پارکت و اتومبیل  
تلفن ۷۶۲۵۰۲

**آناهیتا سرویس**  
بزرگترین خشک‌شویی  
میلان فرش مکت پرده  
در محل تعمیر پرده کرکره  
و نصب هر نوع مکت و  
پرده تلفن ۷۳۵۳۰۷

**ایران مسکن**  
کره مجرب ۳۵ نفری - اجاره  
بغادر خیابان شمال شهر شیوانات  
(خرید و فروش)  
تلفنهای ۲۳۰۸۴۴ - ۲۳۰۷۷۲

**بهد کودک فرشتگان**  
مجهز به پزشک و مربیان  
تعلیم و تربیت با تلویزیون  
مدار بسته و استخر شنا  
- ۶۸۳۹۴۴ - ۶۸۵۰۷۰  
۶۸۳۹۴۵

**آمریکن تاکسی**  
شبانه روزی  
۲۳۷۸۲۹ - ۲۳۸۹۴۰  
۲۳۶۹۷۸

**فال خصوصی**  
شهرکت ایران پلاگر  
نظافت ساختمان - مکت  
میلان - تشک اتومبیل در  
محل تلفن ۷۵۵۷۷۹

**شمیران دزفاسی**  
سرویس شبانه روزی  
۲۷۵۲۵۶ - ۲۷۷۳۸۱

**مشکونی نیند**  
پرده، پرده کرکره، مکت، فرش  
تلفن ۹۳۲۹۰۱

**کلین سرویس**  
با کزآ  
خشک‌شویی فرش - میل -  
مکت کلیه کفپوشها باواکس با  
آخرین تکنیک در محل تمیز و  
ارزاتر ۸۵۳۹۹۵

**ناوارا**  
خشک‌شویی میلان،  
پرده، مکت و نظافت کلی  
ساختمان تلفن ۸۵۷۵۲۴

**لیدر هوم آمریکا**  
خشک‌شویی میلان، فرش،  
مکت و فروش مکت و  
نصب هر نوع تزئینات منزل  
بهتر و ارزاتر  
۸۵۳۷۸۰ - ۸۵۶۵۳۰

**تزئینات اعرابی**  
نصب کفپوش مکت  
کاغذ دیواری آگوستیک  
برده و نقاشی ساختمان  
و کارهای تزئینی  
تلفن ۹۵۵۴۴۴

**شهریور**  
بزرگترین خشک‌شویی میلان،  
فرش، مکت، پرده و تعمیر کرکره  
وری تلفن ۷۳۸۲۲۲

**فرخ**  
سازمان بازرگانی  
مرکز اجاره و خرید و فروش  
تلفنهای ۲۲۹۱۵۵ - ۲۲۹۱۵۷

**نمایشگاه و فروشگاه پرده فروزنده**  
فروشنده بهترین پارچه های استیل، مخمل  
موکت مطابق با آخرین مداهای روز  
نمایشگاه پرده فروزنده در خدمت مردم تهران و شهرستانها  
خیابان بهلولی بین اسپارو هتل و بکرو با ۸۹۵۸۹۳ - ۸۹۴۸۷۷

**لباس عروس**  
سزاه زندان خیابان دانشگاه  
بلیس کوچه زهره پلاک ۲۱  
فقط خانمها از ۲/۵ به بعد  
پاریس - لندن - رم  
تلفن ۲۷۶۴۹۹

**فال سید عرب**  
تلفن ۳۵۱۰۶۲  
**خشک‌شویی آمریکائی**  
با ۱۰ سال سابقه کاری در  
ایران میلان مکت فرش  
تشک اتومبیل و کلیه نظافت  
ساختمان و شستشو و نصب  
پرده گرانتر و مطمئن تر  
تلفن ۸۵۸۲۰۶

**قالی شوئی پرف**  
سازمان تزئیناتی ارکیده  
فروش و نصب انواع کاغذ دیواری و  
مکت و پرده کرکره و پارچه‌های و  
نقاشی ساختمان تلفن ۸۵۳۶۲۵

**گالری فرش شایان**  
بهترین خریدار قالی و قالیچه کهنه و نو جهت صادرات  
کاخ بین شاه و شاهرضا ۶۶۱۰۶۹

**فرش کارلو**  
عادلانه ترین خریدار فرشهای نو و کهنه  
تلفن ۶۴۰۱۱۷ - ۶۴۲۶۴۱

**قالیشوئی زمرد**  
۹۲۱۷۷۴  
**فرش ایران نوین**  
بهترین خریدار فرشهای صادراتی  
تلفن ۶۵۳۱۹۵

**قالیشوئی شمس**  
با اصول مذهبی کر میدهد  
تلفن ۵۹۲۹۴۷ - ۲۳۴۲۸۷

**تعمیرگاه مجاز**  
تولیزوینهای کتی و سیاه سفید  
شاوب لورنس - گروندیک  
بلا پونکت - آنتن رنگی سیاه و سفید  
تلفن ۳۷۲۵۲۸

**قالی شوئی ایران دویج**  
در ظرف ۲۴ ساعت  
تلفن ۳۵۹۵۸۴ - ۳۵۵۱۴۹ - ۳۵۰۵۴۵

**تعلیم پیا نون خصوصی**  
تلفن ۸۵۲۵۷۸  
فال قهوه توسط خانم صدا  
تلفن ۶۳۲۶۴۶

**تعلیم پیانو**  
مادام راشل  
فال قهوه تلفن ۸۵۰۷۲۳

**تزئینات اردیبهشت**  
کاغذ، مکت، پرده کرکره  
نقاشی ۷۳۵۹۲۹

**حلفا تا کسی**  
شبانه روزی تلفنهای:  
۲۳۲۸۰۱  
۲۳۳۰۷۹ - ۲۳۳۰۸۰

**پاکتان**  
انجام کلیه امور  
نظافتی نقاشی  
ساختمان ۸۲۴۵۸۱  
شستشوی فرش و مکت  
در محل

**حمید**  
د کوراسیون  
حتی جمعه ها کاشی  
کاغذ - مکت - ۶۸۴۹۵۴  
فیول سفارش لباس از انگلیس

**تاکسی سرویس الیزابت**  
بلوار الیزابت تلفنهای:  
۹۳۱۷۶۸ و ۹۳۳۶۰۲

**پانسیون کودک زهره**  
شبانه روزی تلفنهای:  
۸۵۵۰۰۴

**قالیشوئی پاک**  
شستشو با اصول مذهبی  
تعمیر پارچه و پوسیدگی و لکه گیری  
تلفن ۵۵۱۵۰۶

**پانسیون کودک لیلا**  
شبانه روزی پهلوی مقابل  
گورش ۸۹۴۵۵۶ - ۸۹۳۳۴۶

**شرکت شهیمینه**  
آماده نصب فوری  
مکت ۷۹۵۳۴۴

**مؤسسه امیرکارتیان**  
مرکز اجاره و خرید و فروش  
تلفنهای ۷۵۷۱۸۲ - ۷۵۲۳۵۸

**مادام راشل**  
فال قهوه تلفن ۸۵۰۷۲۳

**فال شیرین**  
۲۷۶۸۶۹  
**فال قهوه**  
مخصوص بانوان با وقت قبلی  
تلفن ۷۶۳۹۸۰

**لباس عروس**  
خیابان پهلوی جنب سینما  
اتلانتیک نبش کوچه خورشید  
**عروس تهران**

**مردکودک زهره نوین**  
تحت نظر متخصصین  
فن تلفن ۹۷۴۴۳۶

**پانسیون شبانه روزی**  
**شیرین**  
بعلت استقبال زیاد ساختمان  
جدید نقل مکان نموده و با  
برنامه‌های سابق با اضافه  
تسهیلات بهتر برای فرزندان  
شما ثبت نام مینماید.  
عباس آباد آپادانا نویخت  
خیابان پالیزی مقابل بانک ملی  
تلفن ۳۳۴۲۲۹

**تزئینات آر. یو**  
مکت کاغذ  
نقاشی ساختمان  
و کرکره و نقد اقساط  
تلفن ۸۴۳۸۴۵ و ۸۵۵۳۴۰

**باروزی ۳ تومان**  
کاغذ دیواری مکت کرکره پرده  
تزئینات و ونوس  
تلفن ۶۶۱۵۲۴

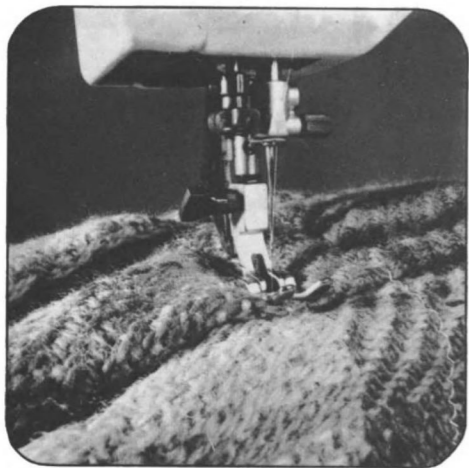
**مرکز تعمیرات**  
در منازل فوری  
گراندیک، فیلیپس،  
شاوبل - ورنس،  
آر. تی. آی. ۳۴۸۴۲۹  
نصب آنتن رنگی و معمولی





# فاف PFAFF®

هدیه ای از آلمان غربی برای خانمهای با ذوق و مشکل پسند ایرانی با ۱۲۰ سال سابقه جهانی



از شما صمیمانه دعوت میکنیم قبل از تصمیم به خرید هر نوع چرخ خیاطی از فاف ۱۲۲۲ الکترونیک که مجهز به انگشت معجزه گر تکنیکی است دیدن فرمائید تا معیار مقایسه بدست آید.

انگشت معجزه گر



گلدوزی فقط با



فشار دکمه

نخ کن اتوماتیک

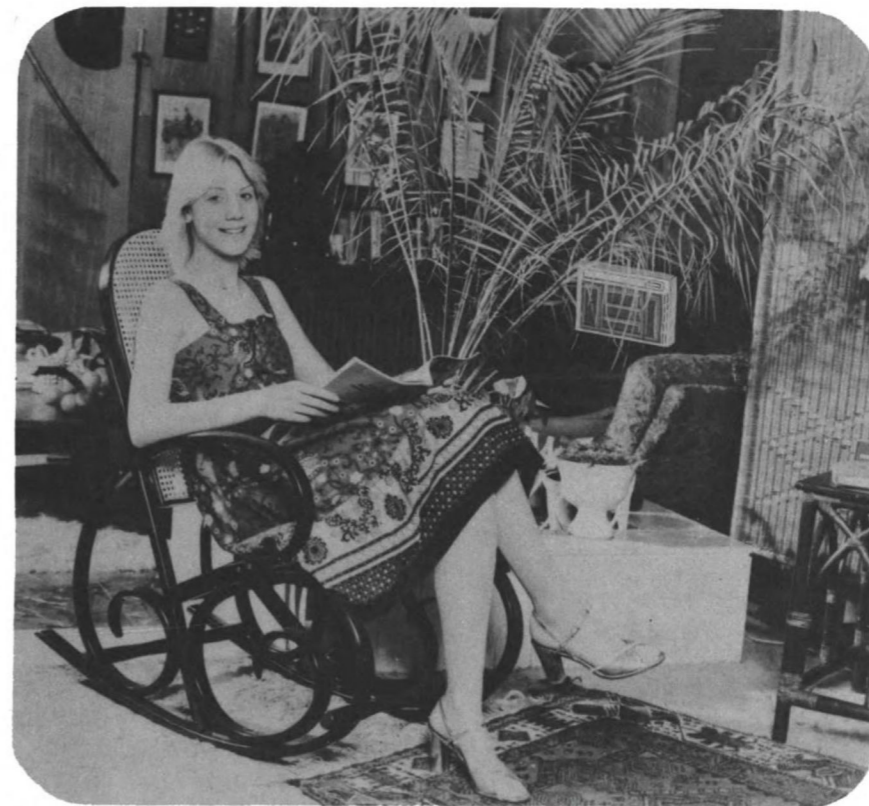


فاف نامی برجسته که در قلب صنایع دوخت میدرخشد

تبریز: آقای گوگانی - ۲۴۸۶۴  
مشهد: آقای نیایشی - ۲۵۴۲۲  
زاهدان: آقای سلمان زاده - ۲۲۶۵

تهران: خانم افتخارزاده - ۷۹۱۵۸۸  
اصفهان: آقای صفائی - ۳۱۸۹۷  
تهران: آقای بهفروزی - ۶۶۴۸۳۸  
شیراز: آقای حکاکیان - ۳۸۶۷۰

نماینده انحصاری شرکت ماجدی تهران خیابان نادری چهارراه قوام السلطنه ساختمان فرقانی شماره ۲ تلفن ۳۷۷۰۲۶-۳۷۴۲۴۱-۳۷۴۲۴۲



# متشکریم.

کولرهای گازی کریپر در ۱۵ مدل بطرفیت های مختلف یعنی بیش از سایر مارکها بمنظور جوابگویی به نیازهای گوناگون مشتریان تولید و عرضه میشوند.

کولرهای گازی کریپر مجهز به دستگاه "اورلود حرارتی" است و قبل از آنکه نوسانات شدید برق خطری برای کمپرسور بوجود آورد بطور خودکار کمپرسور را خاموش میکند.

کولرهای گازی کریپر با ولتاژهای بین ۱۱۸۷ الی ۲۵۳ ولت بخوبی کار میکنند. به همین دلیل در نوسانات شدید برق که تابستان گذشته در کشور بوجود آمد در مقایسه با کمپرسورهای سایر مارکها کمتر خسارت دیده اند.

کریپر ساخت آمریکا

فروش در کلیه فروشگاههای معتبر سراسر کشور



Carrier

کریپر اولین سازنده دستکاههای تهویه مطبوع در جهان

نماینده انحصاری در ایران: شرکت سهامی شعله خاور تهران - خیابان تخت جمشید - چهارراه بهار تلفن های: ۶-۸۲۹۰۲۰ و ۱۶-۸۳۵۸۱۵

عاملین فروش که در خواست اخذ نمایندگی نموده اند به قسمت فروش مراجعه فرمایند

# المپیا ۲۰۰۱ الکترونیک

ما اولین چرخ خیاطی الکترونیکی دکمه دار را تقدیم میکنیم

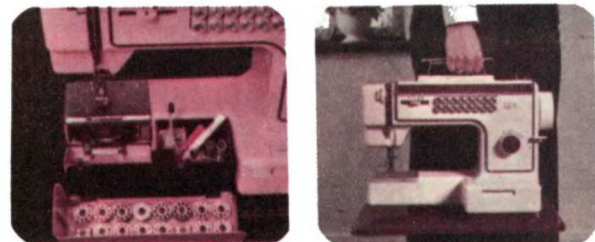
OLYMPIA 2001



خانمها در صدها مراکز دوخت و دوز جهان مورد مصاحبه قرار گرفته اند و از احتیاجات مخصوص آنها و اینکه از یک چرخ خیاطی چه انتظاری دارند سؤال شده است. چرخ خیاطی المپیا ۲۰۰۱ و ۲۰۰۰ نتیجه اینگونه مطالعات و جوابگوی خواسته های همه خانمهای جهان است.

## امتیازات منحصر بفرد چرخ خیاطی المپیا ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱:

- دکمه الکترونیک برای انتخاب طرح دلخواه جهت گلدوزی یا خیاطی
- دکمه الکترونیک برای پائین یا بالا نگه داشتن سوزن در تمام مواقع
- دکمه الکترونیک تک بخیه برای پولک دوزی، منحوق دوزی و کوک شل
- دکمه مخصوص کوک و کوک شل از ۵/۵ تا ۳/۵ سانتیمتر
- دکمه الکترونیک مخصوص کاهش سرعت، پاک دوزی، اورلوک دوزی و گلدوزی
- دکمه مخصوص بخیه زدن روی تریکو، بافتنی و ژرسه
- المپیا با مادگی دو جهت



نمایندگیهای المپیا در تهران و شهرستانها:

تهران: خیابان قصرالدشت، فروشگاه دیاموند تلفن ۹۵۳۴۸۶  
تهران: بازرگانی معینی خیابان شاه تلفن ۶۶۱۱۵۶ و ۶۴۵۱۲۹  
کرمان: خیابان لطفعلی خان زند آقای سید محمود سجادی تلفن ۴۳۴۲  
قزوین: خیابان شاه پاساژ آریایی فروشگاه نوشین تلفن ۶۷۷۶  
قم: خیابان چهار مردان آقای دکتر غفوری تلفن ۳۶۸۵  
مرودشت: خیابان حافظ، آقای رفائی  
بندرگز: خیابان پهلوی فروشگاه خاری

## نمایندگی انحصاری در ایران:

شرکت مکاج خیابان شاه چهارراه شاه مقابل بازار شانزلیزه،  
پاساژ آزاد تلفن: ۶۶۴۴۸۲

• نماینده از شهرستانها پذیرفته میشود •



## این اولین تابستانی است که ما از هوای خنک و دلچسب منزلمان واقعا لذت می بریم

این تابستان شما میتوانید در پناه تهویه مطبوع گرمی در منزل خود از هوایی خنک و آرامشی  
دلپذیر لذت ببرید.

گرمی اولین و بزرگترین تولیدکننده تهویه مطبوع در جهان

برای کسب اطلاعات و آگاهی از نام و نشانی نزدیکترین نماینده فروش لطفاً با شرکت گرمی ترمو هریک  
تلفن ۸۴۳۴۰۰ تماس و یا با صندوق پستی شماره ۱۹۸۹ - ۳۱۴ قسمت 50DA مکاتبه فرمائید.



تهویه مطبوع گرمی یعنی: آسایش و آرامش در هوایی چون بهار



**توک**

تردو توک  
خوشمزه و خوردنی

1226 آواکلارد



این مقایسه‌ای است بین پیراهنی نو  
و پیراهنی که بارها با بارف  
شسته شده است

A - 175

## آزادی

### این معمای همیشگی!...

روزنامه‌ها خیر داده‌اند که در اردوی تربیتی «رامسر»، بعد از سخنرانی آقای «دکتر عاملی» - قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز- دانش‌آموزان او را ساعتها سوال پیچ کرده‌اند. بحثها بیشتر پیرامون «فضای باز سیاسی» و «گسترش آزادیها» دور میزده، و بیشتر سئوالهای دانش‌آموزان نیز، درباره «آزادی» بطور کلی، «آزادی مطبوعات» و «سانسور» بوده است. مثلاً دانش‌آموزی پرسیده است که: «آیا با وجود اصل بیستم متمم قانون اساسی، مطبوعات باید سانسور شوند؟»

اینکه دانش‌آموزی به خود حق میدهد آزادانه از «آزادی» سخن بگوید، به خودی خود، خبری، و حتی مزدهای شادی بخش است، چرا که از رشد فکری جوانان میهن گرامی ما خبر میدهد. مزدهای است، چرا که به قول شاعر آن ترانه مشهور: «مردم از دست سکوت!»

یکی مون حرف بزنه،  
دیگه، وقت گفته!

آری دیگر وقت گفتن است، چرا که خداوند مغز آدمی را برای اندیشیدن، و زبان را برای گفتن آفریده است. این روزها، همه از آزادی، فضای باز سیاسی، و قانون اساسی سخن می‌گویند. مردم بعد از سالها سکوت، به مذاکرات مجلس، تحولات دادگستری، و بطور کلی به مسائل سیاسی علاقه‌مند شده‌اند، و این نیز مزدهای امیدبخش است، چرا که در یک جامعه دموکراتیک، مردم باید اندیشه‌های خود را درست یا نادرست، خوب یا بد- بر زبان بیاورند. جمله معروف «پاسکال» یادتان هست؟ «من می‌اندیشم، پس هستم!» اندیشیدن، برآستی هم بزرگترین نشانه هستی و بودن آدمیزاده است، و اندیشه میباید که بر زبان جاری شود، و با اندیشه‌های دیگران برخورد کند، تا اگر درست است، از اندیشه به فعل درآید، و اگر نادرست است، اصلاح شود.

«آلبر- کامو» آن نویسنده فرزانه فرانسوی نیز، جمله‌ای شبیه آن جمله مشهور «پاسکال» دارد. او میگوید: «من عصیان میکنم، پس هستم!» باتوجه به شرایط زمانی بیان این جمله، خیلی زود میتوان فهمید که منظور «کامو» از کلمه «عصیان»، عصیان علیه بیدادگری فاشیسم، عدم آزادی و فشار و جبر و زور است. برآستی هم عصیان علیه بیدادگری، یکی دیگر از بزرگترین نشانه‌های هستی و بودن آدمی است، و نشانه آگاهی و بیدار دلی نیز هست، و کسی که حقوق انسانی‌اش، آزادی‌اش، لگدمال میشود، اگر عصیان نکند، در واقع پیش از آنکه عزرائیل به سراغش بیاید، مرده است، و بیهوده نان گندم را هدر میکند. اما لازم نبود «کامو» عصیان را نشانه‌ای از هستی آدمی اعلام کند، ما قرن‌ها پیش از او بزرگ مردانی چون امام حسین علیه‌السلام و حضرت علی (ع) را داشته‌ایم که با عصیان خویش علیه بیدادگری و بیدادگران، هستی جاودان یافتند. بعد هم در تاریخ خودمان، بابکها و ابومسلمها و ستارخان‌ها را داریم که ظلم و جور و حقارت را تحمل نکردند، و جان بر کف به عصیان علیه بیدادگری برخاستند. این مردان بی باک را داشته‌ایم، گزمنها و جلادها و جارجیان «گور شوید، لال شوید، گور شوید»، «راهم داشته‌ایم. نام کدامیک از اینان زنده مانده است؟»

اما عصیان همواره در جامعه‌ای توجیه پذیر است، و نیز در جامعه‌ای رخ مینماید، که صدای مردم در گلو خفه شده باشد، و درست به همین دلیل، هیأت حاکمه، در هر جامعه‌ای، میباید که گوشهای بزرگ و حساسی برای شنیدن حرفها و شکوه و شکایتهای مردم داشته باشند، و گرنه آتش عصیان، دیر یا زود شعله بر می‌کشد، و به احتمال تریو خشک را باهم میسوزاند. کار درست، همان است که قائم مقام حزب رستاخیز کرده است: یعنی به میان مردم رفتن و با آنان به گفت و شنود نشستن درباره همه چیز، از جمله آزادی.

اما آزادی، این معمای همیشگی، برآستی چیست؟

دکتر «مصطفی- رحیمی» در کتاب «قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی» می‌نویسد:

«ساده‌ترین تعریفی که از آزادی کرده‌اند، این است: قدرت داشتن بانجام دادن هر کاری که به دیگران زیان نرساند. معلوم است برای اینکه معلوم شود که چه کاری به

بقیه در صفحه ۱۲۴

## شرح روی جلد

۲۰ تن فینالیست‌های مسابقه دختر شایسته ایران در هفته گذشته اردوئی تشکیل دادند و در چند برنامه فرهنگی و تفریحی شرکت جستند. عکس روی جلد چند صحنه از برنامه‌های این اردو را نشان میدهد و رپرتاژ آن در صفحات بعد چاپ شده است



آخرین خبر:

### ۵ مرداد، «دختر شایسته ایران» انتخاب میشود!

دبیرخانه «مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران در سال ۲۵۳۷» اطلاع میدهد که روز پنجشنبه آینده (پنجم مردادماه) مراسم نهائی انتخاب «دختر شایسته ایران» از میان بیست دختر فینالیست، طی یک جشن با شکوه فرهنگی، در هتل هیلتون تهران برگزار خواهد شد. برای تهیه بلیت ورودی، لطفاً با شماره تلفن‌های زیر تماس بگیرید:

تلفن دبیرخانه مسابقه: ۳۱۳۵۸۳

تلفن‌های مؤسسه کیهان: ۳۱۰۲۶۵ تا ۳۱۰۲۴۶

از این شماره،

## ویولت

داستان دنباله‌دار

جدید، آغاز

میگردد!



«ویولت» ماجرای شگفت‌انگیز دختری است که پدرش را کشت و به اعدام محکوم شد!... «ویولت»، گل سرخی است که در شوره‌زار روئید!... «ویولت» یک رمان یا افسانه نیست، بلکه شرح زندگی واقعی دختری است که جاه‌طلبی، او را به بیراهه‌ها کشانید... خواندن این داستان هیجان‌انگیز و عبرت آموز را، به همه خوانندگان گرامی مخصوصاً به پدران و مادران و دختران جوان توصیه می‌کنیم.

خانواده‌ها با

## خیال راحت

شامپو خانواده پایه را

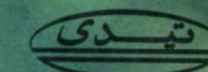
انتخاب میکنند چون میدانند

پایه

سالم، با صرفه

و مطمئن

است





# چهره دختر ایرانی، در آینه سال ۲۵۳۷

**نسل جوان دختران ایران، تشنه آزادی است، و می‌خواهد آینده‌اش را، خود، با دست‌ها و اندیشه خویش بسازد!**

بگوئیم که دختران جوان ایران، قفل از زبان خویش باز کرده‌اند و چنان شجاعانه از عقاید و ایدئال‌ها و آرزوهای خویش حرف می‌زنند که آدمی بی‌اختیار باخود می‌گوید: «این نسل به هر کجا که دلش بخواهد خواهد رسید!»  
دختر هستم و می‌خواهم دختر باشم!



چه گذشت؟ در گزارش شماره پیش گفتیم که بعد از دیدارها و گفتگوها و تحقیقات مقدماتی، دبیرخانه مسابقه، ۵۰ دختر از تهران و ۳۳ دختر از شهرستانها را برای شرکت در مرحله انتخاب فینالیست‌ها، به هیأت زوری خاص این مرحله، معرفی کرده بود. هیأت زوری با یکایک دختران و در گروه‌های سه، چهار نفری، به گفتگو نشست و دخترها در برابر پرسش‌های بسیار متعدد و متنوعی قرار گرفتند اکنون با خوشحالی ناب میتوانیم

راندگی یا «سینی‌کار»... رانندگان چهار نفر از فینالیست‌ها هستند: سوسن کامیاب، ثریا فکرت، رؤیا آقائی، و فرشته شیرزاد.



اینهم «زنبور پرنده»!... دخترانی که بر روی بالهای این زنبور استثنائی پرواز می‌کنند، عبارتند از: «مریم حامد، شیرین شریفها، و مینو درمنش».

بگذارید نخست به برخی از پاسخ‌هایی که به یک پرسش جالب داده شد، اشاره کنیم از دخترها سوال شد: «آیا هرگز آرزو کرده‌اید که کاش پسر بودید؟» یادم آن نرفته است که در نخستین سالهای آغاز مسابقه بسیاری از دخترها صمیمانه می‌گفتند:

«بلی، گاهی آرزو کرده‌ام که کاش پسر بودم، چون دختر بودن، در کشور ما مشکلاتی دارد...»

اما در این سالهای گذشته، در مسیهن گرامی ما، خیلی چیزها تغییر یافته است، از جمله طرز تفکر و اندیشه نسل جوان دختران ایران. حالا دیگر دختر بودن، نه تنها ننگ نیست، بلکه افتخارآمیز نیز هست. به برخی از پاسخ‌های دختران فینالیست توجه کنید:

نازاجیلاری- هرگز به عمرم آرزو نکرده‌ام که جز خودم، کس دیگری باشم و تنها آرزوی من اینست که بیشتر «خودم» باشم!



ترانه کی سر، عاطفه مهاجر ایروانلو، آریتا تکین سوادکوهی، و سپیده رازقی سوار بر اسب‌های چرخ‌فلک.



این یکی «رولر-کاستر» نام دارد که دختران فینالیست را بر فراز آسمان گردش میدهد: گردش همراه با سرعت، شادی، هیجان و یک کمی هم ترس!...



— یک عکس یادگاری از: فرشته شیرزاد، آزینا نکین سواد کوهی، شیرین شریفیها، ترانه کی‌سر و نارینا السبی. —  
 — فایقرانی با فایق‌های «بدالو»، بروی دریاچه «دنیای حرم».

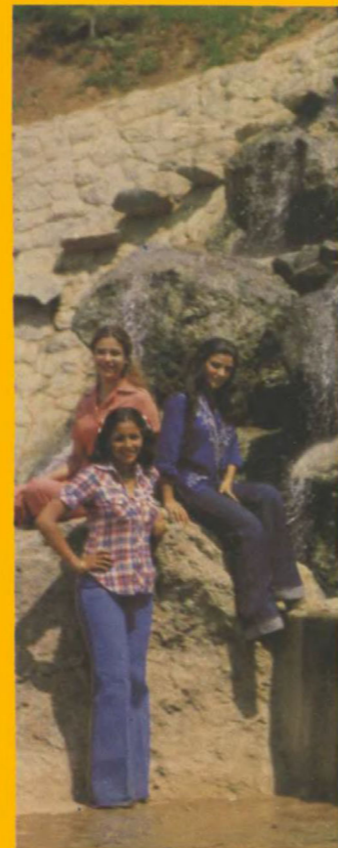


که سالهای سال تنها در اختیار مردان بوده مثل مهدیسی، جراحی و قضاوت، اصلاً زینها را زیاد به بازی نمی‌گیرند، و اگر هم شمل آنان را ببندیدند، در شرایط مشابه با مردان، چندان ارزشی برای کسار آنها قائل نیستند...  
 فازیللا- الستی در یک جمله کوتاه، اما بسیار عمیق، از یک مشکل دیگر- که در واقع مشکل پدر و مادرها است، سخن گفت: «فکر می‌کنم بزرگترین مشکل دختران ایران، تقسیم ناعادلانه توجه و محبت بین آنها و برادران آنهاست!»

آزینا- تکین سواد کوهی پاسخی سیاستمدارانه بدین پرسش داد: «متأسفانه به علت ضعف فرهنگ و محیط اجتماعی نامساعد، مشکلاتی که گریبان دختران و زنان ایرانی را گرفته، فراوانند نسبت مردسالاری و یکه‌تازی مردان و نپذیرفتن تساوی حقوق زن و مرد، مهمترین آنها است. اما ما جوانها سعی می‌کنیم با استفاده از مسالمت‌آمیزترین راهها- و با استدلال و ارائه دلایل منطقی، بر این مشکل فائق آئیم!»  
 رویا یگاهی هم گفت: «وضع ایران نسبت به سابق خیلی فرق کرده است و من فکر می‌کنم در حال حاضر دیگر مشکل بزرگی نداریم. البته مقداری تعهدات اخلاقی و اجتماعی هست که من شخصا از کودکی با آنها آشنا شده‌ام و خودم را با آنها وفق

**لطفاً ورق بزنید**

— سبیده رازی، رویا یگاهی، لریا فکرت، مریم حامد، و زکسانا والی، در کنار آبشار زیبای پارک «چشمسیده».

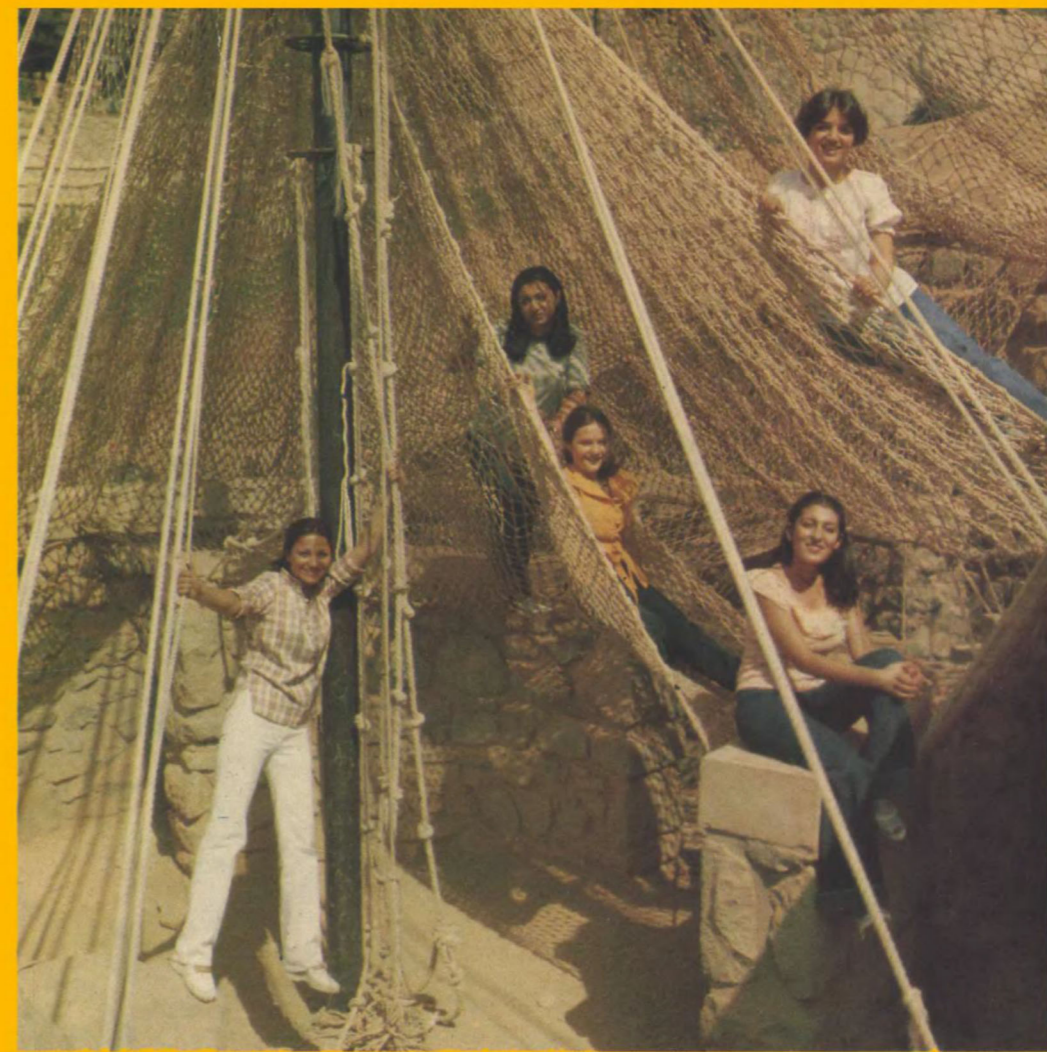


**درد محدودیت و عطش آزادی!**

می‌بینید که دختر ایرانی، حالا دیگر وجود خویش را پذیرفته است و «عسکده دختر بودن» ندارد، اما آیا همه «مشکلات دختر بودن» در جامعه ما از میان رفته است؟ نه! واقع‌بینی دختران جوان در پاسخهایی که به پرسش دیگر دادند، آشکارا رخ می‌نماید.

سؤال چنین بود: «به نظر شما دختر بودن در ایران، چه مشکلاتی دارد؟»  
 رویا- آقائی «سافراست و تیزهوشی و تحسین‌انگیزی، حتی پرسش ما را تغییر داد، و از زاویهای وسیع‌تر به این مسأله نگریست، او گفت: «بهتر است که کلی‌تر بحث کنیم و مثلاً بپیمیم «زندگی در ایران چه مشکلاتی دارد؟» به نظر من زندگی کنونی ما با چهل پنجاه سال پیش اصلاً قابل مقایسه نیست، ولی باوجود این هنوز هم قیدوبندهایی وجود دارد که زندگی را برایمان مشکل می‌سازد مخصوصاً برای ما دخترها. در صدر همه این مشکلات «نداشتن آزادی» است که به نظر من از هر چیز دیگری دردناک‌تر و عذاب‌آورتر است. آزادی (البته در یک حد متعادل) به انسان شخصیت، اراده و اعتماد به نفس می‌بخشد و سبب میشود که یک دختر (یا هر کس دیگری) احساس «بسیودن و زیستن» کند. من خوشبختانه مشکل عدم آزادی ندارم، اما اگر هم داشتم تا آخرین حد توانایی با آن مبارزه می‌کردم...»

عاطفه مهاجر ایروانلو به جنبه دیگری از مسأله پرداخت: «مهمترین مشکل ما، مشکلات اشتغال است، هنوز هم در مشاغلی



— رویا آقائی، مینو درمنش، فرشته دشت کسبان، سوسن کسامیاب، و شادی فروری... یک عکس فراموش‌نشدنی برای ایوم خصوصی.



— مسابقه با «مینی‌کار»... هدف این مسابقه، برنده شدن نیست، بلکه شادی است و هیجان...

می‌کنم!  
 مریم حامد- من از دختر بودن خودم راضی و حتی تاحدی مغرور هستم چون تنها زن است که میتواند «مادر» بشود.  
 مینو درمنش- یک دختر خوب، بهتر از یک پسر بد است!  
 ترانه کی‌سر- من کمبودی در وجود خودم احساس نمی‌کنم که آرزوی پسر شدن را داشته باشم!  
 نازیللا الستی- کاش میتوانستم به این سؤال صریحاً جواب «نه» بدهم ولی یادم افتاد که در کوچ و خیابان، هر وقت که از متلکها و مزاحمتها عاصی میشوم، آرزو می‌کنم که ایکاش پسر بودم!  
 رویا آقائی- هیچوقت بطور جدی آرزو نکرده‌ام که کاش پسر بودم و فکر نمی‌کنم در آینده هم هرگز چنین آرزویی بکنم، اما گاهی وقتی که می‌بینم پسرها از برخی لحاظ، چقدر از ما دخترها راحت‌تر و بی‌دردتر هستند حسودیم شده و شاید برای چند ثانیه آرزو کرده‌ام که ایکاش پسر بودم، ولی این آرزو هرگز بیش از چند ثانیه دوام نیاورده زیرا فوراً به یادم افتاده است که دنیای ما دخترها، چقدر شیرین‌تر و زیباتر از دنیای پسرها است.

اصول اخلاقی جامعه ایران دفاع نکنند. وقتی صحبت شرق و غرب پیش آمد «رکسانا- والی»- که در آمریکا تحصیل می‌کند- تصویری نه چندان دلپذیر از تمدن غربی پیش روی دخترها گذاشت. او گفت: «وقتی در پانسیون بودم یک روز خودم شاهد بودم که مادری به پانسیون ما آمد و به دخترش اعتراض کرد که چرا به خانمان تلفن زده و برای بابا و مامانش خرج نرانشیده است! دختر که پدر و مادری داشت و خانوادای، اما نمیدانم اصلاً چرا توی پانسیون زندگی میکرد- جلو روی دختران پانسیون تحقیر

که دختر آرزو خواهد کرد زمین دهان باز کند و او را بلعد! یکی از دخترها مثال جالبی در مورد این محدودیتها زد. او گفت: «برخی از پدر و مادرهای ایرانی خیال می‌کنند که دختر همیشه ضعیف است حتی اگر بیست ساله باشد و پسر همیشه قوی است، حتی اگر شیرخواره باشد من دوستی دارم که دختری است بیست ساله. او میخواست رانندگی یاد بگیرد، و پدر و مادرش برادر ده ساله‌اش را به عنوان «گارد محافظ!» همراه او میفرستادند! آخر چطور یک پسر ده ساله میتواند محافظ ناموس



↑ - ناز حاجیلاری، فرشته شیرزاد والیه نوروز ناصری، به هنگام عبور از «تونل وحشت»... اما دخترها مثل اینکده بجای ترس و وحشت، خنده بر لب دارند!...  
شده بود و بغض گلویش را گرفته بود. او چیزی نگفت اما فقط یک سیلی زد به صورت مادرش! روابط عاطفی آنها تا بدین درجه سقوط کرده است شما حتی تصور را می‌کنید که یک مادر ایرانی به دخترش اعتراض کند که چرا دلش برای او تنگ شده بقیه در صفحه ۱۱۸

خواهر بیست ساله‌اش باشد، و خود خواهر نمیتواند؟!  
نگفتیم؟ دختر ایرانی برآستی دیگر قفل از زبانش گشوده است و حرف و سخن دلش را با شجاعت بر زبان می‌آورد.  
در غرب، خبری نیست!  
شکوه و شکایت از محدودیتها، البته سبب نمیشود که دختری بموقع خود از سنتها و  
↑ - رکسانا والی، مریم حامد، رویا یگاهی، سپیده رازقی، و تریا فکرت در گوشه‌ای از پارک «جمشیدیه».



↑ - یک عکس دسته جمعی از دختران فینالیست، در «دنیای خرم».



مخصوصاً در شهرستانها- هنوز هم بسیاری از خانواده‌ها، این آزادی را به دختر نمیدهند که مسیر زندگی خودش را شخصاً انتخاب کند. در سخن و عمل آزاد باشد و خود را محدود احساس نکنند...  
«تریا- فکرت» هم دل پری داشت: «از مشکلات میپرسید؟ بگذارید بشمارم: مشکل حرف زور شنیدن در خانواده- مشکل ازدواج- مشکل دوست داشتن- مشکل بیرون رفتن از چهار دیواری خانه. بسیاری از پدر و مادرهای ایرانی، هنوز هم به دخترشان اجازه نمیدهند که با گروهی از دوستانش به یک مهمانی، پارتنی، سینما، یا گردش برود. بگذارید من هم از شما سئوالی کنم: «راستی چرا ما دخترها نمیتوانیم یک دوستی پاک و بی‌آلایش با یکی از همین پسرهای هموطن خودمان داشته باشیم؟ میگویند دوستی پاک و بی‌آلایش وجود ندارد اما اکثریت پسران جوان جامعه ما افرادی هستند درستکار، باصداقت و معتقد به شرف و ایمان. من دخترانی را میشناسم که با پسران شرافتمندی دوستی صادقانه‌ای دارند. این دوستی یا روزی به ازدواج خواهد انجامید، و یا به همان صورت دوستی ساده ادامه پیدا خواهد کرد. اما مطمئنم که اگر پدر و مادر همین دخترها از دوستی او با یک پسر باخبر بشوند، چنان بلائی به سرش خواهند آورد»  
- ناز حاجیلاری، سپیده رازقی،  
طاهره عظیمی مقیدی، و گیتی بنی احمد،  
سوار بر «صدنلی پرنده».

دست کیان» فینالیست شیرازی به نکته بسیار جالبی پرداخت و گفت: «مشکلات فراوان است، مثلاً دختر ایرانی، هنوز هم نمیتواند مثل یک پسر، آزادانه در مملکت خودش مسافرت کند. من با هواپیما از شیراز به تهران آمدم. سفرم یک ساعت بیشتر طول نکشید، اما در همین یک ساعت با چندین دردسر مواجه شدم که برای یک پسر اصلاً پیش نمیاید!»  
فرشته - شیرزاد گفت: «یکی از مشکلات ما دخترها اینست که نمیتوانیم به راحتی در شهر و مملکت خودمان رفت و آمد کنیم. حتی تنها رفتن به پارک یا گردشگاههای شهر نیز برای یک دختر مسأله‌ای است!»  
«شادی - فروزی» گفت: «من البته خوشحالم در زمانی زندگی می‌کنم که امکانات رفاهی برای زنان و دختران ایران بیشتر شده، اما امروز نیز هنوز تبعیض‌هایی در حق دختران و زنان وجود دارد- از جمله در دستگاههای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و حتی در چهار دیواری خانه و خانواده...»  
بیشتر دخترها از «محدودیت»ها مینالیدند. بسا آنکس هر سال شکوه و شکایت از محدودیتها کمتر میشود (و این از تغییر و تحولی بنیادی در طرز تفکر خانواده‌ها و افکار عمومی حکایت می‌کند) اما هنوز هم دختر ایرانی تشنه آزادیهای بیشتر است که حق طبیعی و انسانی اوست.  
محدودیتها اشاره کرد و گفت: «در ایران،



↑ - نازیلا الستی، ترانه کی سر، آریستا تکین سواد کوهی، و شیرین شریفها، در گوشه‌ای از پارک زیبای «جمشیدیه».



↑ - رکسانا والی، و سوسن کامیاب، عبور از «تونل وحشت».

دادام. بطور کلی عقیده دارم که اگر مادری، دخترش را فردی وظیفه‌شناس، معتقد به شرافت و پاک‌ی و درستی و متکی به خود بار آورد، چنین دختری نه تنها در ایران، بلکه در هیچیک از کشورهای جهان گرفتار مشکلات بزرگی نخواهد شد...  
بر و بچه‌های فینالیست به مشکلات دیگری نیز اشاره کردند. مثلاً «فرشته -

## در حالیکه مردان، از سربازی میگریزند...

# زنان آمریکابه یاری ارتش شتافته اند!

در ارتش آمریکا، همه درها به روی زنان باز شده است، و به زودی، ۲۰ درصد افراد ارتش آمریکارا، زنان تشکیل خواهند داد.

## آیا جنگ آینده، جنگی «زنانه» خواهد بود؟!

«آیا زنان یونیفرم پوش می‌توانند ارتش را، که با مشکل کمبود نفرات روبروست، نجات دهند؟»

این سؤال است که مدهاست ذهن مقامات مسئول نیروهای سه گانه ارتش ایالات متحده آمریکا را بخود مشغول داشته و آنها را وادار کرده است که به کاری «غیرقابل تصور» دست بزنند: استفاده از خدمت زنان در تمام قسمتهای ارتش و در تمام موارد، از جمله جنگیدن در جبهه، سفر با کشتی‌های جنگی، و پرواز با انواع هواپیماهای جنگنده.



یک زن سرباز آمریکائی در حال آموزش نظامی



زنان نیز دوش بدوش مردان، به تمرین تیراندازی میپردازند.

واحد مخصوص جنگی، انجام وظیفه نمایند. برای استفاده از این شانس بزرگ، زنان هم مانند همکاران مذکر خود، باید مسئولیت‌های ویژه‌ای را برعهده گیرند، و بدون چون و چرا، زیر بار سستی‌هایی بروند که این موقعیت جدید، لاجرم برگردن آنها خواهد گذارد. بسیاری از مردم عقیده دارند که زنان



گروهی از داوطلبان زن در یک مرکز نیروی دریائی تمرینات نظامی انجام میدهند... روز بروز بر تعداد این داوطلبان افزوده میشود.



گروهبان «بیسکی- بروس» در حال تعمیر یکی از تانکهای ارتشی- شغل او از جمله مشاغل نظامی است که در حال حاضر به زنان سپرده میشود.

زنان، در مشاغلی غیر از آنچه برای انجامش تعلیم دیده‌اند، استفاده شده است. ولی حالا دیگر ادامه این وضع، برای ارتش آمریکا غیرممکن است. زنان از جمله مهره‌های اصلی ارتش ایالات متحده هستند که باید در واحدهای مشخص شده خود انجام وظیفه نمایند و به

برای بررسی موقعیت سربازان مؤنث و آشنائی بیشتر با وضعیت جدید آنان در ارتش آمریکا، و همچنین آگاهی از عقاید و نظریات خود آنها خبرنگار مجله معروف «اخبار آمریکا» و «گزارشهای جهان» به مرکز نظامی «فورت- براگ»، واقع در کالیفرنیا شمالی اعزام شد، و آنچه در زیر میخوانید اطلاعاتیست که او ضمن این سفر کوتاه به عالم ارتش، و تماسی کوتاهتر با همجنسان نظامی خود به دست آورده است: زنانی که در هیئت مردان، و در رسته‌هایی که سالیان دراز مخصوص آنان بوده، انجام وظیفه می‌کنند.

### تغییرات کلی در قوانین ارتش

اخیراً ارتش آمریکا نیز ناگزیر از قبول



یک زن سرباز آمریکائی، در کنار همقطاران مذکر خود

هنگام وقوع هرنبردی، در مشاغلی که برای انجامش آموزش دیده‌اند، مشغول به کار شوند.» سربازی «اختیاری» مردان برایش بوجود

مکانیک های زن در یونیفورم مخصوص نیروی دریائی، در صفوف منظم بطرف محل خدمت خود میروند.

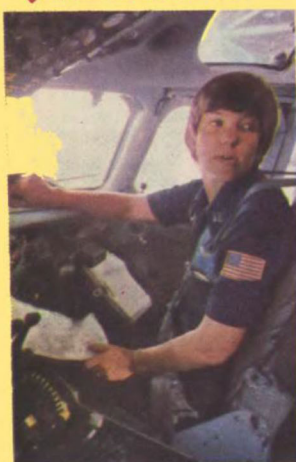
آورده، با دستهای ظریف و سربازان مؤنث بگشاید.

با توجه به تعداد ناچیز داوطلبان شرکت در ارتش و انجام خدمت سربازی در سالهای اخیر، طراحان برنامه‌های نظامی مجبورند

بقیه در صفحه ۱۱۲

ستوان «گینرا» کمک خلبان هواپیمای مسافربری نیروی دریائی می‌گوید:

«در انجام مأموریت‌ها، دست کمی از همقطاران و سربازان مرد ندارم»



ستوان یکم «بیلی مک مانوس» افسر مأمور نگاهداری هواپیماهای نیروی هوائی و جت‌های دور پرواز. در پایگاه نظامی.

# این ۹ دختر خوشگل آتش نشانند!

نخستین گروه زنانه آتش نشانی، در آلمان تشکیل شد.

یکی از اعضای گروه میگوید: «آتش دل مارا، چه کسی خاموش خواهد کرد؟!»



اجازه بدهید خدمتتان عرض کنیم که در ایالت «پایرن» آلمان غربی ۹ تا دختر خوب و خوشگل هستند که به اقتضای شغلشان، گاهگاه با آتش بازی می کنند. و البته نه با آتش اجاق و یا سیگار، بلکه با آتشی که به آتش افروز نیستند، بلکه نخستین گروه مأموران آتش نشانی مؤنث هستند که قاره اروپا به خود دیده است. درباره آن ها گفته میشود که هر شب خواب حریق می بینند. لیکن خواب دیدن آتش افروز نیستند، بلکه نخستین گروه مأموران آتش نشانی مؤنث هستند که قاره اروپا به خود دیده است. درباره آن ها گفته میشود که هر شب خواب حریق می بینند. لیکن خواب دیدن آتش نشانی زن که بترتیب قد «ماریانه» -

روزا - مونیکا - ماریا - بریگیته - خریستا - آنماری - ایرما و «اریکا» نام دارند، سنشان میان ۱۶ تا ۲۰ سال است، و با همین سن کم، امنیت شهرک «شامترگ» را از نقطه نظر حریق تضمین کرده اند. از یک سال پیش که این گروه آتش نشانی مؤنث تشکیل شده، آتش نشانان عضو گروه، دائم گوش تیز کرده اند که کسی تلفن زنگ بزند و کسی با دستچاکی بگوید: - حریق!... عجله کنید! اما گویا قرار است انتظار نودوستانه ۹ مهوری آتش نشان به قیامت بکشد، چونکه به تحقیق ۵۰ سال است که در «شامترگ» حریقی اتفاق نیفتاده است. با اینهمه دخترها آماده اند که به محض شکسته شدن سنت پنجاه ساله، به سوی کانون حریق بشتابند، لوله های آب را دراز کنند، نردبان ها را بالا ببرند، و آتش را به باد



اهالی شهرک از آتش نشانان تجلیل می کنند.



اونیفورم خارج از سرویس آتش نشانان



«ناشینگ» مؤسس گروه آتش نشانان مؤنث، گلاسه خدمت را روی سر «آنماری» محکم می کند. آب بگیرند. «اریکا فولگ» میگوید: - اقدام ما در مورد تشکیل این گروه فلسفه ای که در خدمت آن ها نهفته بود، ما را آجتنان مجذوب کرد که به خود گفتیم: - کاری که مردها از عهدماش بر آیند، از



پیش بسوی تمرین آتش نشانی! اتومبیل تقریباً اسقاط و مدل ۱۹۴۰ است.

عهد ما هم مسلماً بر خواهد آمد. و آنوقت بود که در مورد تشکیل گروه آتش نشانی مؤنث تصمیم گرفتیم. اما هنوز، نفر کم داشتیم، چون طبق قانون فقط گروهی مجاز است سرویس آتش نشانی تشکیل دهد که تعداد افرادش حداقل ۹ نفر باشد. یکشنبه بعد که اهالی شهرک در کلیسا جمع بودند، منظورمان را با آنان در میان گذاشتیم و فی المجلس عده ای به ما ملحق گشتند و گروه تکمیل شد. از هفته بعد، تحت نظر سازمان آتش نشانی شهرک مجاور، فرا گرفتن تعلیمات مربوطه را آغاز کردیم. مضحک این است که چون بودجه برای خریدن لباس نسوز نداشتیم، مجبور شدیم به لباس کهنه آتش نشانان شهرک مجاور اکتفا نماییم. بنابراین اگر ملاحظه می کنید که لباس ها از تن ما آویزان است و پنج شش نمره گشادتر است، دلیلش همان است که عرض کردم ولی شاید تعجب کنید اگر بشنوید که ما زیر همین لباس گل و گشاد «بیگینی» می پوشیم! سرپرستی گروه آتش نشانان مؤنث را «ماریانه - اشتاوتنر» بر عهده دارد. ماریانه ۱۸ ساله است و در کار خود بسیار دقیق و



- «ماریانه» سرپرست گروه

تمرین آتش نشانی... از آنجا که فشار آب زیاد است، دخترها مجبورند لوله آب را دوتفردی نگاهدارند. طی ۱۳۰ ثانیه به سوی محل حریق حرکت کنیم. مدت لازم برای آمادگی را، بدفعات با بقیه در صفحه ۱۰۵

# داستان دنباله‌دار جدید

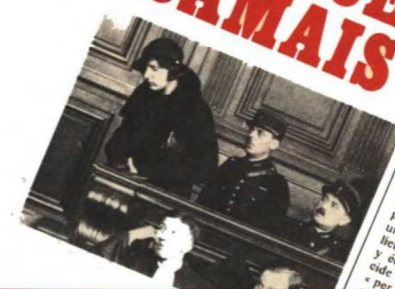
ترجمه و تنظیم از: پیری سکندری

# ویولت

# VIOLETTE NOZIERE

collection  
**N'AVOUEZ JAMAIS**

Jean-Marie Fitton



Emprisonnement, ricide, inceste, les éléments appa- controversés d'un judiciaire hors du temps. Le crime sy- zière est san- trouve ses san- androcles et à une se- plus pr- une ina- 3 éch- ide- per-

## گل سرخی که در شوره زار روئید!...

### قسمت اول

-۱-

روز بیست و دوم ژانویه سال ۱۹۱۵ در خانواده «نوزیه» دختری متولد شد که او را «ویولت» نام نهادند. این دختر، چاق و خوشگل بود و موهای زیادی بر سر داشت. خانم و آقای «نوزیه» از داشتن او بسیار احساس خوشحالی میکردند. اما با گذشت زمان و بزرگ شدن «ویولت» این خوشحالی جای خود را به نگرانی کشنده‌ای داد. پدر «ویولت» اغلب به همسرش میگفت: «تو این دختر را خیلی لوس و دردانه بار میآوری، مسیترسم که بعدها نتوانی حریف او بشوی!»

خانم نوزیه میخندید و «ویولت» را بیشتر به سینه خود میفشرد... ویولت به مدرسه میرفت. شاگرد بدی هم نبود. در مدرسه دختر مرتبی بود، اما در خارج از مدرسه، وضع او مشکوک بنظر میرسید. ویولت حالت سرکشی داشت. گاهی آرام و خاموش بود، و گاه شلوغ و گستاخ. یکبار که ویولت کمی دیرتر از حد معمول به خانه برگشت و مادرش از او پرسید که کجا بوده است، ویولت گستاخانه گفت:

«مگر چطور شده؟ من سن عاشق شدن را دارم، مگر نه؟ نگاه ویولت سخت و گستاخ بود. مادر دستپاچه شد:

«اما اگر پدرت بفهمد که... به، تو به پدر نخواهی گفت. گذشته از اینها، برای من اصلاً مهم نیست. خانم «نوزیه» که نمیدانست چه کند زیر لب گفت: «نه، من چیزی نخواهم گفت، اما قول بده که دختر عاقلی باشی.»

ویولت قبول داد، اما گهگاه مدیر مدرسه‌اش با نامهای خانم «نوزیه» را متوجه می‌کرد که دخترش در بعضی ساعات، از مدرسه غیبت میکند... ویولت به تحصیلات خود ادامه میداد، اما نمراتش ضعیف بود. مدیر مدرسه عقیده داشت که ویولت دختر گستاخی است و دختران همکلاسی‌اش را وادار به شورش میکنند. ویولت نصایح را

«ایزابل- هوپرت» در نقش «ویولت»



گوش میداد، اما به آنها عمل نمیکرد. ویولت اولین معشوقش را در شانزده سالگی پیدا کرده او پیری هیجده ساله بود، و ویولت خیلی آسان تسلیم این پیری شد که در تعطیلات تابستانی او را شناخته بود. پائیز که رسید، ویولت عاشق تازمای پیدا کرده بود: یک پسر بیست و سه ساله که همسایگی آنها خانه داشت. طبیعتاً ویولت بسا این ماجراهایی که می‌آفرید، دیگر نمیتوانست دختر مرتبی باشد. شبها دیر بخانه برمیگشت و هر بار ناچار بود که توضیحاتی به مادرش بدهد. اعتماد خانم «نوزیه» به دخترش فوق‌العاده بود. پدر ویولت او را زیر نظر داشت، ولی البته حریف او نمیشد. کار آقای «نوزیه» این بود که هرشب، عصبانی و پریشان جلو درخانه قدم بزند و منتظر بازگشت ویولت به خانه بشود. سال تحصیلی ۱۹۳۲-۱۹۳۱ بد تمام بقیه در صفحه ۹۲



چند کلمه درباره این ماجرای واقعی و امستند

**ویولت:**  
دختری که پدرش را کشت!...

امسال، در جشنواره سینمایی «کان»، ایفا کننده نقش «ویولت» در فیلمی به همین نام، به عنوان «بهترین بازیگر زن» انتخاب شد.

...دختری که در شانزده سالگی، دل از مردان میربود... عاصی بود و آشوبگر، عاشق بود و سرکش... خواب حمام شیر را میدید، و جامه‌های زیبا و اطلس و دیبا را، خواب قصرهای پر شکوه اشرافی را... اما پدرش، فقیر بود و خشن و سختگیر... و سر انجام «ویولت» خانه پدری را به آتش کشید، و روزی هم پدر را کشت! اما شاعران، در باره او، شعرها گفتند، و نقاشان، از چهره‌اش تابلوها ساختند...

امسال در فستیوال کان، سینمای فرانسه با معرفی یک فیلم به کارگردانی «کلود- شابرول» کارگردان بزرگ فرانسوی، توانست سر و صدای بسیار برپا کند و نظر روزنامه‌نگاران و مستقدین سینما و هیأت ژوری را بسوی خود بکشاند. از روزی که فیلم «ویولت- نوزی-یر» در فستیوال نمایش داده شد، همه میدانستند که این فیلم حیرتانگیز- که از یک پرونده واقعی، و بر اساس زندگی پر ماجرای دختری بنام «ویولت نوزی-یر» تهیه شده است- برنده جایزهای خواهد شد. سرانجام نیز «ایزابل- هوپرت» که نقش «ویولت» را در فیلم بازی می‌کند، رقباتی چون «جین-فوندا» را کنار زد و جایزه اول «بهترین بازیگر زن» را در این فستیوال بخود اختصاص داد.

هم اکنون در فرانسه این فیلم در بیشتر از بیست سینما بمعرض نمایش گذاشته شده، و کتاب آن نیز در اندک مدتی، جزو پر فروش‌ترین کتابهای ماه قرار گرفته است. «ویولت- نوزی-یر» دختری بود که در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۳۲ سر و صدای بسیار و جنجال فراوان آفرید، و سر انجام نیز دستش به جنایت آورده شد. این دختر، کی بود؟ چه کرد؟ اجازه بدهید بدید نخست نگاهی به ماجرای زندگی او بیندازیم:

دختری که پدرش را کشت... در سال ۱۹۳۳، سالی که فرانسوی‌ها میبایست از قدرت هیتلر در هراس باشند، از هراسی شدیدتر و کشنده‌تر

بقیه در صفحه ۹۲

# زیبائی در آشپزخانه!!

## پوست خود را مدتی به دست طبیعت بسپارید و نتایج درخشان آنرا امتحان کنید.

می‌شود. به منظور استفاده از ماسک‌های آشپزخانه‌ای رعایت نکات زیرالزامی است:

● صورت باید قبلاً بدقت پاک و تمیز بشود.

● مدت تأثیر هر ماسک بین ۱۰ تا ۲۰ دقیقه است.

● در طول مدتی که ماسک گذاشته میشود باید به پشت خوابید و کاملاً استراحت کرد.

● برای پاک کردن ماسک باید از یک حوله گرم نمدار استفاده کرد و بعد صورت را با آب ولرم شست.

● بعد از پاک کردن صورت مالیدن کرم تقویت به پوست ضروری میباشد. اینک به شرح انواع ماسکها می‌پردازیم:

۱- ماسک دوغ و پنیر ترش برای پوست‌های حساس یعنی پوست‌های مختلط که هم خشک است و هم چرب

یک قاشق غذا خوری دوغ با پنیر ترش را با کمی خامه و یک قاشق چایخوری عسل مخلوط کرده آنقدر بزنید تا سفت شود مخلوط را با قلم مو بصورت بمالید و آنقدر صبر کنید تا ماسک خشک شود و ترک ترک بخورد. بعد صورت خود را با آب ولرم بشوئید و با یک کمپرس سرد ترو تازه نمایید.

۲- ماسک زرده تخم‌مرغ برای مبارزه با چین و چروک‌های کوچک در پوست‌های چرب

اگر پوست چرب دارید و گرفتار چین و چروک شده‌اید، زرده تخم‌مرغ را با یک قاشق غذاخوری روغن نباتی، و ۵ قطره آب لیمو آنقدر بزنید تا کف کند و کف را بلافاصله روی صورت بمالید ۱۵ دقیقه صبر کنید و بعد مطابق دستور با حوله نمدار گرم و آب ولرم تمیز کنید.

۳- ماسک جعفری به پوست رنگ و شادابی می‌بخشد

برای تهیه این ماسک گیاهی به دو قاشق چای خوری خاک سیاه، یا لجن حوض، مختمری آب جعفری و به اندازه یک قاشق چایخوری برگ جعفری ساطوری شده احتیاج است. خاک و آب بقیه در صفحه ۹۷

خشک و چرب، نوع سومی هم موسوم به پوست مخلوط وجود دارد. پوست مخلوط بعضی قسمت‌های چرب و بعضی قسمت‌های خشک است و پوست مخلوط

رنگ بیشمار و منافذ گشادی که دارد قابل شناسایی است و لذا به ماسکی احتیاج دارد که منافذ را مسدود سازد و چربی‌های اضافی آنرا به خود جذب



معمولاً ۹۰ در صد پوست‌های حساس و آلرژیک را تشکیل میدهد زیرا یک نوع پوست بلا تکلیف و دوگانه است. برای پوست مخلوط ماسک‌های ملایم نظیر ماسک دوغ و پنیر ترش تجویز

نماید و به پوست حالت ببخشد. برای نیل به این هدف ماسک‌های زرده تخم‌مرغ، آبلیمو، خیار و خمیر معجزه میکنند. به اعتقاد متخصصان بیماری‌های جلدی، علاوه بر پوست‌های دوگانه



فوت و فن‌هایی که زن امروزی خود را با کمکشان جوان و زیبا نگاه میدارد راز سر به مهری نیست. این فوت و فن‌ها را حتی مادر بزرگ‌های ما نیز بلد بودند. منتها با این تفاوت که چون آنها به امکانات آرایشی و حفظ جوانی و زیبایی زن مدرن دسترسی نداشتند بحکم سنت از امکانات طبیعی و آشپزخانه‌ای استفاده میکردند. یعنی به عوض اینکه برونند پول قابل ملاحظه‌ای بدهند و انواع ماسک‌ها و کرم‌های پر زرق و برق مختص شب یا روز را بخرند کنج مطبخ می‌نشستند و از روی نسخه‌های قدیمی و خانگی و با استفاده از سبزیجات، شیر، تخم‌مرغ، میوه جات، تخم‌کتان، و سیر و پیاز برای خود کرم، شیر زیبایی، سورمه و یا ماسک چهره تهیه میکردند.

از آنجا که این نسخه‌های خانگی و قدیمی خوشبختانه محفوظ مانده‌اند شما هم میتوانید ولویطور آزمایشی به آنها متوسل شوید و خیلی سهل و آسان و خیلی کم خرج و ارزان شادابی و طراوت و زیبایی خود را با کمک عناصر کاملاً طبیعی محفوظ نگه‌دارید و یا از پژمردگی و چین و چروک پوست خود شدت بکاهید.

البته این کار یک شرط دارد. شرطش این است که قبلاً نوع پوست خود را تشخیص بدهید. چون که در غیر اینصورت کلیه زحمات شما بیهودر خواهد رفت.

مقدمتاً باید بدانید که: - پوست خشک تشنه رطوبت است و حال آنکه در مورد پوست چرب باید کاری کرد که چربی اضافی آن گرفته شود. ضمناً تشخیص دادن پوست‌های خشک و چرب آسان است: پوستی که زبر، کدر، و پوسته پوسته باشد خشک است و برای مبارزه با خشکی پوست باید از ماسک‌های رطوبت بخش روغنی، تخم مرغی، عسلی، میوه‌ای و شیری استفاده کرد. پوست چرب بخاطر لکه‌های قهوه‌ای



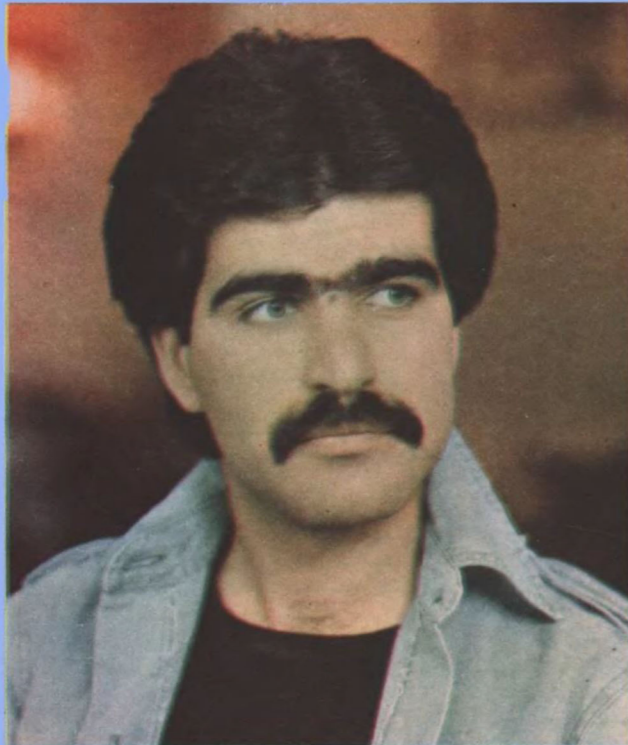




# ویگن

## با چنته پر به ایرا ن بر میگردد

- \* یوران و روشن زاده بیستمین سالگرد ازدواج خود را جشن گرفتند
- \* نسرین برای برنامه ریزی آینده اش به سفر سه ماهه میرود
- \* آهنگساز جوانی که ادامه تحصیل را برپول و شهرت ترجیح میدهد



↑ \* ویگن و دخترش «ژاکلین» به ایران برمیگردند

### \* یوران بیستمین سال ازدواجش با روشن زاده را جشن گرفت

یوران خواننده معروف که بیستمین سال ازدواجش را با روشن زاده جشن گرفت، در آستانه بیستمین سال ازدواجش آهنگ قشنگی از ساخته های ناصر چشم آذر خواند بنام «همصدا» و این آهنگ را به همسرش روشن زاده هدیه کرد. یوران که هنوز صدایی دلنشین و گیرا دارد، قبل از سفر، در یک گفتگوی تلفنی گفت که امیدوار است بعد از بازگشت از سفر فعالیتهای هنری خود را گسترش دهد. این هنرمند در آینده با ناصر چشم آذر، آهنگسازی که بیشتر آهنگهای روز را تنظیم کرده و در این زمینه شیوای نو ارائه داده است همکاری خواهد داشت و چشم آذر از هماکنون مشغول ساختن چند آهنگ جدید برای صدای یوران است.

شایع شده بود که یوران خانهای در آمریکا خریداری کرده و قصد دارد در آن دیار ماندگار شود، اما یوران این شایعه را تکذیب کرد و گفت: «من در آمریکا خانه کوچکی خریداری کرده ام برای اینکه پسرم در آنجا تحصیل میکند و خودم نیز مجبورم هر چند ماه یکبار به آنجا بروم و به امور تحصیلی او رسیدگی کنم و این خانه را با دکوراسیون سنتی ایران تزئین کرده ام تا در آنجا نیز این احساس بامن باشد که دارم در ایران زندگی میکنم.»

یوران ادامه داد:

«من قادر نیستم برای همیشه از ایران بروم، چرا که هستی من از این آب و خاک است و هنگامیکه در ایران و در بین مردم این دیار هستم احساس آرامش و خوشحالی بیشتر میکنم.»

### \* نسرین در سفر فرانسه برای آینده اش تصمیم میگیرد

نسرین بزودی راهی فرانسه میشود و احتمالاً چند ماه در آنجا میماند. این هنرمند با صدایی خسته میگوید: «میخواهم بروم و برای آینده ام طرح ریزی و برنامه ریزی کنم و تصمیم قطعی بگیرم. یا خوانندگی را برای همیشه کنار بگذارم و یا اینکه با روحیه ای تازه و باروش و سبکی کاملاً جدید این هنر را دنبال کنم، چرا که خودم احساس میکنم

↑ \* یوران بمناسبت بیستمین سالگرد ازدواجش ترانه «همصدا» را اجرا کرد



### \* نسرین تصمیم دارد تحولی در کارش ایجاد کند

کارم تا اندازه ای یکنواخت شده است و طبیعاً برای ایجاد تحول نیز زمان لازم است.» از نسرین میپرسیم: «پس قضیه عروسی و رفتن به خانه شوهر چه شد؟ نکند میخواهی به جرگه نامزدهای جاویدان به پیوندی؟» خندم میزند و میگوید: «فعلماً که دوران نامزدی را می گذرانیم و داریم کارهایمان را روبرو میکنیم تا بزودی پای سفره عقد بنشینیم.» نسرین ادامه میدهد:

«نامزد من حدود یکماه بعزت عمل دیسک در بیمارستان بستری بود و مدت کوتاهی است که از بیمارستان مرخص شده و من این یک ماه یک پاییم بیمارستان بود و یک پاییم خانه که الحمدلله بخیر گذشت.» از نسرین در مورد اجرای برنامه در کاباره میپرسیم، میگوید: «من فقط سالی دوسه ماه در کاباره برنامه اجرا میکنم و با اجرای برنامه در کاباره میانه خوبی ندارم ولی چه میشود کرد، ما خوانندگان باید مسخارج سنگین زندگیمان را از این طریق تأمین کنیم، ولی

### \* ایلین منتظر پایان بحران سینمای فارسی است



### \* صادق نوجوکی با آهنگسازی بخاطر پول مخالف است

ایکاش کارپردازان ما بیشتر از این به شخصیت هنرمندان احترام می گذاشتند.» نسرین اضافه میکند:

«بهتر است بگویم ایکاش ما خوانندگان از نظر مادی تأمین میشدیم و احتیاج پیدا نمیکردیم که شب تا دیر وقت بیدار بمانیم و برنامه اجرا کنیم. در همه جای دنیا خوانندگان از طریق رادیو و تلویزیون و دادن کنسرت امرار معاش میکنند و بهر حال امیدوارم روزی بیاید که ما هم از نظر مادی تأمین شویم و با آرامش خیال به توسعه هنرمان بپردازیم...»

### \* آهنگساز جوانی که نمیخواهد بخاطر پول آهنگ بسازد

صادق نوجوکی آهنگساز جوان و باذوقی است که حدود دو سال است با آهنگهای دلنشین و شیوه خاصی که در کار آهنگسازی بقیه در صفحه ۱۱۶

# نام



باغی که در این شعر از آن سخن می‌رود، جهان است که آغاز و انجامی بر آن نشناخته‌اند و آدمی در آن، تنها زمانی کوتاه چشم می‌گشاید نفسی می‌کشد و .... چشم فرو می‌بندد.

ما، همه «پروانه» ها و «فریدون» هائیم که خواسته یا ناخواسته پای در این باغ! می‌گذاریم و در پایان، پیش از چشم فرو بستن تنها با این آرزو، که لااقل، تنها نامی، یادی، خاطرهای از ما در این جهان بماند اما، آیا این نام، این تنها یادگار هم در جهان خواهد ماند؟ این شعر سرگذشت ما است. بخوانیم

گل‌بودوسبزه بودوسرود پرنده بود در آفتاب، گرمی شادی دهنده بود بر آب و خاک، باد بهشتی وزنده بود در باغ بود کجای پر شاخ و سهمگین دستی به یادگاری صد سال پیش ازین بر آن درخت «نام» دودل داده‌کننده بود

«پروانه» و «فریدون»، صدسال پیش ازین یک روز آمدند در این باغ دل‌نشین گل‌بودوسبزه بودودم‌تند فرودین می‌زد نسیم نرمک بر روی برگ که چنگ می‌گشت قوی‌سیمین بر آب سیمین رنگ خورشید گرد زین می‌ریخت بر زمین

بر روی شاخه، مرغک خوش رنگ می‌سرود: «پنگر، چگونه غنچه نازک دهان گشود، گلشن چه رنگ زیبا دارد به تاروپود سرتاسر هستی جاوید و نیست مرگ بهبه چه دلریاست تماشای رقص برگ، بهبه چه دلکش است سرود نسیم و رود!»

باسایه، سبزه روی گل تازه می‌نوشت: «پنگر چگونه رفته زمین آمده بهشت پنگر چگونه آمده زیبا و رفته زشت هرگز به باختر نرود مهر تابدار دیگر ز تیرمروزی دور است روزگار دیگر ز تیره‌بختی پاک است سرونوشت.»

پروانه، می‌نشست به هر جا و می‌پرید زنبور شیره از لب گلیبرگ می‌مکید بر روی گل نسیم دل‌انگیز می‌وزید عکس درخت را به دل آب می‌گسیخت خر گوش می‌دوید و به سوراخ می‌گریخت آنگاه می‌گریخت ز سوراخ و می‌دوید!

«پروانه» و «فریدون» صدسال پیش ازین یک روز آمدند درین باغ دل‌نشین گفتند: «نیست جائی زیباتر از زمین!» زیرا که سبزه بود و سرود پرنده بود در آفتاب گرمی شادی دهنده بود بس دل‌نواز بود تماشای فرودین

امروز، زیر شاخه این کاج سهمناک «پروانه» و «فریدون» گردیده‌اند خاک! رخسار زرد باغ پراز درد و ریج و پاک، خورشید نیست، گرمی شادی دهنده نیست، گل نیست، سبزه نیست، سرود پرنده نیست، از باد سخت دامن دریاچه چاک چاک!

اما هنوز، بر تنه کاج سال‌دار نام دیوار دیرین مانده به یادگار بالای کاج، تندر، در ابر اشکبار می‌غرد از ته دل: «آی! تیره آسمان! جز نام چیز دیگر ماند در این جهان یما نام، نیز می‌رود از یاد روزگار

مجدالدین میرفخرائی گلچین گیلانی

# بربال گریز...

ای دست آرزو اراهه خیال مرا ساز کن، که باز امشب هوای سیروسفر می‌کند دلم می‌خواهم از درون لجن‌زارهای شب تازش می‌های روشن رویا سفر کنم در دشت‌های دور آنجا که جز نهال رهائی نرسته است - یکچند سرکنم!

تا چند شمع محفل نامردمان شدن تاکی بساز شعر افسانه‌ساز خاطرة این و آن شدن تاکی خموش ماندن و بیبوده زیستن؟ با خنده لب‌گشودن و پنهان گریستن؟ اینجا کسی به قصه من نیست آشنا اینجا نرسته بوته عشقی، بجز ریا اینجانبه شعر و شور و جون طعنه می‌زنند! آوارگان گمشده دروادی خطا، هرگز بر آستان خدا ره نمی‌برند

اینجا سرود مهر ناساز نغمه‌ای است ملال آور و تپاه اینجا کسی نگفته بجز قصه گناه. آه ای خدا، دیار وفا پیشگان کجاست؟ سوداگران عشق و جنون امکان کجاست؟ این آسمان نیلی اندوهار را آخرفروغ مهروم و کهنکشان کجاست؟

آه ای خدای خوب! ای آخرین پناه! من خسته‌ام، زوادی پرستگلاج ننگ تا آستان معبد پرهیز آمدم درهای زنگ خورده محراب مهر را بگشا بروی من! بگذار گوش من، یکبار با سرود سرورش آشنا شود وین نغمه رها در نیمه‌های عمر مرا رهنما شود دیگر دلم ز رنگ و ریا حسته شد خدا!

اما، خدای من آیا بهروی خاک جائی هنوز مانده ز رنگار کینه پاک؟ جائی بجای مانده که آنجا خدا، خداست؟ جائی زدست سلطه ایلپس بر کناره؟ آیا هنوز بال گریزی مرا بجاست؟

لعبت والا

# حافظ، بی‌شاخه نبات

طوطی طبع من از هند براتیش نبود حافظی بود ولی شاخه نباتیش نبود خانه زاد قسم، وای! که این مرغ ضعیف زادنش بود ولی حق حیاتیش نبود!

شهریار

از: محمد زهری

## «مشت در جیب»

«محمد زهری» ششمین کتاب شعرش «مشت در جیب» را به دخترش «نگین» هدیه کرده است با این چند مصرع زیبا:

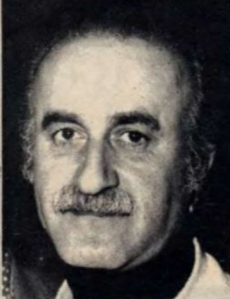
به «نگین» آن نهال نازک باغ که رگش جویبار تازه ما است خون جان جوان، روان در آن دو قطعه کوتاه زیر نمونه‌هایی از شعرهای این کتاب است که گوینده بر آن‌ها نامی نگذاشته است ظاهراً ثبت احساس‌ها یا اندیشه‌های او در لحظه‌هایی گذرا بوده است، اما از سادگی، به خاطر ماندنی است:

کوه با کوه سخن می‌گوید من و تو اما در پس پنجره حنجره مان تار آواها

بژمردند □

به آفتاب بگو: - زیر سقف تاریک است یک آشیانه ترا یاد می‌کند امروز «گرم نما و فرودآ»

که خانه خانه تست»



محمد زهری

# شنیدنی... خواندنی... نوشتنی

توتا جدا شدی از من زمانه سوخت مرا چنین بود چو گل از پیش خار برخیزد! ابوالحسن فراهانی

نمی دانم ز منع گریه مقصود ترا، ناصر! دل از من، دیده از من، اشک از من، آستین از من!

خواهمش از دل به یاد دیگران بیرون کنم؟ دیگری با او نمی آید به یادم چون کنم؟ فارغی استرآبادی

کمیته مرتبه عشق، عشق مجنون است محبت کم ازین، داخل محبت نیست! میر محمد مؤمن

گذرگاه خدنگ غمزه اوست دل ماراز یارت می توان کرد! آقای کرمانی

«ناظم» زیان نکرد اگر بنده توشد خودرافروختن به تو، یوسف خریدن است! ناظم هروی

# رهی، چون شمع بر بالین مولانا...

«رهی» برسر مزار مولانا جلال‌الدین محمد مولوی بلخی، در قونیه ایستاده بود، تحت تأثیر عظمت آن شاعر بی‌مانند از اندوهی عمیق سرشار و در گریه غرق شد. بر مزار مولانا شمع نبود ولی «رهی» جان خود را همچون شمع می‌دید که بر خاک مولانا می‌سوزد و ... سرود:

گفتم چو غنچه خنده زخم دردیارتو درداکه غرق گریه شدم بر مزار تو هنگام نوبهار که دوران خرمی است درد او حسرتا که خزان شد بهار تو بگرفته است آینه خاطرم غبار تادورماندم از نفس بی غبار تو ای آرزوی دل، که زیاران بریده‌ای «بنمای رخ» که سوختم از انتظار تو وی کرده میزبانی مادر دیار ما بازاکه میهمان توام دردیارتو ماراست داغ مهر تو بر سینه یادگار رفتی ولی زدل نرود یادگار تو گر شمع نیست بر سر خاک تو، پاک نیست چون شمع سوخت جان «رهی» بر مزار تو

اشاره به شعر مولانا «بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزو است»

## دیوان ابوطالب کلیم کاشانی

تصحیح: ح. پرتو بیضائی  
ناشر: کتابفروشی خیام



نه چپ، نه راست هم چپ، هم راست

از شاهرخ توپسرکانی

«شاهرخ توپسرکانی» حاصل مطالعات و بررسی‌های چندین ساله خود را در مطبوعات با عنوان نگرش نو در سیاست مستقل ملی ایران از آغاز تا امروز در کتابی به نام «نه چپ و نه راست، هم چپ و هم راست» منتشر ساخته است.

نویسنده در آغاز «تئوری سیاست مستقل ملی» را تشریح کرده و پس از نگاهی به این سیاست در گذشته های دور دوران صفوی و افشار و زند و قاجار به زمان حاضر رسیده، آنگاه به تفصیل جریانات و کشمکش های سیاسی قرن اخیر را در ایران و جهان مورد بررسی قرار داده و دریافت های خود را از حوادث این سالها و فشارهایی که از سوی سیاست‌های مختلف سراسر ایران وارد می‌شده نوشته و پیروزی ایران را در این گرداب‌های نابود موفق باشند.

# عالمی دیگر و آدمی دیگر

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی

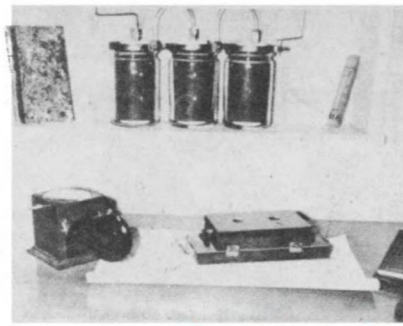
حافظ  
بیا ای عشق، ای رمز دل ما بیا، ای کشت مای حاصل ما کهن گشتند این خاکی نهادان دگر آدم بنانک از گل ما اقبال لاهوری

مولوی

# لقمه... و لقمه‌خوار

مرغکی اندر شکار کرم بود گریه فرصت یافت، او را در ربود آکل و ماکول بود و بی‌خبر در شکار خود، ز صیادی دگر، زانکه تو، هم‌لقمه‌ای هم لقمه‌خوار آکل و ماکولی، ای جان هوشدار!

مولوی



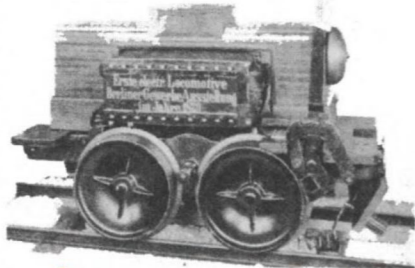
فیلیپ رایس مخترع تلفن

# ۲۰ میلیون

## اختراع در طول ۲۰۰ سال!!



یوهان گوتنبرگ مخترع صنعت چاپ اولین روزنامه چاپی را ملاحظه می کند



ورتنر فن زمختس و اولین لکوموتیو برقی دنیا

اگر تلویزیون، فن چاپ، اتومبیل، موتور جت، کود شیمیائی، ساعت، دوچرخه، و... و... و هزاران وسیله دیگر اختراع نمی شدند، امروز دنیا چه وضعیتی داشت؟



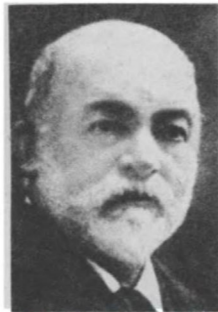
کود شیمیائی در این آزمایشگاه کشف شد.

جهانی روی هواپیماهای شکاری سوار کردند. حتی اختراع کامپیوتر که دنیا آن را به غلط آمریکائی تصور می کند آلمانی الاصل میباشد، چون که بنیاد تئوری مغز الکترونیکی را پروفیسور «گوتفرد ویلهلم» در قرن هفدهم کارسازی کرد و «کنراد زوسه» در طول دهه سوم قرن بیستم نقشه آن را پیاده نمود.

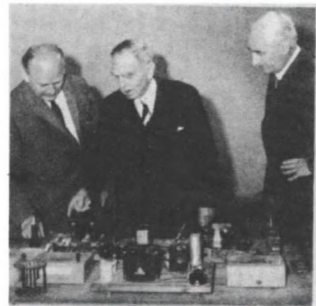
### سالی ۶۰/۰۰۰ اختراع

آلمانی ها طوسی ۴۰۰ سال

مخترعان و مکتشفان، فلاسفه، شعرا، هنرمندان و مستفکران از این کشور سرچشمه گرفت و اختراعات متعدد و آثار گراندادینی و هنری و فلسفی بسیاری در این کشور خلق شد. در زمره این اختراعات و اکتشافات پروفیسور «اوتوهان» اتم را شکافت و پروفیسور «اوبرتس» اولین موشک را اختراع کرد. این موشک همانی بود که بعدها بوسیله پروفیسور «ورتنر فن براون» آلمانی مهاجر در آمریکا تکمیل شد و بنام «موشک و-۲» در تاریخ ثبت



دایملر اولین اتومبیل را اختراع کرد. اتومبیل مدل کالسکای ازهاول بسزین مصرف می کرد.



اوتوهان شکنده اتم (نفر وسط) درباره چگونگی شکسته شدن اتم توضیح میدهد



ورتنر فن براون خالق موشک آپولو

گردد. موتور جت هواپیما نیز یک اختراع آلمانی است و این نوع موتور را آلمان ها اول بار در اثنای جنگ دوم اروپا به واسطه مخترعانشان به ثبت رونگن

گردد. موتور جت هواپیما نیز یک اختراع آلمانی است و این نوع موتور را آلمان ها اول بار در اثنای جنگ دوم اروپا به واسطه مخترعانشان به ثبت رونگن



امیل برلینر کاشف صفحه گرامافون. خوانندگان قدیمی مجبور بودند در شیپورها فریاد بکشند



بنفع آلمان ها پایان یافت. چون به ثبوت رسید که علم و صنعت نه فقط خود را مدیون آلمان می داند بلکه بیشتر اختراعات و اکتشافات آمریکا نیز بدست آمریکائیهای آلمانی الاصلی صورت گرفته که بصورت مهاجر به قاره آمریکا رفته و در آن کشور ریشه پیدا کرده اند. بنظر گروهی از محققان مهمترین اختراعات بشر در ۲۰۰ سال اخیر اختراع اتومبیل و صنعت چاپ است. «گوتلیب دایملر» آلمانی با اختراع اولین اتومبیل به انسان دوپا چهارپای اضافی بخشید و گوتنبرگ مخترع ماشین چاپ رونق باسواد را در دنیا تسهیل کرد و راهی برای ارشاد علم و دانش از طریق چاپ کتابها بوجود آورد. اگر صنعت چاپ و کتاب در دنیا نبود علم همگانی نمیشد و به سرعت و پیایه امروز نمی رسید و تمدن و تجدد هنوز در مراحل اولیه لنگان بود.

آلمان پر مخترع ترین کشور دنیا در طول ۲۰۰ سال که قدرت های استعماری اروپا متولد شدند و کشورهای نظیر انگلیس، فرانسه، هلند، بلژیک، اسپانیا، و پرتغال جهانگیری کردند و استعمار را در آفریقا، آسیا، آمریکا، و استرالیا گسترش دادند. آلمان گو اینکه که گاه هوس پیروی از آنها را به سر راه داد لیکن در اصل بمقوله فکر و فسانتزی خود متکی ماند و چیزی نگذشت که سیل



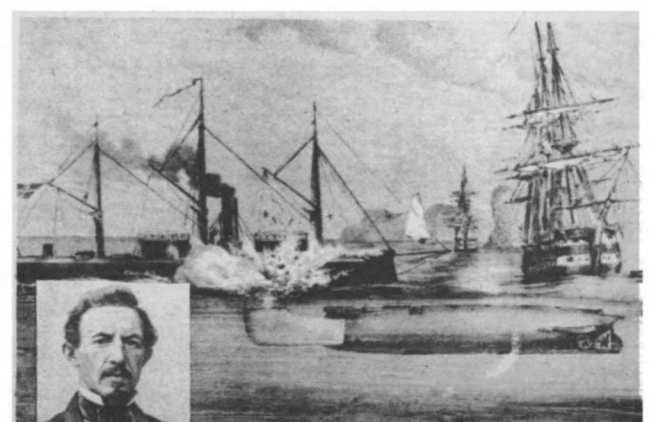
هنلین اولین ساعت جیبی دنیا را ساخت



اولین دوچرخه چوبی و مخترع آن

به اعتقاد شما، از نقطه نظر اختراعات و اکتشافات کدام کشور به گردن مردم دنیا بیشتر حق دارد؟ آمریکائی ها می گویند: آمریکا و آلمان ها می گویند: آلمان عقیده متفاوت دو ملت آمریکا و آلمان که تاحدی هم به غرور ملی آنها مستکی میباشد، چندی پیش بحث جنگال برانگیزی در دنیا بر انگیزت که بالاخره

مهندس «ویلهلم باوئر» نخستین زیر دریائی را ساخت. این زیر دریائی وقتی زیر آب رفت دیگر روی آب نیامد.



# زنان شوروی هم طغیان کردند!

۸۵ درصد خدمات پزشکی، و ۷۲ درصد مسئولیت‌های آموزشی، برعهده زنان است! در شوروی، از هر ۱۰ دیپلمه، ۶ نفرشان زن هستند!

دختر روس، مرد روس را «ولگرد عامی و خشن» توصیف میکند و حاضر نیست احترامی برای او قائل شود.

شعار زنان شوروی چنین است:

بچه کمتر،

طلاق بیشتر!

سرانجام، سرو صدای زنان شوروی هم بلند شد!... ندای آزادی خواه، اکنون از آن سوی دیوارهای آهنین نیز به گوش میرسد....

زن روس از موقعیت شغلی خود بسیار راضی است، ولی در زمینه ازدواج و زندگی زناشویی به تنگ آمده، و احساس شکست و پریشانی میکند. اگر چه در این سرزمین، تعداد زنان بیشتر از مردان است، و پیدا کردن شوهر کار بسیار دشواری است، با وجود این زنهای شوهردار، بدون هیچگونه تامل و تردید، تقاضای طلاق میکنند و بعد از طلاق هم، به ندرت امکان ازدواج دوباره را پیدا می‌کنند.

این مساله در حال حاضر، از حادترین مسائلی است که در این سرزمین پهناور مطرح شده و بطور چشمگیری در مطبوعات روسیه نیز منعکس گشته است. پس کجا هستند آن دختران سازگار، پرتحمل و سر بزیر روس؟ و به چه می‌اندیشند این زنانی که مقامات عالی شوروی عمیقا و با نگرانی در موردشان به بحث و مذاکره نشسته‌اند؟

## بچه کمتر، طلاق بیشتر!

آیا نهضت آزادی زن، زنان روس را هم تحت تاثیر قرار داده است؟ یا اینکه زنان این سرزمین بدون آنکه خودشان بدانند، از این نهضت پیروی میکنند؟ هر چه باشد، اخیرا در مورد طرز رفتار زنان روسیه شوروی به تفصیل صحبت می‌شود. روزنامه‌های محافظه‌کاری مانند «لیتراتور نایا- گازتا» برای بحث در همین زمینه مبادرت به درج نامهای سوزناک زنانی میکنند که در باره مشکلات زندگی زناشویی خود قلم‌فرسائی کرده‌اند. مساله از زمانی مورد بحث قرار گرفت که آمارگران روسی با انتشار آماری که از نظراتان میگذرانیم، به روسها هشدار می‌توان دادند. این آمار در اواخر سالهای ۱۹۶۰ باطلاع روسها رسید: کاهش



سریع زاد و ولد در تمام جمهوریهایی اروپایی روسیه شوروی (بسرعکس جمهوریهایی آسیایی) بسزودی بحران شدیدی از لحاظ کمبود کارگر و نیروی کار جوان تولید خواهد کرد، به این معنی که جمعیت روسیه را بیشتر افراد میانسال و کهنسال تشکیل خواهند داد. برای جلوگیری از بروز این خطر، حمایت و تشویق از کسانی که تشکیل خانواده میدهند، آنهم خانواده‌های پر اولاد، مرام و شعار اصلی دستگاه دولتی شد. مبارزه ایدئولوژیکی، که براساس شعار «خانواده، کار، وطن» پی ریزی شده بود، توسعه یافت. تلاش و تحقیق پزشکان، برای جستجوی وسائل یا داروهای مدرن جلوگیری از بارداری، بطور محسوسی کاهش یافت. سقط جنین که تا آن زمان مجانی و راحت بود، دشوار و گران شد. از هیچ تلاشی برای بالا بردن نمودار افزایش جمعیت فروگذار نکردند، اما باز هم نمودار به پائین رفتن ادامه میدهد. صنعتی شدن، روسیه شوروی را در شمار ملتهای توسعه یافته‌ای قرار داده است که در آن، خانواده‌های کثیرالاولاد، از نوع خانواده‌های روستائی، کمتر دیده میشود. شکی نیست که تمام پدیده‌های خاص دنیای صنعتی هم، در روسیه شوروی پدید آمده و بسرعت در حال افزایش است. یکی از این پدیده‌ها «کثرت طلاق» است که اساس مباحثات و مذاکرات سیاسی در مورد رفتار زنان را تشکیل میدهد.

## زنها بیشتر خواهان طلاق هستند

در سال ۱۹۶۰، در روسیه شوروی در برابر هر ۱۰۰۰ ازدواج ۱۰۸ طلاق به چشم میخورد، اما در سال ۱۹۷۵، باز هم در برابر همان ۱۰۰۰ ازدواج، رقم طلاق به ۲۸۸ رسید، و در سال ۱۹۷۶ به ۳۲۲....

آمار مزبور نشان دهنده این واقعیت است که از هر سه ازدواج یک ازدواج منجر به طلاق میشود. و این بیماری مسری هنوز هم شدت در حال افزایش است و تا یکی دو سال دیگر پنجاه در صد (و شاید هم بیشتر) ازدواجها منجر به طلاق میگردد. اگر قصد روسها این است که در این زمینه (مثل بسیاری زمینه‌های دیگر) بیای آمریکائیا برسند، حتی از آنها هم پیشی بگیرند، باید اعتراف کنیم که پیروز شده‌اند! ولی مسلما هدف آنها خلاف این است: آنها خواهان خانواده‌ای هستند با دوام و صمیمی که کانون مرکزی قوی و با ارزش یک جامعه باثبات باشد و بتواند فرزندان بیشتری تحویل جامعه دهد. در اینصورت باید گرایش شدید زوج‌های روس را به طلاق متوقف سازند، و این روزها

در روسیه شوروی از هر سه ازدواج یک ازدواج منجر به طلاق میشود. بهمین جهت تعداد بوهزنان در شوروی بسیار زیاد است.

مشروب خوری متهم میکنند. ولی این اتهام صریح و سرد، برای نویسنده و اقتصاد دان روس «پرویشستو» قانع کننده نیست. به عقیده او، فقط افراط یک مرد در نوشیدن ودکا، دلیل ناراضائی یک زن از زندگی خانوادگی و زناشویی نمیتواند باشد. «پرویشستو» اضافه میکند که اگر چه بیشتر اوقات زنها برای تقاضای طلاق پیشقدم میشوند، ولی اکثر شوهرها هم (۵۵ در صد آنها) پس از طلاق، حاضر به ازدواج مجدد نمیشوند، و حال آنکه تعداد زنها در روسیه به قدری زیاد است که این مردها براحتمی میتوانند همسر دیگری اختیار کنند. میتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که تعادل روابط میان زنان و مردان روس در هم ریخته است. باید دید که آمار چه واقعیهایی را در خود مخفی کرده‌اند. بطوریکه گفتیم در روسیه تعداد زنان بیش از مردان است و این

بقیه در صفحه ۹۰

پزشکان با دلایل محکم ثابت میکنند که:

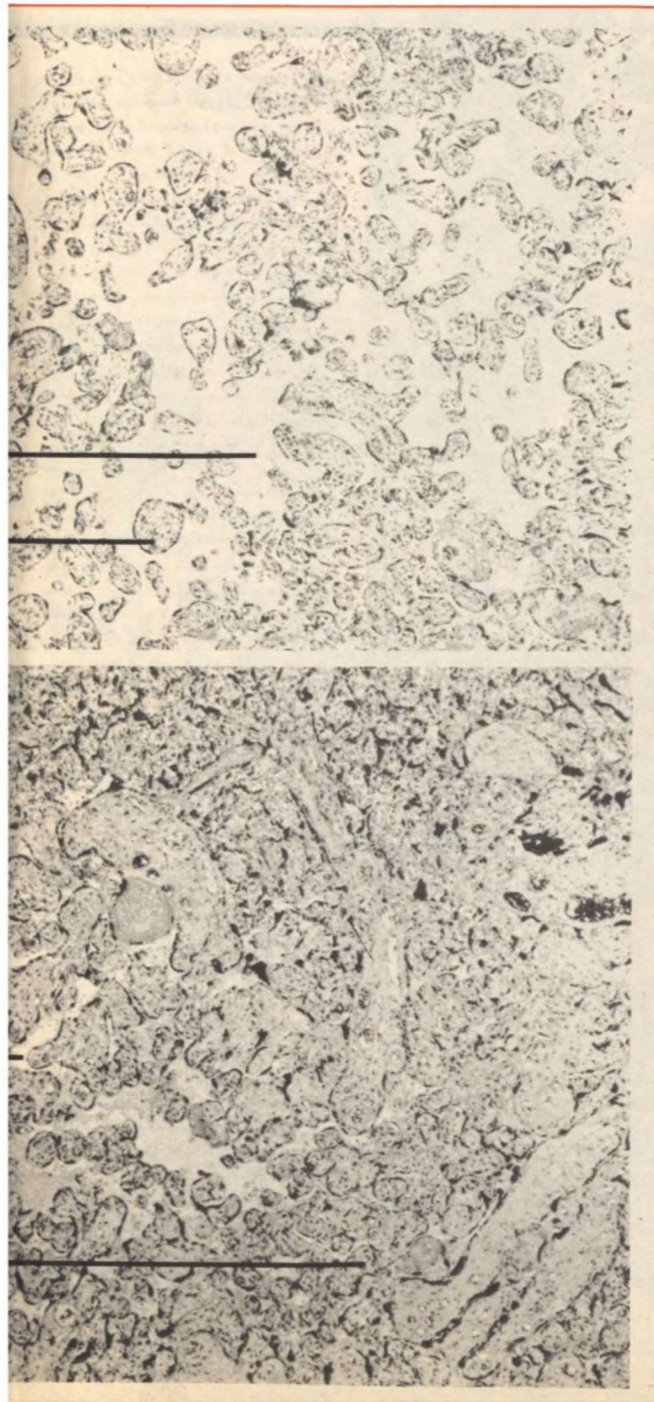
# سیگار کشیدن زن باعث مسمومیت جنین میشود! حامله

کودکان پدر و مادر سیگاری پنج برابر بیشتر از کودکان والدین غیر سیگاری مریض میشوند!

این بچه‌ها برخلاف میل خودشان هر روز سیگار می‌کشند!

اگر پدری روزی ۱۰ سیگار در فضای اتاق یا آپارتمان خود دود کند طفل خردسال او با بلعیدن دود سیگار پدر انگار که چهار تا سیگار شخصاً کشیده است.

به این آمار به دقت توجه کنید: ۱۳ درصد اطفالی که مادرانشان هنگام بارداری روزی ۱۰ سیگار میکشند با رشد غیر کافی متولد میشوند و ۳۵ درصد از اطفالی که مادرانشان در دوران حاملگی روزی دویست سیگار می‌کشند هنگام تولد رشد کافی ندارند. طبق آخرین آمار بدست آمده در فرانسه از هر هزار نوزاد متولد از مادران غیر سیگاری ۹ نوزاد مرده متولد میشود در حالیکه بین مادران سیگاری این رقم به ۲۳ در هزار افزایش مییابد. گرچه این آمار خانمها را به وحشت می‌اندازد ولی عیب کار در اینست: آماری را که امروز میخوانیم فردا بکلی فراموش میکنیم، پس بهتر است این عکسها را به دقت نگاه کنید، عکسهایی که گویاتر از اعداد و ارقام هستند. این عکسها توسط یک گروه محقق گردآوری شده که با پزشکان متخصص زنان و زایمان بیمارستانهای استراسبورگ فرانسه همکاری دارند. این پزشکان ۳۶۰ جفت جنین (پلاستا) در اختیار محققین قرار دادند. پلاستا (جفت) رابطی است بین جنین و بدن مادر، که نقش ریه را برای جنین ایفا میکند زیرا اکسیژن را از خون



جفت جنین یک زن غیر سیگاری در دوران حاملگی این عکس چهل بار از اندازه اصلی بزرگتر شده است

خون مادر بین این فاصله‌ها و شیارهای بزرگ جریان دارد

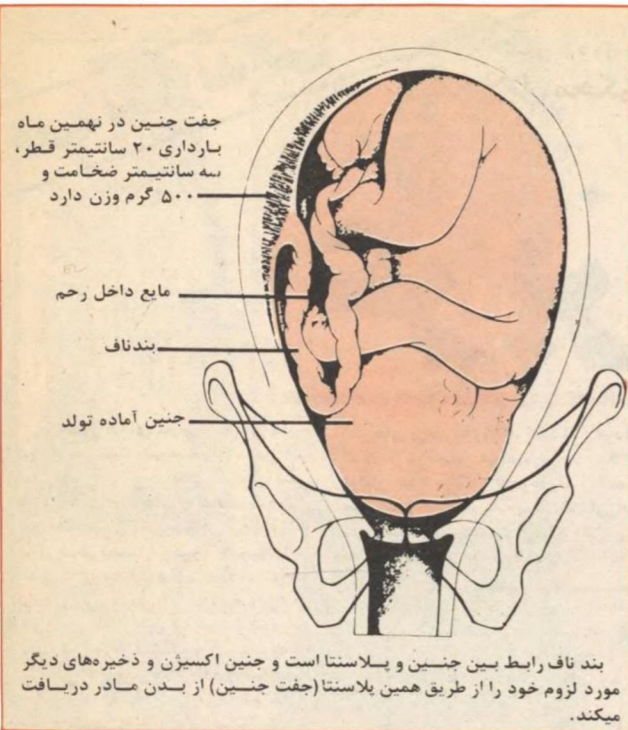
اینها اکسیژن خون مادر را به جنین منتقل می‌کند

جفت جنین یک زن سیگاری در دوران حاملگی این عکس چهل بار از اندازه اصلی بزرگتر شده است

این آماسها در جفت جنین زندهای غیر سیگاری وجود ندارد

فاصله‌هایی که باید خون مادر در آن جریان پیدا کند در جفت جنین (پلاستا) زنان سیگاری تقریباً ناپدید میشود.

شیارهایی که اکسیژن خون مادر را به جنین منتقل میکنند بیکیدیگر چسبیده‌اند



جفت جنین در نهمین ماه بارداری ۲۰ سانتیمتر قطر، سه سانتیمتر ضخامت و ۵۰۰ گرم وزن دارد

مایع داخل رحم

بند ناف

جنین آماده تولد

بند ناف رابط بین جنین و پلاستا است و جنین اکسیژن و ذخیره‌های دیگر مورد لزوم خود را از طریق همین پلاستا (جفت جنین) از بدن مادر دریافت میکند.

زنهای حامله سیگاری بعثت سم نکوتین بهم فشرده و سفت و سخت میشود و در نتیجه اکسیژن نمیتواند به آسانی در شیارها و روزنه‌های جفت نفوذ کند و وظیفه حیاتی خود را در حق ساخت و ساز جنین ایفا نماید. در حالیکه در جفت جنین مادران حامله غیر سیگاری بعثت عدم چسبندگی این روزنه‌ها و شیارها اکسیژن آزادانه گردش و نفوذ میکند و هوای لازم و پاک که در سلامت جنین مؤثر است آسانتر در اختیار او قرار می‌گیرد و در نتیجه بهنگام ساخته شدن قلب و سلسله اعصاب و سایر اندامها، اکسیژن بحد کافی در دسترس کارگاه خلقت هست و در نتیجه جنین دچار نقص جسمانی و روانی نمیشود. در عکسهایی که در این شماره چاپ شده دو تکه از دو جنین با هم مقایسه شده‌اند. یکی از آنها به مادر حامله سیگاری و دیگری به مادر حامله غیر سیگاری تعلق دارد و شما بخوبی می‌بینید که در جفت جنین مادر سیگاری شیارها و منافذی که اکسیژن در آنها گردش میکند و یا ذخیره میشود بهم چسبیده است و حرکت اکسیژن در این تنگناها بسختی انجام میشود. در حرکت در جفت جنین مادر غیر سیگاری، حرکت اکسیژن سهولت و آزادانه انجام میشود و در نتیجه جسم و روان کودک مادر غیر سیگاری سالم‌تر از کودک مادر سیگاری کش است. اکنون که این عکسهای مستند را ملاحظه می‌کنید و از این گزارش جدید علمی مطلع شده‌اید تا دیر نشده بخاطر سلامت کودکان معصوم خود بفکر ترک سیگار باشید.

**این بچه‌ها علیرغم میل خودشان سیگار می‌کشند**

امروزه تمام پزشکان متفق‌القولند که دود سیگار بزرگترها سلامت بچه‌ها را

# عزیز جان!

... هنوز صدای گرم و مهربان پدرم توی گوشم است که همیشه بمن که دختر بچهای بودم می گفت: «دختر، سعی کن زندگی را همان طور که هست قبول کنی نه آنطور که می خواهی باشد، تو هرگز قادر نخواهی بود چیزی را در زندگی عوض کنی و تنها خودت را زجر میدهی پس زندگی را با تمام خوبیها و بدیهایش همان طور که هست بپذیر.» چقدر آن روزها قشنگ و خوب بودند. روزهایی که من بی خیال با بچهها بین درختهای خانه مان می دویدم و بازی میکردم بدون اینکه بدانم سرنوشت چه بازیها برای هر یک از ما رقم زده است. روزهایی که همه چیز داشتیم و بالاتر از همه: پسر، پدرم را داشتیم. پدر و عموهای من از اعقاب یکی از

خانهای پر قدرت روزگار خودشان بودند که بعد از مرگ پدر صاحب زمین و املاک فراوان شده بودند. عموهای من تمام صفات و خصوصیات یک خانزاده راداشتنند و با رعیت همان رفتاری را داشتند که شما هم خوب میدانید. پدر



من برخلاف دیگر برادرانش بمال دنیا توجهی نداشت و با قساوت چندان آشنا نبود و به همین خاطر آهسته آهسته ثروتش را از دست میداد زیرا که قسمت عمده آن را صرف دوستان و آشنایان و بخصوص مستمندان میکرد. سالها بدنیاال هم می دویدند مادرم روز به روز جوان تر و با طراوت تر میشد و بهمان نسبت پدر پیرتر و فرسوده تر. پدر همیشه خسته و بی حوصله بود و حالا من می فهمم که علت چه بود. او هر سال در امور مالیش ضرر بیشتری می دید و در سالهای آخر عمرش بجز خانه و باغی که در آن زندگی می کردیم و تعدادی گاو و گوسفند چیزی برایمان نمانده بود. آن روز را خیلی خوب بخاطر دارم و میدانم که تا آخرین لحظه عمرم بیاد خواهم داشت آن روز را که برای همیشه مهربانیهای دستهای پدرم، زبان پدرم و نگاه پدرم را از دست دادیم. با تمام قوا اشک می ریختم، فریاد می کشیدم و سر به در و دیوار می کوبیدم و با تمام کوچکی عظمت فاجعه را ببخوبی درک میکردم. من به قسمت و تقدیر تا حدی اعتقاد دارم نمیدانم شاید اینهم جزئی از سرنوشت من و خواهران و برادرانم بود که در کوچکی یتیم بشویم. سهم تر، خواست خداوند بود، خداوندی که بمیل خود به بسندگانش زندگی میدهد و بخواست خود آن را می گیرد.

با مرگ پدرم مقدار علاقه و احترام و محبت خویشاوندان از ما بریده شد و مادرم که تحمل آنهمه بی مهری را نداشت، یکسال بعد خانه و باغ و زمینی را که داشتیم فروخت و همگی از کرمانشاه به تهران آمدیم. خانه کوچکی خریدیم و زندگی تازه ای را شروع کردیم. یک کمبودهایی روبرو میشد اما مادر همیشه گردش را صاف و محکم نگه میداشت و می گفت که هیچ کمبودی نداریم و زندگی را به راحتی می گذرانیم و اجازه نمی داد که احیاناً عموها منتی بر ما داشته باشند. در این میان تنها دانی من که سالها بود در تهران زندگی میکردم، مرتب بما سر می زد و با محبت دستی بسرمای می کشید. او تنها زندگی میکرد و مادر یک بار برایمان تعریف کرد که خان دانی سالها پیش از طرف پدرش مأمور میشود که برای انجام کاری به ده برود و در آنجا عاشق دختری می شود و مخفیانه با او ازدواج میکند ولی پدر بزرگ بعد از آگاه

بقیه در صفحه ۱۳۰



از کوچکترها گوش کنیم  
**نکته پرانی**  
نیشم زد...  
شها علی پور - فومن  
\* مدام از چشمان عسلی من تعریف میکرد، اما بزودی فهمیدم چون بیماری قند دارد، از خوردن عسل محروم است...  
شهرزاد حسین دوست - سقز  
\* عشق آتشین اگر هیچ فایده ای نداشته باشد این امتیاز را دارد که عاشق در بحبوحه سرما میتواند خودش را با آن گرم کند.  
سوسن محمدی - تهران  
\* هزار پا پر خرج ترین موجود زنده در روی کره زمین است، زیرا هنگام احتیاج به گفش مجبور است ۵۰۰ جفت گفش بخرد!  
مهرا ن صلحدوست - رشت  
\* تلفن تنها وسیله زبان بستهای است که همیشه موجب زبان درازی میشود!  
ناهید گوهرکش - تبریز  
\* وقتی که میخواستیم از شهد لیانش قظره ای بنوشیم، ناگهان زنبور نگاهش



مدلهائی که در اینجا می بینید و از ترکیب پارچه های ساده، خالدار و راهراه تهیه شده است، مخصوص دختران جوان در سیلاب و کنسار دریاست. از راست به چپ:  
\* بلوز سفید با یخه چهار گوش و ترکیب آستین های بلند و شلوار میدی از پارچه خالدار.  
\* و زیله

## تابستان

### برای شما چگونه فصل

اگر به سفر میروید و اگر در خانه میمانید، بهر حال به شخصیت واقعی خود را بهتر خواهید شناخت

بنظر شما تابستان چگونه فصلی است؟ فصلی داغ، خفقان آور، کسل کننده و عاری از تنوع است؟ یا فصل ماجراها، هیجانها، سفرها، برخوردها و آشنائیهاست؟

آیا در این فصل شما از تعطیلات خود طبق یک برنامه ریزی قبلی استفاده میکنید و از اینکه میتوانید تنوعی در زندگی خود بوجود آورید لذت میبرید، یا بخاطر بی برنامه بودن و در گنج خانه

نشستن، زانوی غم به بغل میگیرید و حسرت سایر ایام سال را می کشید؟

تستی که در این هفته برایتان تهیه کرده ایم، عقیده و عکس العمل شما را در مورد تابستان می سنجد و بررسی میکند و از حاصل این بررسی شخصیت شما را برای خودتان روشن میسازد. به پرسش های تست صادقانه پاسخ بدهید و در پایان نتیجه را ملاحظه کنید.

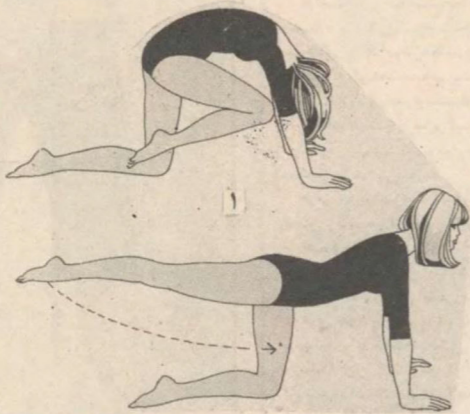
## دو تمرین مناسب

برای باریک کردن کمر و تناسب باسن و رانها

### \* تمرین اول

تکیه دهید. درحالیکه سرتان را ببینید خم کرده‌اید، زانوی راست را خم کنید و بطرف بینی بیاورید، سپس پا را بطور مستقیم به عقب بکشید و سعی کنید در این حالت تا آنجا که می‌توانید پا را

برای باریک کردن رانها و باسن این تمرین بسیار مناسب است: دو کف دست و زانوهارا روی زمین



صاف نگاهدارید. اکنون پا را با حالت اول برگردانید. همین تمرین را با پای چپ هم تکرار کنید. این عمل را ابتدا چهاربار برای هر پا تکرار کنید و با افزودن یک حرکت در روز تعداد آنرا به ۱۰ برسانید.

### \* تمرین دوم

این تمرین ساده درحالیکه برای زیبایی و تقویت عضلات پا مؤثر است، باعث باریک شدن کمر و کوچک شدن

## خودکشی

راه حل مقابله با مشکلات نیست

خیلی تعجب‌آور است چون تا بحال تا این حد خود را درمانده و تنها احساس نکرده بودم. وقتی فکر می‌کنم می‌بینم هیچکس را حقیقتاً ندارم. ظاهراً خیلی دوست و آشنا دارم ولی چه سود که هیچکدام قلباً و روحاً بمن نزدیک نیستند. سعی می‌کنم شاخهای از امید پیدا کنم و دستم را به آن بگیرم تا شاید به کمک آن از این دنیای تاریکی و یأس رها شوم ولی متأسفانه دستم به هیچ چیز تمیرسد.

فکر خودکشی افتادام، چطور است خودم را بکشم و راحت شوم، شاید بدینترتیب دل بعضی آدمها بدرد بیاید و از خواب غفلت بیدار شوند و صفا و محبت را جانشین سیاهی و پستی وجودشان کنند. شاید پی ببرند که زندگی آنقدر ارزش ندارد و آنقدر طولانی نیست که آنرا با قهر و دشمنی بگذرانند... به دوستم خیره می‌شوم، میگویم اگر من بمیرم آیا وجدان کسی بیدار میشود؟ یا خونسردی میگوید: «از انجام اینکار منصرف شو، چون تنها کسی که لطمه میبیند باز هم تو هستی. آنهایی



### سیمای ناموران

## زامنهوف

پزشک اندیشمندی که زبان بین‌المللی اسپرانتو را اختراع کرد

بسیاری از اندیشمندان جهان، از سده‌های پیشین تا کنون، علت جنگها و اختلافات و کشمکش‌های بین‌المللی را در گوناگونی زبانها جستجو کرده و گفته‌اند که اگر یک زبان بین‌المللی در سراسر جهان رواج پیدا کند، جنگ و خونریزی و اختلاف از روی کره زمین ریشه‌کن خواهد شد، زیرا افرادی از ملل و نژادهای گوناگون، میتوانند با این زبان بین‌المللی تکلم کنند و حرف یکدیگر را بفهمند و بدینگونه جانی برای نفاق و دشمنی باقی نخواهد ماند.

البته این نظریه جای بحث فراوان دارد، اما در قرن گذشته، یک پزشک لهستانی برای تحقق این آرزو گام اول را برداشت و یک زبان بین‌المللی اختراع کرد که اکنون بنام «اسپرانتو» شهرت فراوان بدست آورده است. نام این پزشک، لودویگ زامنهوف بود که به «دکتر اسپرانتو» نیز شهرت دارد. او بسال ۱۸۵۹ میلادی در ناحیه «بیالیستوک» واقع در لهستان قدم به عرصه وجود نهاد و پس از تکمیل تحصیلات خود در رشته پزشکی به طبابت پرداخت، اما از همان اوان جوانی در اندیشه ابتکار و ارائه یک زبان بین‌المللی بود و پس از سالها تلاش و مطالعه سرانجام زبان جهانی «اسپرانتو» را ابداع و تکمیل و ارائه کرد.

زبان اسپرانتو زبان ساده‌ایست که فراگیری آن در کمترین مدت امکان پذیر است و دکتر «زامنهوف» با اختراع این زبان امیدوار بود که همه کشورهای جهان آنرا بپذیرند و تدریسش را در مدارس خود اجباری کنند تا بدینگونه هرکس علاوه بر زبان مادری خود، زبان بین‌المللی اسپرانتو را نیز بدانند و بسوسله آن بتواند با افراد سایر ملل تکلم کند. اما متأسفانه این آرزوی پزشک لهستانی در زمان حیات وی صورت تحقق

بقیه در صفحه ۹۵

## بهداشت و زیبایی

ترجمه: بنفشه عبدی

## دریا

### بهترین دوست و دشمن شما!

قدم بزنید، به تمام قسمتهای بدن که در معرض تابش آفتاب قرار دارند کرم مخصوص آفتاب سوختگی بمالید. اگر صورتتان پوستی خشک دارد، از کرم مخصوص آفتاب سوختگی بصورت خود نیز بزنید، ولی اگر پوست صورتتان چرب یا مختلط است دور حلقه لبها و حلقه چشمان را با کرم مرطوب کننده با دقت ماساژ دهید بطوری که کرم مرطوب کننده تا اعماق پوست نفوذ پیدا کند (فقط دور لب و حلقه چشم)، در ضمن موهایتان را نیز با یک کلاه حصیری بپوشانید.

\* اگر شما نیز جزو کسانی هستید که همیشه موهای خود را می‌پیچید، باید به این نکته توجه داشته باشید که هر چقدر موهایتان را بپیچید، هوای شرجی دریا باعث می‌شود که آنها حالت خود را از دست بدهند و بصورت اصلی خود برگردند. برای رفع این اشکال باید هنگامی که موهایتان را پیچیده‌اید، روی تک‌تک پیچیده‌ها که موهایتان دور آنها پیچیده شده است، مقداری اسپری مو بزنید، سپس صبر کنید تا موهایتان کاملاً خشک شود، بطوری که بقیه در صفحه ۹۵

فصل، فصل گرماست و بازار دریا و شنا داغ، اما اگر شما هم خیال دارید به دریا بروید، قبلاً به این نکته‌ها توجه کنید تا از خطرات و عوارض ناراحت کننده آب و آفتاب در امان بمانید.

\* هنگامی که میخواهید وارد آب شوید، مالیدن کرم مخصوص آفتاب سوختگی را فراموش نکنید و توجه داشته باشید که گونه‌ها، داغ، پشت گردن، و قسمت بالای قفسه سینه و همچنین سرشانها بیشتر از سایر قسمتهای بدن در معرض تابش آفتاب قرار می‌گیرند و مسلماً بیشتر می‌سوزند.

\* آب دریا باعث زبر شدن و کدر شدن رنگ موها میشود، و موها بعد از خشک شدن سرکش و حالت ناپذیر می‌شوند. چاره این مشکل تنها این است که بعد از هر آبتنی در آب دریا، موهای خود را یک یا دو بار با شامپو بشوئید و با دقت آبکشی کنید. سپس با یک احمیه کننده مو که انواع مختلف آن وجود دارد، موها را ماساژ دهید و دو باره آبکشی کنید، سپس شانه بزنید. خواهید دید که موها لطافت و نرمی سابق را بدست آورده‌اند.

\* اگر میخواهید زیر آفتاب در ساحل



بف مخصوص کنار دریا از پارچه‌های مختلف. شلوار سفید و بلوز و ز خالدار با شلوار سفید ساده همراه برای روی بلوز

## ت خودشناسی هفته



## کی است؟

پاسخگویی به پرسش‌های این تست،

### رسش‌ها

- ۱- فصل تابستان برای شما مفهوم استراحت و تجدید قوا دارد و فرصت مناسبی جهت ایجاد تنوع زندگی یکنواختشان بشمار
- ۲- وقتی که فصل تابستان فرا میرسد و تعطیلات آغاز میشود، آیا امیدهای بیشتر و تازه‌تری برای کشف دوستان خوب و استفاده از مزایای معاشرتهای سالم در خود احساس میکنید؟
- ۳- آیا در فصل تابستان از فرصت و فراغت بیشتری که در اختیار دارید، برای رسیدن بخود و رفع نقطه ضعفهای بدنی و استفاده از مزایای بیلاقی

بقیه در صفحه ۹۵

ورزش و تناسب اندام



ول باسن نیز میشود: به پشت روی زمین دراز بکشید و دستها را به طرفین دراز کنید... در حالیکه باسن روی زمین تکیه دارد، پای چپ را تا آنجا که میتوانید بطرف بالا بلند کنید. بدون اینکه پا را خم کنید، پای چپ را روی پای راست قرار دهید و سرتان را به طرف مخالف برگردانید. تا آنجا که میتوانید بدنتان را بکشید. این عمل را با پای راست نیز تکرار کنید.

## اینو از من داشته باش

### از: ژنیک صادقی

تا که فکر میکنی بعد از مرگ همیشه بیادت خواهند بود، فقط یکماه در غم دوریت اشک میریزند و ممکن است تا مدتی اسمت را بر زبان بیاورند، ولی مطمئن باش پس از مدتی کوتاه همه چیز از سر گرفته میشود، چون زندگی آنقدر حوادث ضد و نقیض دارد که آنها ترا خیلی زود فراموش میکنند.»

از شنیدن این حرفها کمی عمیق‌تر فکر میکنم و شاید بهتر باشد بگویم واقع‌بینانه‌تر. آیا حقیقتاً به نفع من است که خودم را بنحوا این مردم بی‌احساس و حق‌ناشناس از بین ببرم؟ آیا آنها آنقدر ارزش دارند که من خودم را در راه آنها قربانی کنم؟

دو دل می‌شوم. خوب، اکنون که زنده هستم و دارم نفس میکشم و هنوز زیر خاک مدفون نشده‌ام، باید دست بکار شوم. نباید قبیل از اینکجه جزئه فراموش‌شدگان قرار بگیرم کاری انجام بدهم. زندگی کنم، اصلاح کنم، و شاید بتوانم زندگی ببخشم. بهتر است طوری رفتار کنم که نشان بدهم لسیاقت

بقیه در صفحه ۹۵

## همگی ما

### چوب‌تظاهر را میخوریم!

انتقاد جوانان  
از: شهناز شمسائی

میا مغازه بابام با هم میریم خونه. داشتیم از تعجب شاخ در می‌آوردیم، آخر آن بچه ادعا میکرد که فرزند یک کارخانه‌دار بزرگ است!...بهر حال پارچه‌ها را دادم و رفته بمنزل، ولی فکر حرف آن بچه تا صبح راحتم نگذاشت. صبح که به مدرسه رفتم آن بچه را صدا کردم و از او پرسیدم که چرا دروغ گفته است. با قیافه حق بجانبی جواب داد: آخه خانم معلم، ما مانم گفته بکسی نگیم که پدرم خیاطه، مساعانم میخوهم از شما بپرسم می‌آوردیم...میخواهم از شما بپرسم مگر شغل دوزندگی شغلی شریف نیست؟ مگر کسی که خیاطی میکند نمیتواند یک انسان شریف و آزاده باشد؟

آیا انسانیت فقط و فقط بداشتن کارخانه بزرگ و عنوان دکتر و مهندس است؟ شاید بحث با مادر کوتاه فکر آن بچه امری بیهوده بشمار رود، ولی این مادر اگر به بچه‌اش میگفت که پدرش زندگیشان را از جانی تأمین میکند که نه تنها شغلش لطمه‌ای بدیگران نمیزند بلکه می‌تواند ثمر هم هست، آن کودک آرزوی داشتن پسر کارخانه‌دار را در سر نمی‌پروراند و فردایش پسر از ابهام نمی‌بود.

آن مادر غیر مستقیم بفروزندش درس تظاهر کردن و خودفریبی را آموخته است و این کودک از کودکی خود را فرزند کارخانه‌داری بزرگ می‌بیند و فردایش را کسی دیگر رنگ می‌بخشد که خالق روئاهای بی اساس می‌باشد، بهمین دلیل همیشه بقیه در صفحه ۹۵



صفحه ۴۶



جوان‌ها قصه می‌سازند  
از: سهیلا

## غربت بی ثمر!

عاشقی، اون و لش کرده و رفته. منم هر چی بگوشش خوندم که «دیوونه برای رفتنش اشک نریز اون هیچوقت بر نمی‌گرده» باور نمی‌کرد. می‌گفت تو داری بهم دروغ می‌گی. بهش می‌گفتم: «آخه مگه احساس من و تو باهم فرق دارن؟» میگفت نه، ولی تو فقط میتونی بخودت بقبولانی که اون دیگه بر نمی‌گرده ولی بمن نمی‌تونی. خواهش می‌کنم از من نخواه که یاد اونو از وجودم بیرون کنم، نمیتونم فراموشش کنم. از شما چه پنهان وقتی به عقلم مراجعه می‌کردم میدیدم دلم راست میگه. چطور امکان داره اون گل خوشبو بیکباره تبدیل به خاری کشنده بشه و یگراست به قلب بیچاره و عاشق من فرو بره. القصه..... قلب بیمار من شب و روز در فسراغ اون اشکها ریخت، بیتابیها کرد. آنقدر خودش رو به درودیوار سینه کوبید تا بالاخره اون روز وحشتناک فرا رسید، روزی که اون شکست و من صدای فرو ریختنش را با این گوشهای تیز خودم شنیدم. چاره‌ای نبود. اون دیگه خوب شدنی نبود. من همونجا که بدنیا آمده بودم خاکش کردم به‌این امید که هر روزی زنده بشه. هر چند که این از محالها بنظر می‌رسید.

بعد از مدتی تصمیم گرفتم شهر خاطراتم را ترک کنم، این شهر نازنین، این مردم دوست داشتنی، گریه‌های مادرم در دل سنگ من اثری نداشت(ببخشید، مثل اینکه یادم رفت به‌شما بگم، من به هیچکس نگفتم بودم که دلم مرده. همه فکر می‌کردن که دلم از سنگ ساخته شده و هیچوقت به‌خاطر هیچکس به تیش در نیامد و حالا هم برای مادرم خیلی بیرحم شده. این خیلی بهتر بود تا اینکه همه با دیده‌های ترحم‌آمیز بهم نگاه کنن). برگردیم سر بقیه ماجرا. من بدون قلب، شهر آرزوهایم را، شهر کودکیم را ترک گفتم بدون اینکه حتی قطره‌ای اشک بریزم یعنی رانش همه اشکهایم رو درراه اون تمام کرده بودم. رفته بدیار غربت به بیانه اندوختن تجربه‌های تازه و در واقع برای فرار از واقعیت... زندگی در غربت هر روزش به‌تجربه بود. تو اون شهر غریب وقتی که دیگه کمتر ناز دلم رو کشیدم و بهش کم‌حلی کردم کم‌کم از لوسی در آمد تصمیم گرفتم یکبار دیگه دنیا بیاد بشرطی که مثل سابق زندگی کنه. همه رو دوست داشته باشه و به همه عشق بورزه. این شرطی

بقیه در صفحه ۹۵



# زندگینامه تلخ میلیونها زن در سراسر جهان



# همسر سابق

## نویسنده‌ای که خود چهار بار ازدواج کرده است ، مسائل پیچیده ازدواج و طلاق را زیر ذره بین قرار میدهد

گلدان را روزی خریده بود که خیلی خوشحال بود. آن تابلو کار «لوئی» بود. پیانو؟ بچه‌ها همه به این پیانو علاقمند بودند. فرشها؟ ..... آه، فرشها. یک خانه بدون فرش بچه درد میخورد... اما حالا میبایست همه این اشیاء را که اگر چه بیجان بودند اما از، بیشتر از بیست سال زندگی مشترک او با «لوئی»، حرفها میزدند تکه پاره کنند. «نصف نصف» این است قانون طلاق. اگر با هم به توافق نرسیدید که این گلدان از آن کدامیک از شما باشد، آنرا نصف کنید. گلدان را که نمیتوانید نصف کنید، نمیتوانید آن را بشکنید، پس باید آنرا فروخت و در هر حال «باید آنرا از دست داد. مثل زندگی مشترک که آنرا از دست داده‌ای»

نیم ساعت بیشتر طول نکشید که صدای زنگ در او را بشنود آورد. میدانست از طرف دادگستری آمده بودند تا از اشیاء خانه صورت برداری کنند. «آلین» در را باز کرد. یک مرد پایپون زده، بنا کت و شلوار مشکی و موهای بلوند باریک و بلند روبروی او ایستاده بود. «بخشید، آقای «داورمل» آمده‌اند؟ ما برای ساعت دو قرار گذاشته بودیم. «آلین» با دستچاگی پرسید: « شما شوهر مرا میشناسید؟ - متأسفانه افتخار آشنائی ایشان را نداشتم.

بعد اضافه کرد: « اجازه بدهید بگویم که من وکیل «رومه» نماینده دادگستری نیستم، بلکه دستیارش هستم. بعد نگاهش به اشیائی که در اتاق بود افتاد. بدون شک این چشمانی که عادت داشتند با یک نگاه اشیا را تخمین بزنند، سرگرم قیمت زدن اثاثیه خانه بودند. اثاثیه خانه با توجه به درآمدی که «لوئی» در سالهای اول زندگی مشترکشان داشت، بسیار قابل توجه بود، و «آلین» میتواند بخود ببالد که توانسته بود با

صرفه‌جویی و علاقمندی چنین مسلمان قابل توجهی را برای خانهاش فراهم کند. این پرده‌های توری که واقعا زیبا بودند، این فرش که یکبار «لوئی» ته سیگارش را روی آن انداخته و گسوسهای از آن را سوزانده بود و هر دو چقدر تأسف خورده بودند. این فرش که بزودی از دست میرفت. ماهها بود که همه چیز در خانه او در حال شکستن، از هم جدا شدن و تکه پاره شدن بود. از وقتی که کار بدست دو وکیل آنها افتاده بود دیگر جای هیچگونه آشتی باقی نمانده بود. فقط روی کاغذها بود که اسم او و شوهرش نوشته میشد و حالا امروز با این داوری سیاه و ظالمانه آخرین بقایای این زندگی دو نفره نابود میشد.

«آلین» در حالیکه دندانهایش را بهم فشار میداد، در حالیکه بسختی نفس میکشید، در حالیکه بشدت عصبانی بود روی صندلی نشستند. مرد تقریبا روبروی او نشسته بود و سعی میکرد نگاهش نکند. میدانست که این زن خسته که سالهای جوانی را پشت سر گذاشته است میرود که شوهرش، سعادتش و سالهای زیبای زندگی‌اش را یکجا از دست بدهد. حتی اثاثیه خانهاش را. رئیس همیشه در باره طلاق این مثال را می‌آورد که:

«اگر نیمی از خانهاست در یک حریق بسوزد، بیمه خسارت آنرا خواهد پرداخت. در طلاق کمی بیشتر از یک نیمه را از دست میدهید، اما بدبختی اینجاست که کمپانی بیمه‌ای وجود ندارد که خسارتی از او بگیرد. در واقع طلاق فقط آدمهای ثروتمند را از پا نمی‌اندازد. آنها که اگر نیمی از خانهاشان بسوزد برایشان اصلا مهم نیست»

مرد برای آنکه سکوت کشنده را شکسته باشد گفت: « خانه بعداً قیمت زده و فروخته خواهد شد. امروز ما فقط اثاثیه خانه را قیمت گذاری میکنیم. مشکل نیست، همه

چیز را قبلاً پیش‌بینی کرده‌ایم. اختلافی هم که وجود ندارد. «آلین» گفت: « اما کسی موافقت نامه‌ای را امضاء نکرده است. این جمله را بسیار بلند و با لحنی بسیار خشک ادا کرد، زیرا در این لحظه «لوئی» وارد خانه شده بود. «لوئی» همراه یک مرد آمده بود. هر کدام از یک جهت از طرف قانون حمایت میشدند. مردی که همراه «لوئی» بود نیز یک داور بود. «آلین» با خسود گفت: «ترسید که اگر تنها بیاید سرش کلاه برود!» طرف «آلین» بدیدن «لوئی» گفت: «از این اتاق شروع میکنیم و بوفه را قیمت گذاری میکنیم.

«آلین» گفت: «بوفه تنها نیست قفسه‌ها هم از این سری هستند. بچه‌ها به این بوفه احتیاج دارند. البته امیدوارم آنرا به قیمتی که خریده شده نخواهید قیمت بزنید. حالا دیگر این یک شیئی دست دوم است و قیمت چندانی ندارد. «لوئی» گفت: «بعد از گذشت پانزده سال قیمت این بوفه دو برابر شده است. نماینده دادگستری گفت: «آقای «داورمل»، شما فکر میکنید که به این بوفه احتیاج دارید؟ مأموری که با «لوئی» بود گفت: «اگر این بوفه برای بچه‌ها لازم باشد باید برای آنها گذاشت و قیمت عادلانه‌ای برای آن تعیین کرد. «لوئی» با خشکی گفت:

«اگر فکر میکنید که باید این بوفه را برای بچه‌ها گذاشت من حرفی ندارم. باین ترتیب لابد هر چه که در آشپزخانه بود، در اتاق خواب بود به تشخیص این آقایان برای بچه‌ها گذاشته میشود. با این قیافه مظلومانه‌ای که «آلین» گرفته بود پیدا بود که همه چیز به نفع او تمام خواهد شد. دو مأمور دادگستری میل‌ها را قیمت میگذاشتند «لوئی» اعتراض چندانی نمیکرد نوبت به اتاق خواب که رسید و هر چهار نفر جلوی تختخواب ایستادند. «آلین» با لبخند تلخی و با صدای تلخ‌تری گفت: «این یک تختخواب دو نفره است. آیا باید آنرا به جانشین خودم هدیه کنم؟ «لوئی» بی آنکه یک کلمه بگوید از کنار

## قسمت چهارم نوشته: هروه- بازن ترجمه و تلخیص: پیری- سکندری

تختخواب دور شد و دو مرد نیز بدنبال او براه افتادند. «پیانو؟ درست است که «آقا» (آلین روی کلمه آقا تکیه میکرد) پیانو میزنند، اما بچه‌ها هم این پیانو را دوست دارند.» «لوئی» بسردی گفت: «پیانو فروخته خواهد شد. آن را به سالن حراج میفرستید. «تابلوها اصلی نیست یک کپی است. «لوئی» گفت: «تابلوها اصل است و مال پدر بزرگم بوده است. قیمت این اشیاء در سالن حراج باید معلوم شود. «چراغها؟ میگوئید که این لوسترها را بکنیم و در تاریکی بمانیم؟ «لوئی» گفت: «خانم اگر مایل باشند میتوانند تمام این اثاثیه را یکجا خریداری کنند. «آلین» گفت:

«اگر من در این سالها پس‌انداز نکرده بودم هیچکدام از اینها خریداری نشده بود. دو مأمور دادگستری گفتند: «بهرتر است با هم توافق کنید. «آلین» قبول کرد که «لوئی» کلیه کتاپهایش را بسپرد. دست به اثاثیه آشپزخانه نباید زد.... فرشها؟ میگوئید بچه‌ها روی زمین زندگی کنند؟ آقا رختخواب لازم دارند؟ البته.... تازه عروس سرویس ناهار خوری میخواهند؟ البته .... تابلوی نقاشی از چهره بچه‌ها؟ نه، اینها را نمیدهیم. صدای «لوئی» از خشم می‌ریزد:

« این تابلوها را من با خودم خواهم برد. تنها به این ترتیب است که میتوانم بچه‌ها را هر روز ببینم. « گمان نمیکند که آقا دیگر احتیاجی به دیدن روزانه بچه‌ها داشته باشد. « بشما مربوط نیست خانم. هر دو داشتند سرهم فریاد میکشیدند. یکی از دو نماینده گفت: « آرام و خونسرد باشید. «لوئی» گفت: «سالیان است که در این خانه همین وضع برقرار است. زورگونی، فریاد، عصبانیت من از خیلی چیزها گذشته‌ام. امروز در این خانه از خیلی چیزها میگذرم، اما در برابر پرت‌های بچه‌ها نمیتوانم بی تفاوت بمانم. خانم میدانند که کلیه اثاثیه خانه طبق قانون بایستی نصف شود. بنابراین بی میل نیستم ایشان بقیه در صفحه ۹۹

## تازه‌های بازار



قلم مو مخصوص دوشیزگان و بانوان نقاش

## یک جور مدل

میرزا نصرالله خان و عفت‌الملوک خانم، زوج خوشبختی بودند که به دعای فامیل، پا به پای هم پیر شده بودند و اوقات بیکاری و فراغت را که زیاد هم بود، کنار دل هم چرت می‌زدند.

آن روز، بعد از آنکه هر دو از چرت پیش از ظهر بیدار شدند، عفت‌الملوک خانم گفت:

– نصرالله جون، قریون قدمت، پاشو یه تک پا برو سر خیابون، یه سینه‌بند واسه من بخر...

میرزا نصرالله خان پاشد و رفت در فروشگاه مربوطه و درخواست سینه‌بند کرد. فروشنده پرسید:

– چه اندازه باشه؟

میرزا نصرالله خان قدری فکر کرد و خانمی چاق را که آن طرف مشغول خرید بود نشان داد و آهسته گفت:

– اندازه ایشون.

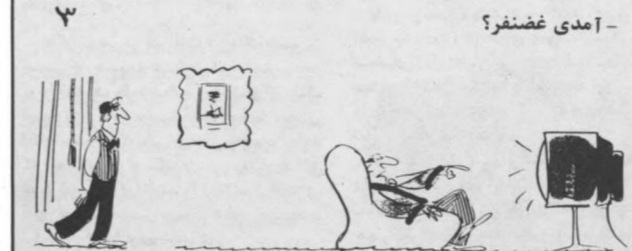
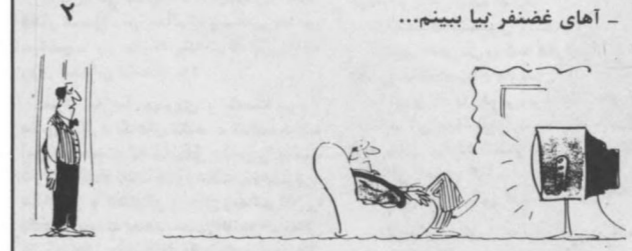
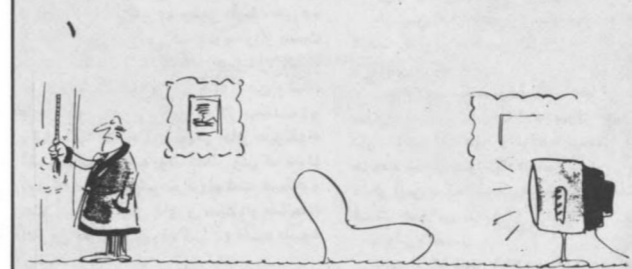
خوب، فرمش چه جور باشه؟ فرم گلایی یا فرم سیب، یا فرم لیمو؟

میرزا نصرالله‌خان این را دیگر بی‌معطلی جواب داد:

– از این چیزاش گذشته جوون، فرم مریا پده!

# لبخندپاری

## دنیای پولدارها



– این دکمه کانال دوررو بزنی بینم

دکتری از یک آسایشگاه دیدن می‌کرد. به سه چهار نفر پیرمرد زنده دل برخورد. از یکیشان پرسید:

– پدر، چند سالتونه؟  
– نودوسه سال.  
– زنده باشی پدر، دلیل طول عمر وسلامتت چیه؟  
– لبنیات، هوای پاک، آرامش! دکتر به دومی گفت:

– شما دلیل طول عمرتون چیه؟  
– پیاده‌روی، سحرخیزی، اعتدال در زندگی.  
– ماشاءالله پدر، چند سالته؟  
– هشتاد ونه سال.  
– دکتر به سومی گفت:

– شما چه جور زندگی کردین؟  
– خیلی خوب و عالی! همه عمرم با زن‌ها گذشته، چه صبح، چه ظهر، چه شب، اونم همراه با عرق و دود و دم و سوسر و سات...  
– عجیب! عجیب! خیلی زیاد جالبه. چند سالته پدر؟  
– سی و دوسال!

## اعتماد

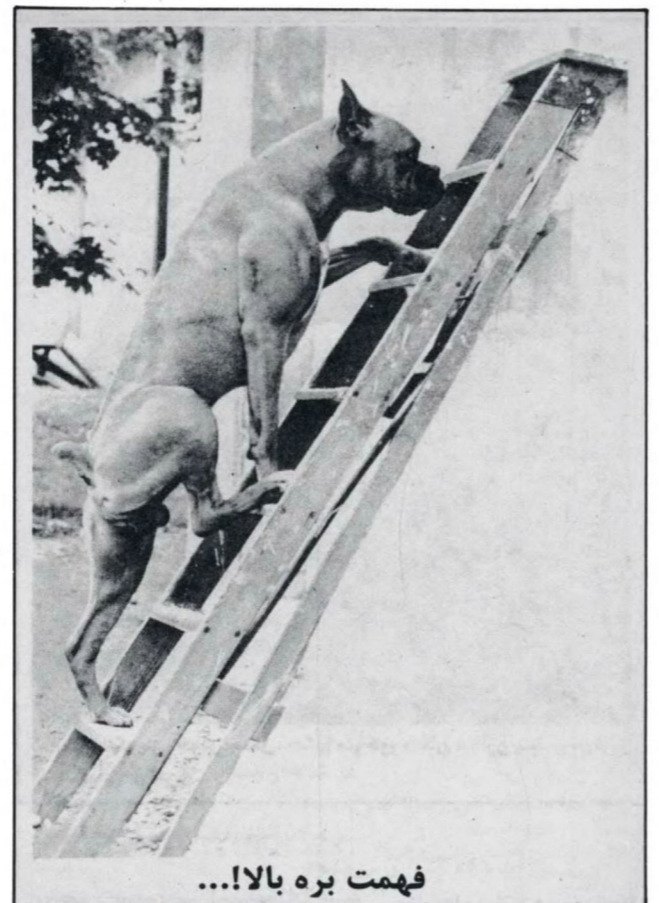
حسنی به پدر بزرگش گفت:  
– بابا بزرگ، شما دندوناتون سالمه؟ پدر بزرگ آهی کشید و گفت:  
– نه عزیزم هممش طوری خراب شده که دیگه به درد هیچی نمیخوره.  
– پس این فندقای منو نیگه دارین تا برگردم!



قبل از رژیم لاغری



و بعد از رژیم!



فهمت بره بالا!...

## آزمایش

استاد زیست‌شناس، در آزمایشگاه مجهز دانشگاه، مشغول تدریس بود و دانشجویان هم دور و برش را گرفته بودند. استاد می‌گفت:

– در این لوله آزمایش، محلول «آ» قرار داره که محتوی «تئول» یا تخمک زنه. و در این لوله دومی، محلول «ب» قرار داره که «اسپرما توتوئید» مرده. اگر این دو محلول رو به طریق طبیعی با هم ترکیب کنیم، یک موجود انسانی درست میشه. حالا سئوالی هست؟ یکی از دانشجویان گفت:

– سئوالی نداریم، ولی اگه ممکنه یه دفعه آزمایش کنین!

استاد گفت:

– متأسفانه مقدور نیست، واسه اینکه محلول «آ» از دیشب تا حالا ناخوش شده و در منزل استراحت می‌کنه!

## آی بدجنس

خانم از مطب دکتر مشتاقانه به آقا تلفن کرد و با صدای لرزانی گفت:  
– عزیزم، ما بزودی بچه‌دار میشیم! آقا با لحن مشکوکی پرسید:  
– ببخشین اسم شما چیه؟

## دوخواهر

سیدمحسن خان یک سال بعد از ازدواج، دادخواست طلاق به دادگاه داد در محضر دادگاه رئیس ازش خواست که دلیلش را بگوید:

– والله دلیلش اینه که خانوم من یه خواهر دوقلو داره که خیلی بهش شبیهه، هر وقت این خواهرش میاد خونه ما، من شبها به اشتباه می‌افتم و خلاصه... رئیس گفت:

– بله، ممکنه همچنین اتفاقی بیفته، ولی آخه دو تا خواهر هر چی شبیه هم باشن، بالاخره از بعضی جهات یه اختلافهایی با هم دارن.  
– البته که دارن، واسه همون اختلافهاست که من درخواست طلاق دادم.

## کمپوت

نصرت خانم به قمرخانم گفت:  
– چند وقته شوهرت پسیداش نیست، کجاس؟  
– مگه خبر نشدی؟ اون هفته رفت از نردبون بالا که گیلانس بچینه، پرت شد سرودست و پاش بدجوری شیکست.  
– ای بابا! خوب اونوقت چیسکار کردین؟  
– مجبور شدم واسه مهمونا کمپوت گیلانس بیارم!



ترا به ارواح پدرت، بیا بیرون، این بدبخت هم بیاد خودشو تر کنه!

## عیش و عشرت

مسبو «دوبون» چند روزی بود که اوقاتش خیلی تلخ بود و گرفته و مغموم به نظر میرسید. تا آنجا که بالاخره یکی از رفقای نزدیکش یعنی مسبو «گاستون» نصیحت‌کنان به او گفت:

– آنفده بخودت سخت نگیر، خوش بگذرون، دنیا ارزش نداره. تا مسیتونی عیش کن!

– مثلاً چی کار کنیم؟  
– تو فکرشو نکن، خودم برات یه مجلس عشرت به سبک روم قدیم ترتیب میدم.  
– یعنی چطوری؟  
– مثلاً چی کار کنیم؟  
– والله فکر کردم زیاد شلوغش نکنیم، سه نفر کافیه، من و تو و زنت!



گلخانه «لبخندپارتی»

گل آفتاب‌گردان، مخصوص برنزه‌شدن رسید!



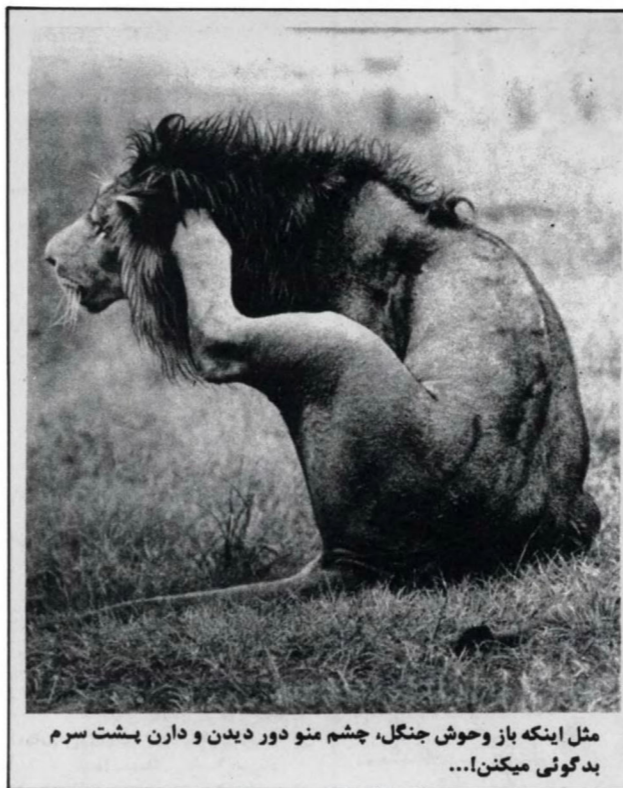
ولی افسوس که دنیا فانی است  
 حرص دنیا همه از نادانی است  
 باسن خوب و بد و ریز درشت  
 همه در خاک بیفتد از پشت  
 پول و دارایی و املاک و مقام  
 آخر الامر بیفتد ز دوام  
 نه به کس خانه و ویلا ماند  
 نه به کس باسن زیبا ماند  
 چون ز دنیا بروی با تشویش  
 نبری هیچ، بجز باسن خویش  
 پول و انگشتری و فرش و کمد  
 نتوانی ببری همزه خود  
 «بنز» و «بی‌امو» و «جگوار» شما  
 داخل قبر نمی‌گیرد جا  
 نبری پالتو و پیراهن را  
 کراوات‌های «پیرکاردن» را  
 دگمه سردست به آن براقی  
 بهر سمسار بماند باقی  
 اینهمه رادیو و ضبط گران  
 آنهمه کاست آواز بنان  
 همه افسوس که جا می‌ماند  
 در شب هفت شما میخواند!  
 ای کسانی که در این دنیا رفتید  
 خودمانیم، چه رویی دارید!  
 پند گیرید از این مشدی حسن  
 خرنباشید بلانست من  
 لذت از زندگی خود ببرید  
 گاه یکدانه کتابی بخرید  
 جای رفتن پی افکار خراب  
 بنشینید و بخوانید کتاب  
 خود من تا دم آخر، دم مرگ  
 دوسه تا دیکشنری دستم بود!

(خدایا مرز این مشدی حسن هم دم آخری بدجوری قافیه را خراب کرد. آخرش هم نفهمیدیم حرف حسابش چی بود!)

این شعر را مرحوم مشدی حسن یک هفته قبل از مرگش سروده بود که روی سنگ قبرش بنویسیم تا در آن دنیا پیش ایرج میرزا و پروین اعتصامی سرشکستگی نداشته باشد.

### سنگ مزار

«ای کسانی که در این دنیا رفتید  
 یا از این بعد به دنیا آئید»  
 این که خوابیده در این خاک منم  
 جای‌شک نیست که مشدی‌حسنم  
 آنقدر جوش زدم در دنیا  
 بخرم خانه و کاخ و ویلا  
 عاقبت قاطی اموات شدم  
 باسه چار تا حرکت، مات شدم  
 آنهمه بر زن خود گفتم زور  
 که غذاها بپزد جورواجور  
 قرمه‌سبزی بپزد با لیمو  
 هم بادمجان بپزد، هم کوکو  
 عاقبت تشنه ز دنیا رفتم  
 گشنه از پیش غذاها رفتم  
 تا که چشمم زن زیبا می‌دید  
 سر و گوشم چقدر می‌جنبید  
 هر کجا چاک گریبانی بود  
 هر کجا سیئه لرزانی بود  
 می‌شد از عشق، دهانم پرآب  
 می‌نمودم هوس سیئه ناب!  
 هر کجا باسن خوش فرمی بود  
 عینک خویش در آوردم زود  
 زدم و خوب تماشا کردم  
 تا که امیال خود ارضا کردم



مثل اینکه باز وحوش جنگل، چشم منو دور دیدن و دارن پشت سرم بدگوئی میکنند!...

### بچه‌های امروز

چشم و دلم روشن! چشم و دل بابا و ننهات روشن! بچه و پرپریده، با این سن و سال خجالت نمی‌کنی این مزخرفات رو نیگا می‌کنی، و تازه سیگارم می‌کشی؟ چرا به جای این کارهای زشت نمیری مدرسه؟ پس بچه، بی‌اعتنا به خشم توفانی اشرف‌الملوک خانم، پکی به سیگار زد، سری بالا کرد و جواب داد:  
 - واسه اینکه هنوز به سن مدرسه نرسیدم ننه جون!

اشرف‌الملوک خانم، با شصت هفتاد سال سن و کلی جلال و جبروت خانمانه، یک روز در خانه دخترش، بچه کوچک مستخدم خانه را دید که با وجود یک وجب قد و بالا، پوشکی دارد یک مجله صور قبیحه را ورق می‌زند، و یک سیگار بلند روشن هم دستش است که گاه‌گدار، پکی به آن می‌زند. اشرف‌الملوک خانم، وحشتزده و جریحمدار شده، یکدفعه سربچه فریاد زد که:



نه‌خیر، آقای رئیس اداره نیستند... پیره‌نم گرفت به در، شکافت!



### ترک عادت

دائم‌الخمیری به دکتر مراجعه کرد که خود را معالجه کند. دکتر بعد از معاینات اولیه، از او پرسید:  
 - چه جور مشروبی می‌خورین؟  
 - فرقی نمی‌کنه قربون، هر چی خدمتتون باشه، روتخم چشممون میذاریم!

### ساعت ناجور

مسافری در شهر کوچکی گردش می‌کرد که متوجه شد تعداد بچه‌ها در کوچه و خیابانها، بیش از حد معمول است. از مرد موقر و محترمی پرسید:  
 - واسه چی شهر شما اینقدر بچه داره؟  
 مخاطب مثل اینکه جواب را در آستین حاضر داشت، گفت:  
 - واسه خاطر ترن ساعت شش صبح.  
 - آهان پس اینا مسافرن؟  
 - نه آقا جان، اینا مسافر نیستن. ترن هر روز ساعت شش صبح وارد اینجا میشه وسوت میکشه، مردم از خواب میپرن. بعدش هم نه وقت دوباره خوابیدنه و نه وقت سر کار رفتن!



- چرا اومدی توخشکی؟!  
 - واسه اینکه آدمها تواب جانی واسه من نداشتن!...



- بازداری تو این هوای داغ «پپازداغ» درست می‌کنی؟!



شوهر- عزیزم دوستت دارم!  
 زن- امروز هوا چنددرجه بود؟



خانم- پس یک قالب یخ کو؟  
 نوکر- والله خانوم ما تقصیری نداریم تو راه آب شد!



- «سوختم!» از بس که تو آفتاب منتظر تا کسی شدم!



- اکبرآقا، بی‌رحمت ازاون «یخ» زده‌هاش بدین!



کاریکاتور از: کامبیز درم‌بخش  
 تابستان گرم و طولانی...  
 مادر- اینقدر هندوانه نخور، «سردی» ات میکنه!!  
 بچه- چه بهتر که آدم تو این گرما، سردیش کنه!

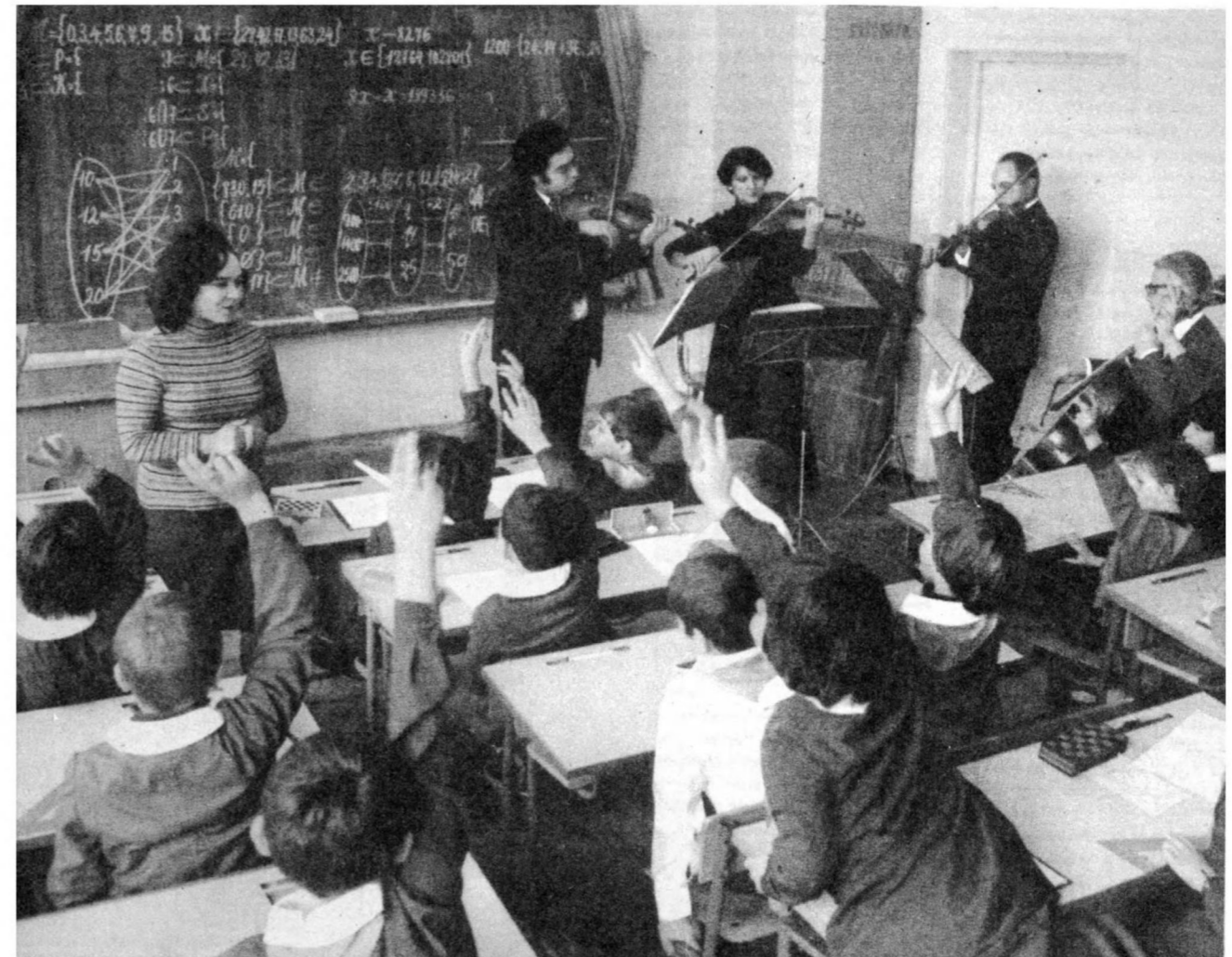


# درس ریاضیات با موزیک!

دانشمندی اعلام کرده است:

## با پخش موزیک در کلاسها آسان تر می توان آموخت!

این دانشمند بلغاری روشی اختراع کرده است که با کمک آن میتوان ۵۰ بار بیشتر و آسان تر آموخت. با این روش میتوان در عرض سه ماه زبان انگلیسی یا فرانسه را بخوبی حرف زد.



**باموزیک کار آموختن آسان تر میشود: کلاس حساب در یک دبستان در شهر «صوفیه»، با همراهی سمفونی.**



دانش آموز این کلاسها، بطوریکه گفته میشود ۴۰ تا ۵۰ مرتبه آسان تر و بیشتر از دانش آموزان مدارس معمولی می آموزند! تمام این دانش آموزان براساس سیستم تازه ای آموزش می بینند که در یکی از کشورهای بلوک شرق که بطور کلی بسخاطر پسنیر، خیارشور و ترشی سیر اشتها پیدا کرده، تکوین یافته است یعنی: «بلغارستان» کاشف این سیستم جدید دکتر «گئورگ لوزانف» ۵۶ ساله است که در رشته های پزشکی و روانشناسی درجه عالی دکترا دارد. این مرد کوتاه قد، با شانه های افتاده و فرم خاص موهایش شباهت زیادی به موسیقیدان مشهور آلمان «بتهوون» دارد. مدت بیستوپنج سال است که این دانشمند بلغاری وقت خود را صرف بسج استعدادها و توانایی های بدنی و روحی انسان برای تعلیم و تربیت کرده است. او از «ذخیره های شخصیت انسانی» سخن می گوید و دانش جدیدی را که عرضه می کند آنرا «ساجستولوژی» می نامد که در مرحله آموزش دبستانی این نام به «ساجستوپدی» تغییر می کند. این پزشک «بلغاری» می گوید:

– ما وقتی راحت باشیم و دغدغه خاطر نمی داشته باشیم سریع تر و بهتر یاد می گیریم بنابراین مریبان هم از طریق «آموزش بدون قصد قبلی» میتوانند بیشتر بیاموزند و نتایج بهتری از تدریس بگیرند منظور او از «آموزش بدون قصد قبلی» بوجود آوردن محیطی آزاد و بدون ناراحتی و انضباط شدید برای دانش آموزان است. روش پروفیسور متکی به مطالعات خیلی طولانی و مفصلی است که مقاداری از آن توسط سایر دانشمندان به عمل آمده است از جمله، «هانس برگر» روانشناس مشهور آلمانی در سال ۱۹۲۹، توانست کارآیی های مغز انسانی را ترسیم کند. او ثابت کرد که از مغز انسان امواجی ساطع میشود که آنها را امواج «آلفا، بتا، ته تا دلتا» نامید. این روانشناس، بعدها ثابت کرد که میزان امواج آلفای مغز انسان در حالت آرامش به ۱۳ تا ۸ «هرتز» – واحد سنجش

امواج – میرسد. در حالیکه هرچه مغز خسته و ناراحت و آفسردتر باشد میزان موج آلفای آن کاهش پیدا می کند. هرچه موج آلفا بیشتر باشد هشپاری آدمی بیشتر است. دکتر «لوزانف» که می خواهد از همین خصوصیت مغز انسانی نتیجه گیری کند می گوید: – انسان میتواند به یاری امواج «آلفا» ذخیره های بدنی و روحی خود را آزاد کند و از قدرت هوشی و فکری بسیار بهره ببرد روانشناسان ثابت کرده اند که ساده ترین راه برای آزاد کردن امواج آلفای مغز انسان استفاده از موزیک است ولی نه هر نوع موزیک، بلکه آهنگهایی که وزن و تن های برگزیده دارند، برای مثال آهنگهایی که بوسیله «موزارت»، «هایدن»، «ویوالدی» و «باخ» نوشته شده اند، بهترین هستند، چون این متن های موسیقی نه تنها خشن نیستند و موجب تحریک انگیزه خشونت نمی شوند بلکه با لطافت روح انسانی سازگارند و میتوان از آنها هنگام تدریس در کلاسها استفاده نمود. پروفیسور لوزانف از تئز خود چنین دفاع می کند:

– موزیک سطح آمادگی فکر را برای پذیرش تازه ها بالا میبرد، ضمیر ناخود آگاه را بیدار می کند، به مغز آرامش می بخشد و در عین حال موجب میشود که احساس خستگی از بدن دور بشود. در حال حاضر در «بلغارستان» ۱۶ مدرسه وجود دارند که با سیستم «لوزانف» تدریس می کنند و فقط سه تای آنها در «صوفیه» پایتخت این کشور هستند.

مدرسه «کریستوکار پاچف» که از پنجاه سال پیش این سیستم تازه در آن بکار گرفته شد، اولین مدرسه ای بود که به آزمایش این ایده انقلابی پرداخت. مدیر این مدرسه می گوید:

– در اوایل پدران و مادران دانش آموزان نسبت باین روش تازه بدبین بودند، ولی در این چند سال همه چیز تغییر کرده است. حالا اولیاء بچه ها ترجیح میدهند فرزندان خود را بمدرسه ما بفرستند تا به مدارس دیگر.

برای رسیدن بساین مدرسه از راه های طولانی می آیند ولی با کمال میل تمام سختیها را بجان می خرنند.

خانم «مارگارینا» مادر یک دختر دانش آموز ۸ ساله این مدرسه می گوید:

– وقتی که قرار شد دختر ۷ ساله ام بمدرسه برود، او از ترس نزدیک بود قالب تهی کند. حتی از وحشت اینکه مادا ما او را بمدرسه بفرستیم یکبار از خانه فرار کرد و ما مجبور شدیم مدت زیادی دنبالش بگردیم تا پیدایش کنیم. بالاخره پس از چون و چرای بسیار حاضر شد بمدرسه برود. روز اول موقع رفتن بمدرسه می گریست اما وقتی که بخانه بازگشت بسیار شادمان بود و حالا هر روز با شوق بسیار کیفش را برمیدارد و راهی مدرسه میشود.

خانم «چارسکا» مادر یک دختر ۸ ساله و یک پسر ۱۰ ساله مجبور میشود وقتی که فرزندانش بیمار هستند، آنها را در اتاقشان زندانی کند تا بمدرسه نروند و می گوید:

– آنها حتی وقتی تب ۴۰ درجه دارند می خواهند بهرقیمتی که شده به مدرسه بروند!

«مارینا» یک دختر ۱۰ ساله، از وقتی که به این مدرسه می رود، تغییرات روحی زیادی پیدا کرده است. مادر این دختر می گوید:

– وقتی که «مارینا» حرف گوش نمی دهد کافیسست بگویم: اگر بحرفهایم گوش ندهی تو را به یک مدرسه دیگر میفرستم. و همین جمله برای ادب کردن او کافی است!!

اما خود بچه های این مدرسه چه عقیده ای دارند؟ آنها می گویند:

– ما وقت بیشتری برای بازی کردن داریم، چون لازم نیست در خانه «تکالیف» مدرسه را انجام دهیم.

دکتر «لوزانف» بطور کلی شکل «تکالیف» شب را معکوس کرده است. در سیستم آموزشی او فقط برای تشویق و بعنوان جایزه به شاگردان کلاس اجازه داده میشود در خانه «تکلیف» بخصوصی را انجام بدهند. و البته این اجازه به آن دسته از بچه ها داده میشود که در مدرسه نتیجه های بهتری از دیگران بدست می آورند. در این صورت معلم، اینطور برای شاگرد تکلیف شب تعیین می کند:

– چون امروز بچه زرنگی بودی اجازه داری در خانه، از فلان درس مشق بنویسی و یا تمرین کنی!

«لوزانف» می گوید:

– باین ترتیب آموختن با عشق و علاقه توام میشود.

در این سیستم معلم در کلاس درس از چیزی که باید «تمرین» و یا «مشق» شود و یا باید حتما «فکر» گرفته شود، حرف نمی زند و آنرا به هیچوجه «مطلقاً لازم» و یا «سخت» نمی نامد. معلم همیشه شاگردانش را تشویق می کند و ذره ای تنبیه یا سرزنش در این مدرسه وجود ندارد در نتیجه همه روحیه خوشبین و مثبت دارند و معلم و کلاس را دوست میدارند همین مسئله طوری روی بچه ها تأثیر میگذارد که خود بخود به یاد گرفتن علاقمند می شوند. یک معلم روسی که از این روش استفاده میکند میگوید:

«همانطور که اسفنج، آب را بخود جذب می کند بچه ها هم درس را می آموزند. در واقع آنها موضوع درس را بداخل وجود خود می مکنند!

در این کلاسها «دانشتنیها» ذره و ذره و قدم به قدم به کودکان یاد داده نمیشود، بلکه همه آن یک جا و در قالب وسیعتری برای بچه ها مطرح میشود.

دکتر «لوزانف» می گوید:

– تنوع موضوع درس فرصتی برای بوجود آمدن یکنواختی و خستگی باقی نمی گذارد. هر دانش آموزی بحسب علاقه شخصی خود می تواند جالبترین قسمت درس را انتخاب کند و یاد بگیرد. با این حال همین کودک که به موضوع بخصوصی علاقمند است، در حاشیه آموختن آن، متوجه موضوعات دیگر هم میشود و

بقیه در صفحه ۱۲۸

# مرد گانی که زنده شده‌اند!

## وقتی که مغز میمیرد ولی قلب زنده میماند!

### صدها نفر که تا آستانه مرگ رفته‌اند تجربیات حیرت خود را از برخورد با اولین مراحل مرگ شرح میدهند

برای «الن» خاطرات شورانگیز آن شب مهمانی به صورت تابلوی گرانبهای در آمد که صاحبش آن را در پوستی اتاقش پنهان کرده است تا هیچ کس به وجودش پی نبرد و خود هر چند وقت یکبار به این پستو می‌رود و از تماشای زیبایی‌های آن لذت می‌برد.

از سوی دیگر تند خوئی‌های ویلیام و اخلاق ناهنجار او روز به روز شدت بیشتری پیدا می‌کرد و به موازات آن خاطرات الن در نهادش بیش از پیش دارای اهمیت و درخشش میشد و الن با تناوبهای بیشتری به دامان این خاطرات پناه می‌برد.

اندکی پس از ازدواج الن و ویلیام، ویلیام مأمور خدمت در آسیا گردید اما او می‌بایست این مأموریت را در لباس شخصی انجام بدهد و کارهای خود را به افراد خصوصی گزارش نماید.

مأموریت ویژه ویلیام موجب شد که ارتباط او با خانواده‌اش در انگلستان بکلی قطع شود و هیچ کس نداند که آنها کدام منطقه جهان بسر می‌برند.

سالها یکی پس از دیگری سپری شدند و مادر و عموی ویلیام فوت شدند و «خانه پسرها» عملاً متروک شد و کمتر اتاق می‌افتاد که کسی به آنجا رفت و آمد کند. در بین ساکنین املاک ویلیام رفته رفته این شایعه به وجود آمد که ویلیام و همسرش در یک مسافرت دریائی بین بوشهر و گوا در اقیانوس هند غرق شده‌اند.

دوازده سال از این ماجرا گذشت تا این که در یک روز از ماه مارس که هوا به شدت طوفانی بود و آسمان چنان می‌غرید و برق میزد که گوئی دنیا به آخر رسیده است گذر

شدید روحی قرار دارد. الیزابت الن را به خانه خود منتقل کرد و هفته‌ها به پرستاری از او پرداخت تا حالش رو به بهبود گذاشت و کم کم قیافه شاد و آرامی پیدا کرد اما کماکان ساکت بود و از گذشته خود و اتفاقاتی که بر او روی داده بود کلمه‌ای سخن نمی‌گفت تا این که یک شب ناگهان از طبقه پائین صدائی شنیده شد و الیزابت کلفت پیرش را که در جوار اتاق او می‌خوابید از خواب بیدار کرد و به اتفاق هم آهسته از پله‌ها پائین آمدند تا ببینند چه خبر شده است.

مهابت از پنجره بزرگ اتاق نشیمن به داخل می‌تابید و با نور سرد خود آنرا روشن می‌ساخت. الیزابت بلافاصله متوجه شد که تمام میل‌ها و اسباب و اثاثیه اتاق جایجا شده و حتی قالی‌ها جمع شده‌اند و الن با انگشت بریده دو زانو وسط اتاق روی زمین نشسته و دارد گریه می‌کند.

الیزابت آهسته به او نزدیک شد و دید که الن در همان حال که گریه می‌کند با کسی که دیده نمیشد حرف می‌زند، حرف زدن الن با خودش چندان عجیب نبود چون از وقتی که الیزابت دوباره او را پیدا کرده بود او گاه به گاه مثل مایخولیاثی‌ها با خودش حرف می‌زد، اما آنچه که در آن شب برای الیزابت عجیب بود این بود که دید «الن» همان لباسی را که تن دارد که سالها قبل در مهمانی شب کریسمس پوشیده بود.

الیزابت و کلفت پیرش در لابلای کلمات و جملاتی که از دهان الن خطاب بیک شخص موهوم و ناپیدا خارج می‌شد اسم «احمد» را تشخیص می‌دادند. الیزابت فوراً کالسکه‌چی خود را بیدار کرد و او را به دنبال دکتر پیری که در همان نزدیکی‌ها منزل داشت فرستاد و خودش با کمک کلفت پیرش الن را روی یکی از نیمکتها خواباند.

الن به سختی نفس می‌کشید اما در بین حرفهایش مرتباً اسم احمد را به زبان می‌آورد. نیمساعت طول کشید تا دکتر پیر آمد و الن را معاینه کرد و سپس با قیافه‌ای گرفته و لحنی آرام گفت: ضعف و سینه‌پهلو او را از پای درآورده‌اند من واقعاً بحال او متأسفم. سینه‌اش چنان چرک کرده که احتمال نجات او از مرگ فقط نیمدرصد است.

تاکنون کتابی این چنین جذاب و در عین حال مستند درباره عالم ارواح نوشته نشده

لحظات ظاهراً خیلی زود گذشتند زیرا اندکی بعد هوا روشن شد و با طلوع اولین اشعه آفتاب الن نیز آخرین نفس خود را کشید و فوت کرد. دوروز بعد الیزابت برای جمع‌وجور کردن اسباب و اثاثیه «خانه پسرها» به آنجا رفت اما از همان بدو ورود احساس کرد که موجود دیگری هم در آن خانه هست که مرتباً از این اتاق به آن اتاق می‌رود و برخی اشیاء را جابجا می‌کند و مخصوصاً ساعت‌های متوالی جلوی بالکن مقابل اتاق طبقه دوم می‌ایستد و این درست همان احساسی است که از آن زمان تا به حال به هر کس که وارد «خانه پسرها» میشود دست می‌دهد. برطبق این احساس روح سرگردان دختری از غرب در این خانه زندگی میکند و روزها در روی بالکن مقابل اتاق طبقه دوم می‌ایستد و از نالهائی که می‌کند و صداهائی که از او شنیده میشود چنین پیداست که دل در گروی عشق پسرری از شرق دارد و نام این معبود «احمد» است.

\*\*\*

اخیراً در فرانسه کتابی بنام «زندگی پس از زندگی» به قلم «ریموند براسن» منتشر شده است که نتنها نظر جانبداران زندگی جاویدان در آن دنیا و محافل مذهبی را به خود جلب کرده است بلکه مورد توجه محافل تحقیقاتی علمی نیز واقع گردیده است.

«ریموند براسن» در این کتاب مدعی شده است که انسان‌ها الزماً در این دنیا و یا در آن دنیا نیستند بلکه همانطوری که در هر امر طبیعی استثنائاتی وجود دارد در مورد نحوه مرگ و مردن هم استثنائاتی به چشم می‌خورد و بعضی‌ها برای مدتی که از چند لحظه تا چند دقیقه تفاوت پیدا می‌کند در برخی بین این دنیا و آن دنیا قرار می‌گیرند به عبارت دیگر نیمگناهان به آن دنیا می‌افتد و سپس به این دنیا بازمی‌گردند. «براسن» که در یک مؤسسه تحقیقاتی وابسته به دانشگاه «تور» کار می‌کند برای اثبات این نظریه که انسان الزماً در این دنیا یا آن دنیا نیست شیوه جالبی بکار برده است و آنهم این است که در کشورهای مختلف با افرادی که ادعا می‌کردند برای چند لحظه به آن دنیا رفته و دوباره بازگشته‌اند مصاحبه

نموده است. این اشخاص کسانی هستند که بر اثر تصادف یا سگته چند دقیقه مرده و دوباره زنده شده‌اند. نویسنده مصاحبه‌های ایشان را عیناً در کتاب خود نقل کرده است و نکته جالب در اینجا است که گفته‌های این افراد به طرز خارق‌العاده‌ای مشابه یکدیگر است. باید اذعان کرد که مذهب، عرفان و تصوف و مرگ، سه موضوعی است که در چند سال اخیر به شدت توجه اروپائیا و آمریکایی‌ها را

به خود جلب کرده است. در باره هر سه موضوع کتابهای زیادی چاپ شده که برخی از آنها جزو پر فروشترین کتابهای سال است. هر سه موضوع البته از شرق به غرب نفوذ کرده و دنیای مادی غربیها را به لرزه افکنده است. لازم بگفتن نیست که این هر سه موضوع باهم ارتباط نزدیک دارند. توجه غربی‌ها به مسائلی مانند مذهب و مرگ نشانه

بازگشت آنها به اساسی‌ترین مسائل فلسفی است. غربی‌ها که در درون جامعه صنعتی، جامعه مصرف دیوانه‌وار خفقان گرفته‌اند، یکبار دیگر به شرق روی آورده‌اند تا بلکه برای برخی از پرسش‌های بی‌پاسخ خودشان جوابی بیابند. سال ۱۹۷۵ در کشور فرانسه،

قسمت سیزدهم  
نوشته دکتر لیل بارتلت

براستی سال مرگ بود. چرا که در این سال دست کم بیست کتاب جالب در باره اسرار مرگ و زندگی پس از مرگ چاپ شد. مورخان، جامعه‌شناسان و روانکاوان، مسائل بقیه در صفحه ۹۷



# پلو عروسی به اینهمه

## دردسر نمی‌ارزد!

از کتاب‌های خواندنی و شیرینی که اخیراً موسسه مطبوعاتی گوتنبرگ چاپ کرده مجموعه مقالات طنزآمیز ابوالقاسم حالت است.

حالت را همه می‌شناسیم و میدانیم که از خدمتگزاران قدیمی مطبوعات است، شاعر و نویسنده معروفی است و در فکاهی سرائی و طنز نویسی تجربه فراوان دارد.

مجموعه مقالات طنزآمیز حالت در چهار جلد است که جلد‌های اول و دوم و سوم و چهارم آن به ترتیب: «از عصر شتر تا عصر موتور»، «از بیمارستان تا بیمارستان»، «نخاله‌ها و زباله‌ها» و «پاپوسی و چاپلوسی» نام دارند.

مقاله زیر که تحت عنوان «پلو عروسی به اینهمه دردسر نمی‌ارزد» در جلد سوم مقالات طنزآمیز حالت چاپ شده است.

دو هفته بعد ماه رمضان است که آنرا ماه «مبارک» می‌خوانند. این ماه برای مؤمنان «مبارک» است. اما برای روزه‌خواران که با درهای بسته کافه رستوران‌ها مواجه میشوند یا ناچارند دزدانه روزه‌خواری کنند، مبارک نیست. و آنها را بیاد ایراد ملانصرالدین می‌اندازد که گفت: تعجب می‌کنم از اینکه ماه محرم را «محرم الحرام» می‌گویند در صورتیکه خوردن و آشامیدن درین ماه حرام نیست و در مجالس سوگواری جای و شربت و گاهی شام و نهار مجانی هم میدهند. ولی ماه رمضان که خوردن و آشامیدن را در روز حرام کرده، اسمش رمضان المبارک است. بهتر بود رمضان را «رمضان الحرام» و محرم را «محرم المبارک» می‌خواندند.

ماه رمضان - بعقیده من - برای کسانی هم که قصد ازدواج دارند ماه مبارکی است چون درین ماه عقد و عروسی مرسوم نیست و در حقیقت یک ماه به آنها مهلت داده میشود که در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند.

روحانی سمرقندی، شاعر قرن ششم هجری، عقیده داشت که:

مرد آزاده به گیتی نکند میل دو کار  
تا همه عمر ز آفت به سلامت باشد  
زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند  
وام نستانند اگر وعده قیامت باشد

سه قرن بعد، حکیم شفائی در جواب او فرمود:

زن بگیرم اگرم دختر توتاب دهند  
وام بستانم اگر وعده دو ساعت باشد  
و می‌بینم حکیم شفائی که طیبیب و فیلسوف و ندیم شاه عباس بوده، حرفش حکیمانه‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است چون امروز کمتر کسی است که باز سنگین وام را بدوش نگرفته یا حلقه ازدواج را به گردن نینداخته باشد.

میگویند زن و مردی برای ازدواج پیش کشیش رفتند. کشیش دید مرد از زور مستی روی پابند نمی‌شود. به زن گفت: «بروید و فردا بیایید که این آقا هوشیار شده باشد.» زن التماس کرد که: «پدر روحانی، دستم به دامنت، اگر این هوشیار شود دیگر زیر بار

در خانمهایی که عمل رحم‌برداری روی آنها انجام نگرفته نیز مشاهده میشود. بهرحال از بین بردن این موهای زائد که البته خوش منظره نیستند با وجود وسائل مدرن، آنچنان هم مشکل نیست و نباید موجب نگرانی شود.

### دوران نقاهت چقدر طول خواهد کشید؟

تا دو هفته بعد از مرخص شدن از بیمارستان، بیمار باید در منزل بیشتر به استراحت بپردازد و اجازه بدهد که کارهای منزل را، اگرچه ناقص، دیگران برایش انجام دهند تا جرح زندگی در این مدت بچرخد. از آن پس وضع بیمار کم‌کم بحالت عادی خود باز میگردد و یک استراحت کوتاه بعد از نهار و یک خواب ۸ ساعته شبانه برای تجدید قوای از دست رفته برای او، کافی خواهد بود. کارهای سنگین منزل چون جابجا کردن اثاثیه سنگین و زمین‌شوئی تا هفته ششم ممنوع است.

### در مورد روابط جنسی چه می‌گویند؟ آیا بعد از برداشتن رحم، زن از نظر جنسی یک فرد کامل و طبیعی است؟

بطور حتم جواب این سؤال مثبت است. اگر قبل از بیرون آوردن رحم، پس از هر کامجویی خونریزی و درد شدید احساس میکردید و این درد باعث ناراحتی میشد، باید بشما مژده بدهیم که با برداشتن رحم تمام ناراحتی‌ها پایان خواهد رسید. بعلاوه بعد از برداشتن رحم دیگر احتیاجی به خوردن قرص ضد حاملگی نیست و همچنین خیال زنی که تحت عمل قرار گرفته از بابت عادت ماهیانه و ناراحتی‌های آن نیز راحت خواهد شد. بعضی از خانمها تصور میکنند در نتیجه این عمل عضو تناسلی زن بکلی برداشته میشود و او زنانگی خود را از دست میدهد و تبدیل به موجودی بی‌احساس و بی‌تفاوت میگردد. در حالیکه این تصور غلط است و بعد از عمل رحم‌برداری، زن از نظر احساسی هیچگونه تفاوتی با آنچه قبلاً بوده نخواهد داشت و بیمار شفا یافته میتواند روابط عادی جنسی خود را سه یا چهار هفته بعد از مرخص شدن از بیمارستان از سر گیرد.

### آیا با برداشتن رحم موهای صورت و دست و پا بیش از حد معمول رشد خواهد کرد؟

نگرانی در این مورد کاملاً بیهوده است زیرا عمل رحم‌برداری به معنی عوض کردن جنسیت یک زن نیست که باعث رشد موهای صورت و بدن شود. برخی از خانمها وقتی پا به سن می‌گذارند خود به خود بر اثر تحولات هورمونی بدن موهای روی چانه و پشت لبشان بلند و کلفت میشود و این حالت حتی

بیمارانی که علاوه بر رحم، بیضه در



همه ساله عده زیادی از خانمها برای برداشتن رحم به اطاق عمل بیمارستانهای مختلف میروند و برای رهائی از چنگال بیماری هراس‌آفرین سرطان و ادامه حیات و حفظ سلامت، خود را بدست چاقوی جراحی میسپارند و این عضو فعال و حساس بدن را از دست میدهند.

هر هفته در بین نامه‌هایی که به مجله میرسد، صدها نامه وجود دارد که در آنها دهها سؤال در باره این عمل مطرح شده است. اگرچه سؤالات متفاوتند و در هر نامه هر خانم سؤالات مختلف و گوناگونی را مطرح میسازد، ولی بهرحال تمام این پرسشها در اطراف مسائل بخصوصی دور میزنند مسائلی چون:

# عمل رحم‌برداری!

## آیا بعد از برداشتن رحم تغییرات مهمی در زندگی زن ایجاد میشود؟

نظر نگرانی وجود ندارد. ولی اگر برای عمل از روش متداول استفاده شود و این عضو با ایجاد برش در ناحیه شکم از بدن جدا شود، جای عمل همیشه زیر مایوپنهان خواهد بود و از این نظر هیچ ناراحتی بوجود نخواهد آمد. جای عمل ممکن است تا مدتی سفت و سخت باشد و خارش پوست و ناراحتی بوجود آورد ولی بعد از مدتی التهاب از بین خواهد رفت و پوست بحالت عادی و طبیعی خود بر خواهد گشت. بعد از عمل معمولاً فیزیوتراپیست تمرینهای مناسب را تجویز خواهد کرد که انجام مداوم آنها برآمدگی شکم را خیلی زود از میان خواهد برد و شکم فرم عادی خود را باز خواهد یافت.

بخطور داشته باشید که عمل رحم‌برداری خود عامل جاق شدن و بوجود آمدن لابه‌های گوشت و چربی نیست. تنها ممکن است بیمار بعد از عمل جراحی اشتهاش زیاد شود و اطرافیان که در آن موقعیت سعی دارند همه خواسته‌هایش را برآورند، انواع

معمولاً برای هر عمل جراحی بیمار را یک یا دو روز قبل از تاریخ عمل در بیمارستان بستری میکنند تا در این فاصله او را برای عمل آماده سازند. در این مدت انواع آزمایشات از جمله آزمایش خون و ادرار و عکسبرداری‌های لازم انجام خواهد شد. بیمار دو هفته بعد از عمل جراحی میتواند بیمارستان را ترک کند ولی در طول این مدت بستری نخواهد بود و از همان روزهای اول فعالیت‌های سبک و پائین آمدن از تخت برایش مجاز است همین فعالیت باعث تسریع بهبودی او خواهد شد.

### جای عمل تا چه حد نمایان خواهد بود؟ آیا بعد از عمل شکم برآمده و بی‌قواره خواهد شد؟

اگر عمل بیرون آوردن رحم از داخل و از طریق لوله رحم انجام شود، در آن صورت کارد با پوست تماس نخواهد داشت و از این

«آیا بعد از عمل دردهای موضعی بسراغم می‌آید و ناراحتی‌های ناشی از نداشتن رحم که عضو فعالیت تا پایان عمر گریبانگیرم خواهد بود؟ و ...»

در مورد رحم‌برداری سئوال و دلواپسی فراوان است ولی اجازه بدهید در این مقاله بدون توجه به شایعات و حرف‌هایی که بدون هیچ پایه و اساس علمی بر سر زبانها افتاده است، فقط به حقایق علمی و دقیق بپردازیم و برای شما شرح دهیم که بدنبال این عمل جراحی - یعنی بعد از رحم‌برداری - چه عکس‌العمل‌هایی بوجود می‌آید و در چه حال و شرایطی این عمل انجام میشود.

### برای عمل رحم‌برداری مدت بستری شدن در بیمارستان و دوران نقاهت چقدر است؟

معمولاً برای هر عمل جراحی بیمار را یک یا دو روز قبل از تاریخ عمل در بیمارستان بستری میکنند تا در این فاصله او را برای عمل آماده سازند. در این مدت انواع آزمایشات از جمله آزمایش خون و ادرار و عکسبرداری‌های لازم انجام خواهد شد. بیمار دو هفته بعد از عمل جراحی میتواند بیمارستان را ترک کند ولی در طول این مدت بستری نخواهد بود و از همان روزهای اول فعالیت‌های سبک و پائین آمدن از تخت برایش مجاز است همین فعالیت باعث تسریع بهبودی او خواهد شد.



هم مرا دعوت کردند که ایکاش لطف میفرمودند و دعوتم نمی‌کردند. خانه داماد در کوچهای نزدیک پاچنار بود. در یک حیاط کوچک فرش انداخته و دور تا دور آن صندلی گذاشته بودند. تقریباً نصف جمعیت صندلی نداشتند که بنشینند. همه ایستاده بودند و خسته به نظر میرسیدند و به کسانی که روی صندلی‌ها لم داده بودند

ازدواج نخواهد رفت. بهمین علت است که هر خانواده‌ای - مخصوصاً خانواده عروس - سعی میکند قبل از فرا رسیدن رمضان بساط عقد و عروسی را روبرو کند یعنی هر چه زودتر دام را بگترسد و به شکار فرصت فرار ندهد. در ماه شعبان - یعنی قبل از رمضان - عروسی زیاد میشود. در یکی از این عروسی‌ها



# روایاهای جوانی

حاصل شده بود. تغییری که از توصیفش عاجز بود. فقط میدانست ناگهان عوض شده. مانند آنکه با آن نگاه و آن لبخند تمام سعادت و خوشی دنیا را ناگهانه به قلبش ریخته بودند. دیگر نمیتوانست نگاه از او بردارد، از چشمان درخشانش، موهای پرپشت و خوش‌فرمش و آن صورت دوست داشتنی با دهان کوچکش که بنظر «مارتا» جز کلمات و جملات زیبا و دوستانه نمیتوانست چیز دیگری از آن خارج شود. آرزو میکرد آن مرد یکبار دیگر هم سربلند کند و به او نگاه کند... و معجزه اتفاق افتاد. او یکبار دیگر به «مارتا» نگاه کرد و دوباره باو لبخند زد. دیگر «مارتا» بفکر انجام تکالیفش نبود. آرام در آن گوشه کتابخانه نشسته بود و سعی میکرد جزئیات چهره و اندام «او» را که هنوز حتی اسمش را هم نمیدانست در حافظه خودش تصویر کند. چشمانش آبی بود ولی نه آبی بی‌حالت و شیشمائی، آبی پرتنگ به رنگ آسمان در هنگام غروب آفتاب. «مارتا» ناگهان بسروقت تماشای رفت. بله این جمله را از دهان «رومئو» شنیده بود: «گوئی دیدگانش چون دو تکه جواهر برطاق آسمان چهره‌اش دوخته شده بودند.» جمله قشنگی بود و بهر حال چه از دهان

«رومئو» و چه «ژولیت» همان بود که «مارتا» در ذهن داشت. همان تعریفی که برای چشمان «او» مناسب بود. همانطور بدون اینکه تمام متن را بخواند کتاب را ورق میزد تا باین جمله رسید «برو نامش را بپرس» اینبار گوئی نویسنده با او صحبت میکرد و باو امر کرده بود تا لااقل از اسم او باخبر شود. بی‌اختیار از جا بلند شد و بطرف قفسه کتابهایی که در کنار میز متصدی کتابخانه قرار داشت پیش رفت. از آنجا به راحتی میتوانست اسم او را که حتما روی کارت کوچک روی میزش نوشته شده بود بخواند. بدون توجه یکی از کتابها را در دست گرفت و روی کارت خواند «آقای نیکلاس پرایان». «نیکلاس پرایان» خدایا چه اسم زیبا و خوش‌آهنگی! کتاب بدست بطرف صندلی خودش برآه افتاد در حالیکه با خود میگفت «اسمش هم زیباست، مثل چهره و اندامش. مثل لبخندش: و زیبا مثل امروز.» بقیه تکالیفش را کنار گذاشت و به خواندن کتاب «رومئو و ژولیت» پرداخت. حالا دیگر میتوانست احساس «ژولیت» را بخوبی درک کند. بدون شک چیزی در وجودش عوض شده بود. او دیگر آن دختر بی‌خیال نیم‌ساعت قبل

نبود. مگر نماینده «ژولیت» هم در یک نگاه عاشق شد؟ از آن گذشته او هم ۱۴ سال داشت. حتی از فکر اینکه یکبار دیگر او برویش لبخند بزند قلبش میلرزید. ولی جرأت نمیکرد سرش را از کتاب بردارد چون میترسید همه اینها یک خواب‌وخیال بوده باشد و اگر سربلند کند یکبار دیگر خانم «پیرس» بدقواره را روی آن صندلی ببیند.

ساعت نزدیک ۵ بود. شاگردان یکی‌یکی کتابخانه را ترک میکردند. صندلی‌ها و میزها کم‌کم از شاگردان و کتابهایشان که بی‌خیال روی میزها ولو شده بود خالی میشد. «مارتا» هم هرروز ساعت ۵ و ربع از کتابخانه بیرون میرفت ولی آنروز خیال نداشت از جایش تکان بخورد.

«نیکلاس» از صندلی بلند شد. طول کتابخانه را طی کرد و بطرف «مارتا» آمد. با صدای آرامی گفت:

هنوز وقت رفتن نشده؟

«مارتا» که غافلگیر شده بود با لکنت زبان گفت:

چرا آقا مشغول جمع کردن وسائلم هستم.

شما هر روز برای انجام تکالیفتان به کتابخانه می‌آیید؟

بله، اینجا می‌مانم تا مادرم از سر کار به خانه برگردد. البته کلید در خانه را دارم ولی از کتابخانه خوشم می‌آید. «نیکلاس» متوجه کتاب «رومئو و ژولیت» شد که جلوی روی «مارتا» باز بود و گفت:

از این داستان خوشتان می‌آید؟ منم این داستان را خیلی دوست دارم و هرچه بخوانمش از آن خسته و زده نمیشوم. و بدون اینکه متوجه حضور «مارتا» باشد شروع کرد به خواندن جملاتی از «رومئو» و اینطور ادامه داد:

خوشایحال شما که هنوز محصل هستید و با کتاب و کتابخانه سروکار دارید و میتوانید آثار بزرگ نویسندگان دنیا را بخوانید و لذت ببرید.

قلب «مارتا» از شادی لبریز شده بود. تابحال هیچ مردی آنقدر با مهربانی و صمیمیت با او صحبت نکرده بود. دلش میخواست ساعتها بی‌حرکت همانجا بنشیند و به حرفهای او گوش کند. پس او هم به ادبیات علاقه داشت. اما دیگر وقت رفتن رسیده بود. «نیکلاس» هم که متوجه مطلب شده بود بخود آمد و گفت:

خوب دیگر بهتر است بخانه بروید وگرنه دیر میشود و صادراتن دلبواپس خواهد شد. فردا هم شما را خواهیم دید.

«مارتا» از جا بلند شد و با سرعت براه افتاد. دیگر احتیاجی نداشت برگردد و به او نگاه کند چون حالا دیگر تمام جزئیات چهره او را ازبر میدانست.

فاصله بین مدرسه و خانه را که همیشه آنقدر بنظرش طولانی می‌آمد در یک چشم بهم زدن طی کرد. چون آنروز برخلاف همیشه راه نصیرفت بلکه پرواز میکرد. کیف سنگینش را از شادی به اینطرف و آنطرف میانداخت. تیرهای بدقواره و کج و معوج برق درنظرش درختان پرشاخ و برگ و شاداب باغ خانه «ژولیت» بودند و ماه که هنوز در آسمان به خودنمایی در نیامده بود، نورنقره ایش را درعالم خیال براین درختان زیبا میافشاند و صحنه را دلپذیر میکرد. همه چیز درنظرش زیبا بود. حتی قیافه چروکیده پیرزنانی که عصازنان از کنارش میگذشتند. همه چیز امیدوار کننده بود. چرا که نه؟ چه چیز زیباتر و بهتر از آنکه بالاخره کسی پیدا شده بود که در افکارش با او شریک باشد و حرفهایش را بفهمد.

در تمام روزهای آن هفته به امید رفتن به کتابخانه و دیدن او بعداز پایان درس کلاسهای خسته کننده و کسالت آور و

حرفهای بی‌سروته معلم‌ها را با جان و دل تحمل کرد. روز سمنشنبه بحضرت ورود «مارتا» به کتابخانه «نیکلاس» برویش لبخند زد. و چهارشنبه بود که باوخیلی دوستانه سلام گفت. روز پنج‌شنبه وقتی «مارتا» با اعداد و ارقام عجیب و غریب ناگهان «نیکلاس» درکنارش سبز شد و گفت:

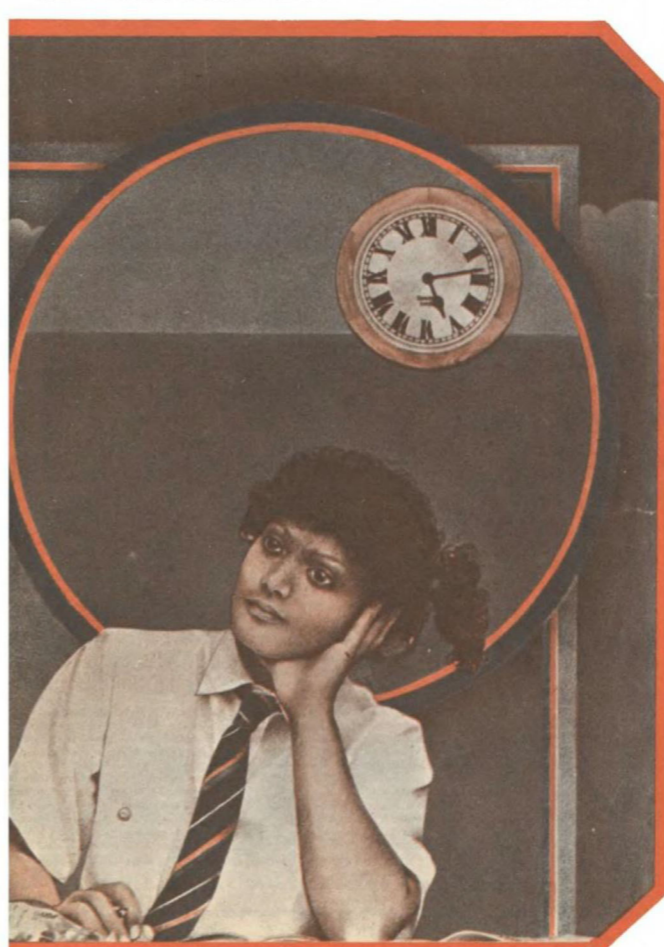
امروز دیگر «شکسپیر» نمیخوانید؟ «مارتا» احساس کرد همه خون موجود در بدنش به گونه‌هایش سرازیر شده‌اند. بالکنت گفت: نه... پنج‌شنبه‌ها نوبت ریاضیات است چیزی که من اصلا از آن سردر نمی‌آورم.

«نیکلاس» با لبخندی خوش آیند گفت:

منهم از ریاضیات خوشم نمی‌آید و نمیتوانم مسائلش را حل کنم.

گوئی قند در دل «مارتا» آب کردند پس آندویک وجه مشترک دیگر هم داشتند. بجزار بودن از ریاضیات و عاجز بودن از حل معماهای بی‌معنی آنروز هم تا آخرین لحظه و تا وقتی آخرین محصل کتابخانه را ترک کرد «مارتا» خودش را به سروکله زدن با ارقام سرگرم کرد. آیا بقیه در صفحه ۱۰۲

آنروز هم ظاهراً با روزهای دیگر هفته هیچ تفاوتی برای «مارتا» نداشت. دو زنگ اول کلاس ریاضیات و علوم اجتماعی داشت و ناهار را هم مثل همیشه در کنار «کارولین» خورد و به مزخرفاتش راجع به دوستان پسرش گوش داد. تنها از دو زنگ بعدازظهر واقعاً لذت برد. دو زنگ مداوم ادبیات انگلیس که میتوانست خسته کننده باشد. ولی این ترم، معلم داستان رومئو و ژولیت را انتخاب کرده بود و بررسی شخصیت‌های این داستان برای «مارتا» خوش‌آیند و لذت‌بخش بود. بعد از پایان ساعت درس مثل همیشه راه کتابخانه را در پیش گرفت. هرروز تا وقت رسیدن مادرش از اداره به منزل، او در کتابخانه مشغول انجام تکالیفش شب میشد. البته خانم «پیرس» مسئول کتابخانه با آن بینی همیشه سرخ و موهای وز کرده که انگار از سالها پیش رنگ حمام و شانه را بخود ندیده بود، از او و امثال او که مشتری دائم بودند و ساعتی صندلی‌های کتابخانه را اشغال میکردند، خوشش نمی‌آمد. ولی خوب چاره‌ای جز تحمل وجودشان نداشت. «مارتا» اگر میخواست، میتوانست کلید خانه را از مادرش بگیرد و بعد از تعطیل دبیرستان با «کارولین» به‌خانه برود. ماه دیگر ۱۴ سالش تمام میشد و دیگر بچه نبود. برای خودش خانمی میشد. ولی اولاً از محیط کتابخانه با آن قفسه‌های تو در تو که کتابها را با شوقی مآدرانه در آغوش گرفته بودند، از سکوت و آرامشش و حتی از خانم «پیرس» بداخلاق و بد اخم خوشش می‌آمد و در ثانی حاضر نبود لذت رفتن به آن محیط آشنا را بسا رنج هم‌صحبتی با «کارولین» که دائم در فکر



# وسوسه‌ها ی یک زن

## شما بگوئید چه کنم؟

شیطانی در لباس حریر سفید چون کبوتر بر بام خانه من نشست و نغمه عشق و شیدایی سرداد و آنقدر سرود دلدادگی خواند تا مرا نیز وسوسه کرد و با جنون عشق آشنا نمود.

گناهی که من مرتکب شدم چون عسلی شیرین بود اما اینک احساس میکنم این شهد ممنوع زبان و دهانم را سوزانیده و در درونم نیز آتشی افروخته که هر لحظه بیشتر ملتهب میشود. با داشتن این آتش می‌نالم و از شما میخواهم که به من یاری دهید و بگوئید چه کنم؟

### پیامهای کوتاه:

**دوشیزه مریم - الف - غ -**  
ت. لندن: من از نوشته شما نفهمیدم که نام دوستان «شراره» است یا «افسانه»، چون در جایی او را «افسانه» نامیده‌اید و جایی دیگر «شراره». بهر حال چه خودتان هستید یا دوستان عقیده من این است که اگر یک دختر شانزده ساله از این نوع تحریکات عاطفی نداشته باشد، آینده سالمتری خواهد داشت.

**دوشیزه یاسمن - خاکی، تهران: این**  
دو موضوع بیهیچوجه باهم ارتباطی ندارند. ذهن خود را متوش نکنید.

**دوشیزه آذر (بنفشه) - آبادان: بهتر**  
اینست که بصدای قلب خود گوش فرا دهید و با همان جوانی که دوستش میدارید ازدواج کنید. البته عقل و منطق را هم فراموش نکنید.

**دوشیزه فاطمه الف - بانه: این**  
موضوع ناراحت کننده‌ای نیست. جراحی پلاستیک این روزها کارهایی انجام میدهد که بیشتر به اعجاز شایهت دارد تا یک عمل جراحی. شما باید به تهران بیایید و با یک جراح پلاستیک قابل و چیره دست تماس بگیرید. هزینه این نوع جراحی نیز تا آنجا که من میدانم، بیشتر از شش هفت هزار تومان نیست.

**دوشیزه مینا - س - خرم آباد**  
لرستان: این نوع ازدواجها سعادت آمیز نخواهند بود. موضوع اولی هم نباید برای شما نگران کننده باشد، زیرا پزشکی متخصص گواهی کرده است.

**آقای اکبر - م - ز. بندر پهلوی:**  
خیلی جوان بی‌انصافی هستید که درباره مادران این چنین قضاوت می‌کنید... او گناهی مرتکب نشده. شما دو برادر باید از او ممنون هم باشید زیرا بخاطر بزرگ کردن شما دو نفر تن به این امر داده است. داشتن غیرت خیلی خوب است اما اعمال غیرت در راه نادرست و غلط از بی‌غیرتی زشت‌تر است. نه، شما اشتباه می‌کنید، سرتان بکار خودتان گرم باشد. این یکسال را هم بسگذرانید، انشاءالله وقتی دیپلم گرفتید، از خانه آنها مهربود و مثل برادران مستقل خواهید شد.

**دوشیزه طیبه - الف - ن. تهران: هر**  
بقیه در صفحه ۷۶

خودمان یعنی به شوهر خواهیم که پسرخاله مادرم نیز بود اجاره داد. گوسفندان را نیز (حضرت عباسی) به کدخدا سپرد و راهی تهران شد. ما نگران او بودیم و حدس میزدیم که یکی دو ماه بعد باز می‌گردد و مجدداً گوسفندها و باغ را پس می‌گیرد اما زمستان هم فرا رسید و از او خبری نشد. نزدیک عید نوروز بود که نامه‌ای از او رسید. پدرو نوشته بود من دریکی از بانکها بعنوان سرباغبان مشغول کار شده‌ام و ماهانه هزار و هشتصد تومان حقوق می‌گیرم باضافه مسکن. نامه جالب و خوشحال کننده‌ای نوشته بود. فهمیدیم که بابا بعنوان سرباغبان دریکی از بانکهای معروف مشغول بکار شده و در ضمن باغ محل سکونت رئیس بانک را نیز به او سپرده‌اند. در عوض این کار خدمت نیز یک اتاق در همان باغ به او داده‌اند که در آن زندگی کند.

سه سال گذشت. من سال آخر دبیرستان بودم و در شهر زندگی میکردم که پدر نامه‌ای نوشت و همه ما یعنی من و مادر و خواهر کوچکم را به تهران دعوت کرد. او در نامه مفصل خود نوشته بود که بانک بمن کمک کرده و وام داده و من با این وام یک خانه در تهران خریدم. حالا که در تهران بزرگ خانه‌ای داریم چرا شما به تهران نیائید.....

من از شادی سراپا شورونشاط شده بودم. دیگر تاب‌وقرار نداشتم. با عجله بارونه را بستیم و راهی تهران شدیم. من از مدیر دبیرستان نامه‌ای گرفته بودم که باتکاء آن بتوانم در تهران بدرس ادامه بدهم اما وقتی به تهران رسیدم وسوسه شدم که کار بگیرم و درس و تحصیل را رها کنم. اینک پدرم بود که مانع ترک تحصیل من میشد و اصرار می‌ورزید که درس بخوانم. او میگفت: - هیچکدام از اون روسا که پشت‌میزهای بانک نشسته‌اند از مادر رئیس بدنیا نیومدن. درس خونندن. زحمت کشیدن و حالا رئیس شدن. چرا تو نشی و یکرز پشت یکی از همون میزها ننشینی؟

دلم نیامد آرزوی او را به پاس مبدل کنم. بیکی از دبیرستانهای نزدیک خانه خودمان رفته و اسم نوشتم. دو ماه از سال گذشته بود که به کلاس رفته‌ام اما عجیب اینکه در همان نخستین روزهای اشتغال به تحصیل دریافتم که از همه شاگردان کلاس خودمان قوی‌تر هستم. پدر در بانک و بخصوص در خانه رئیس کل وجهه و اعتبار و شخصیتی بدست آورده بود. در هر شهر و شهرستان که بانک شعبهای دایر میکرد



پسر (مش رضون)... این جمله در گوشم زنگ میزد و همچنان که راه می‌رفتم گویی صدای آن مرد را می‌شنیدم که هنگام معرفی کردن من دستش را بی‌ادبانه روی شانه‌ام نهاد و گفت:

- پسر (مش رضون)... از خود می‌پرسیدم آیا او قصد تحقیر مرا داشت یا اینکه بابی‌نیتی و سادگی مرا پسر (مش رضون) باغبان معرفی کرد. چقدر دلم میخواست این پیر مرد زبان مرا می‌فهمید و از اینکار دست می‌کشید و در خانه می‌نشست و یا اصلاً مجدداً به ده میرفت و به کار کشاورزی مشغول میشد. دریغ که او نمیخواست زبان مرا بفهمد و سفت و سخت به شغل کم درآمد خویش چسبیده بود و تحت هیچ عنوان دست از کار نمی‌کشید.

پدرم سه سال زودتر از ما به تهران آمد. در روستای خودمان ما باغدار محسوب می‌شدیم و مختصری هم گندم می‌کاشتیم. آنقدر که کفایت نان سالانه خودمان را بکنند نه بیشتر. من در همین ده بدینا آمدم. در شش سالگی مثل بچه‌های دیگر به دبستان ترتم. پدرم دست تنها بود و بسجود من احتیاج داشت اما خودخواهی نشان نداد. در عوض کسی را یافت که بمن درس میداد و حساب و هندسه می‌آموخت. روزها من گله کوچک خودمان را به چرا می‌بردیم و پدرم در باغ کار میکرد و شب هنگام درس می‌خواندم بطوریکه در ده‌سالگی توانستم ششم ابتدایی را امتحان بدهم و پس‌ذیرفته شوم.

دبیرستان را بسختی آغاز نمودم زیرا پدرم موافق نبود بیشتر از خواندن و نوشتن سواد بیاموزم. اما من که عاشق درس و مدرسه بودم دوپا را دریگ کفش کردم حتی به مبارزه منفی دست زدم و از بردن گله به چرا خودداری نمودم. ناچار پدرم موافقت کرد. گله را به چوپان سپرد و بمن اجازه داد به دبیرستانی که در روستای مجاور قرار داشت بروم. این دبیرستان فقط سه کلاس داشت و معلمان آنها معدود بودند و هر معلم چندین ماده را درس میداد.

سال سوم یعنی سال آخر همین دبیرستان سه کلاسه بودم که پدر تصمیم گرفت به تهران برود و شغل اداری بگیرد. این نیز یکی از کارهای عجیب او بود که موجب حیرت همگان شد. آخر مردی که حتی اسم خودش را بزحمت میتوانست بنویسد چگونه قادر است کار اداری انجام دهد. این را همه به او گفتند اما پیر مرد لجباز دوپا را دریگ کفش کرده بود و میخواست بهتران برود. سرانجام نیز رفت. باغ را به داماد

# پشت دیوارهای فرحسرا

در شمارهای پیش خواندید:

یوسف پسر حاجی ابراهیم صراف و نصرالله پسر عموی او و کمال دوستان صمیمی هستند. یوسف عاشق (ترگس) دختر شمشالچی میشود ولی در اثر توطئه‌ای که پدرش ترتیب میدهد فتحعلشاه در بازگشت از شکار او را می‌بیند و می‌پسندد و همان شب او را به عقد خود درمیآورد اما شب زفاف (قدمشاد) کنیز سیاه ترگس دروغی باو یاد میدهد که زفاف به تأخیر بیفتد. دروغ ترگس فاش میشود و فتحعلشاه ابتدا دستور میدهد او را کور کنند ولی بعد پشیمان میشود و او را به قلعه سلیمانیه (کرج) بزندان میفرستد. در آنطرف تاجنامه خانم دختر فتحعلشاه زن (زکن السلطنه) تصمیم گرفته هووی خود بتول و پسرش هرمز میرزا را بقتل برساند زیرا زکن السلطنه ثروت خود را به هرمز میرزا بخشیده. تاجنامه خانم (حیدر) نوکرش را که مردی خون آشام است و از نوجوانی عاشق تاجنامه خانم بوده مأمور قتل آنها میکند و او از (منور) زن جادوگر زهر هلاهل میگیرد. یوسف و نصرالله بطرف سلیمانیه حرکت میکنند و کمال را به پاسداری از بتول و زنی که مورد علاقه نصرالله قرار گرفته مأمور مینمایند. آنها در راه سلیمانیه به (نریمان) مرد یک چشم برمیخورند و همدست میشوند زیرا نریمان نیز قصد دارد پسرش و افراد قبیله‌اش را که در اثر توطئه دستگیر و محکوم باعدام شده‌اند نجات دهد. دختران ضحیف‌خان فرمانده قلعه یعنی جیران و ساناز بیاری ترگس و قدمشاد می‌پردازند و جیران بیدار معشوق خود (شیرزاد) به خرابیهای میروند که پشت دیوار آن نصرالله و یوسف و نریمان مخفی شده‌اند. آنها از راز جیران مطلع میشوند و با شیرزاد ملاقات می‌کنند و قرار می‌گذارند که بیاری جیران همه زندانیان را نجات دهند. آنتب که قرار ملاقات داشتند شیرزاد با برادر جوان و برادرزاده‌اش می‌آیند و برای آنها خواربار می‌آورند.

در قلعه از قصد یاغیان به حمله آمده میشوند و در صدد دفع آنها بر می‌آیند. جیران می‌خواهد جریان را به اطلاع سام پسر نریمان برساند تا آماده باشد اما قاسم مرد بد طبیعت قلعه که نظرسوئی به جیران و ساناز دارد متوجه کارهای مخفیانه آنها میشود و چندین بار طی برخوردهای تهدیدشان میکند که کارهایشان را به اطلاع ضحیف‌خان خواهد رساند.

«نوشته پرند»



## «قسمت چهل و هفتم»

پیرمرد سفیدموی با روحانیت خاصی که از چهارماش مشهود و ساطع بود گفت:

«غریبه، من حقه‌باز و دغل نیستم. چشم‌بندی هم نکردم. چون حسن نیت نداری سکه طلای تو به نقره مبدل میشود و اینهم آخرین بار نخواهد بود. باز هم اگر به کسی طلائی بدون حسن نیت ببخشی آن طلا به نقره مبدل میگردد و فیضی که از آن بخشایش باید به تو برسد دود میشود و نابود...»

(چنگیز خان قوانلوی قاجار) برای اولین بار خویشتر را شکست خورده مشاهده میکرد. پیرمرد روحانی با یک حرکت دست چنان او را شکست و خرد کرد و زیر پای افکند که گویی توان سخن گفتن را نیز از او گرفت. بار دیگر سکه را زیرورو کرد. در روشنائی گرفت و به آن خیره شد و با دقت بیشتری نگرینست. آری پول نقره بود و عجیب آن که نقش پشت و روی آن همان نقشی بود که دیگر سکه‌های طلا داشتند فقط جنس و رنگ آن فرق میکرد. چنگیز خان در آن سرمای گزنده او را از پای غرق کرده کلافه شده بود. روی یکدست تکیه کرد و دگمه زیر گلولی خویش را گشود که خشک شود. باز هم نمی‌خواست خود را شکست خورده بداند. خون‌سردی را حفظ میکرد و لبخند را از روی لبها بر نمی‌گرفت در این حالت گفت:

«هر مرد، بیا و راست بگو. تو نمیتونی منو بازی بدی. میدونی من کی هستم...؟ اگر حسب و نسب خودمو بهت بگو جرات نمیکنی جلوی من بنشینی...»

و چقدر بر تعجب و اخورده گی او افزوده گردید وقتی شنید که او گفت: «البته که میدونم تو کی هستی. تبار بزرگان را داری و از خانوادهمای بزرگی میروی. کاری است که پای جان عده‌ای در میان است. برای انجام کار عجیبی بر چهارمات می‌بینم. سایه‌ای است که معمولا از شعله‌های آتش بر دیوار میافتد. بوی خون از دستهای بمشام میرسد. می‌بینم که از انگشتان دستهای خون گرم و داغ فرو میچکد. اما من به تو پیشنهاد میکنم از همین راه که آمده‌ای برگرد و بکسی که تو را مأمور اینکار کرده بگو قادر به انجام بنشینی...»

## ۲

چنین کاری نیستی. چنگیز خان خم شد و با یک حرکت تند مع استخوانی دست او را گرفت و با لحنی تهدیدآمیز اظهار داشت:

«داری فضولی میکنی... تو کی هستی که به من دستور میدی؟ میخوای همینجوری استخوان دستت را خرد کنی؟ اونوقت همیشه یادت می‌مونه که فضولی نکنی...»

پیر مرد که درد شدیدی احساس میکرد به آرامی از او خواست:

«دست منو ول کن غریبه... کسی نمیتونه با من شوخی بکنه. شوخی نمیکنم پیر مرد خرفت... جدی میگم...»

چنگیز خان فشار دیگری بدست او وارد آورد و پیر مرد باز هم با ترمی گفت:

«دست منو ول کن و به راه خودت برو. و چون چنگیز خان همچنان دست او را نگهداشت و بر فشار خود افزود مرد روحانی را با همان ملایمت و نرمش اظهار داشت:

«باشه... من نمیخوامتم کار باینجا بکنه... پس حالا درد من به تو منتقل میشه که بفهمی بر من چه میگذاشت و فریاد نمیکشیدم و ناله نمیگرم.»

همین که آخرین کلمات از دهان او خارج شد چنگیز خان ناله‌ای کرد و دست پیر مرد را رها ساخت و با دست راست مع دست چپ خویش را گرفت و ناله‌ای از دل بر کشید و طاقباز افتاد و ملتسانه گفت:

«آخ، مرد... دستم... استخوانم داره میترکه... خدا گردنت را بشکنه پیر مرد... چه کردی...؟ سو جادوگری... آتشت میزیم. زنده زنده میسوزونم.»

اما پیر مرد با خونسردی از جای برخاست و در حالی که مع دست خود را با انگشتان دست دیگر میمالید بی‌اعتنا به او رفت پشت پرده حصیری. با رفتن او دردی که در مع دست چنگیز خان ایجاد شده بود اندک اندک تخفیف یافت. گویی هر چه او دور تر میشد، درد تخفیف بیشتری می‌یافت تا اینکه بکلی آرام گرفت. چنگیز خان که از شدت درد عرق کرده بود همین که آرام شد از جای بر جست و بدنبال پیر مرد پشت پرده حصیری دوید و گفت:

## ۳

«الان میگیرمت پدر تو در میارم... پدر سوخته حقه باز و دغل... اما هر چه باطرف نگرینستی اثری از او مشاهده نکرد. اینطرف و آنطرف را نگرینستی و جستجو کرد. نه، پیر مرد آنجا نبود. گویی قطره‌ای آب شده بزمین فرو رفته بود. چنگیز به چهار دیواری حصیری برگشت و از چلنگر پرسید:

«این پیر مرده کو...؟ از کدوم طرف رفت؟»

او پاسخ داد:

«من اونو ندیدم... مدتیبه کسی ازاینجا رد نشده. چنگیز دوید و نزد پسرک شاگرد آهنگر بازگشت و سؤال کرد:

«این پیرمرده راندیدی بچه...؟ الان اینجا بود.»

پسرک پاسخ داد:

«آقادیال اون نگریدین... این پیرمرد راه که نمیره تا شما بتونین پیداش کنین... پرواز میکنه... الان اینجاست دریک چشم بهم زدن میره بغداد و همون موقع هم اونو توی تبریز می‌بینن که داره توی مسجد جامع نماز میخونه.»

چنگیز خان با عصانیت دستی حرکت داد و گفت:

«خفه شو مزخرف نگو، مگه از اولیای اله یا از انبیاست؟ شماها همین که از اینجور حقه بازها افسانه میسازین و اونها را جادوونه میکنین... این را گفت و دوان دوان رفت. همه جا را گشت حتی تاپشت دروازه که کاروانیان تازه داشتند از خواب بیدار میشدند و خود را برای ورود به شهر آماده میکردند رفت و در میان آنهمه اسب میشدند و اسب‌سواران و اسب‌سواران پست که با اسب میروند رفت و چون اثری وخبری از پیرمرد خستگی برداخت. جستجو و اوندونگت برگشت. کنار آتش ولو شد و برف خستگی برداخت. متفکر و اندونگت برگشت. کنار آتش ولو شد و برف خستگی برداخت. هوا داشت روشن میشد که شاگرد آهنگر او را بیدار کرد. آتش خاموش شده و هوا بشدت سرد شده بود. مردی رامشاده جامه نبود. پسرک اسب زینش را ازین زده و آماده کرده بود. اسب سر حال بنظر می‌رسید آماده بود که فرسخها راه برود و به فن رفت. پسرک آهنگر آهنگر دهانه اسب را بدست چنگیز خان سپرد و درپاسخ سؤال او گفت:

«همین الان دروازه باز شده... میتونین تشریف ببرین. اگر زودتر برین»

## ۴



به شلوغی نمیخورین...

چنگیز خان دست به پرشال خود برد و همان سکه نقره را که پیرمرد قدرت خود را روی آن اعمال کرده طلا راه نقره مبدل نموده بود، بیرون آورد و نگاهی دیگر به آن افکند. لحظه‌ای بفکر فرو رفت و پیش خود گفت (این سکه را نگهدارم و به هالو قنبر نشان بدهم. اگر این سکه را بچشم خودش نبینم باور نمیکند... هیچکس نمیتونه باور بکنه... اما بعد پشیمان شد و سکه را با تلنگر شست خویش به هوا افکند و مجددا آنرا گرفت و کف دست پسرک نهاد و بلافاصله سوار شد و رفت. هنوز ده بیست قدم دور نشده بود، پشت سر خود شنید که پسرک شاگرد آهنگر از شادی فریادی کشید و دوان دوان بطرف برادر خود رفت و گفت:

«طلا... طلا... این مسافر دیشبی یک سکه طلا بمن داد... من در همه عمرم طلا نداشتم حتی به طلا دست هم نزنم... من هیچوقت طلا نداشتم ای خدا... طلا چقدر قشنگه برادر بیا ببین این سکه طلا چه برقی میزنه... چنگیز خان لغتی دهانه اسب را کشید. حیوان روی دو پا ایستاد و دستها را به هوا بلند کرد و شیههای کشید. او تصمیم گرفت برگردد و بچشم خود ببیند که آیا مجددا نقره به طلا مبدل شده یا نه... اما زود پشیمان گردید و

## ۵

دهانه اسب را رها نمود و در دل بیاد سخنان پیرمرد افتاد که گفت: «تو چون حسن نیت نداری طلایت به نقره تبدیل میشه. این هم اولین دفعه و آخرین دفعه نیست...»

و سرافکنده و اندیشناک بسوی دروازه راند. دروازه شلوغ بود و جمع کثیری از کاروانیان، زن و بچه و پیرو جوان و مردان سالخورده و جوانان تیز جنگ سوار بر اسب که کاروان را در مقابل حمله راهزنان حفظ کرده بودند، میخواستند از دروازه بگذرند و هر یک باری بر دوش داشتند و چهار پای را پیشاپیش میراندند و یا بدنبال میکشیدند. در این ازدحام عجیب ساموران باچگیر و دروازه‌بانان نمیتوانستند با دقت وظیفه خود را انجام دهند. از هر راس اسب یک پول و از هر انسان دو پول سیاه و از هر ارابه یک شاهی یعنی چهار پول سیاه باج میگرفتند اما گاه اشتباه میکردند. یا اسب و آستر و ارابه‌ای را بشمارش نمیآوردند و یا از کاروانسلااری بیش از مبلغی که بایست میگرفتند. در این گیرودار چنگیز خان بدروازه رسید و در میان گردوغبار زور کننده و خفقان آوری که از عبور چهارپایان ایجاد شده بود خواست از زیر طاق رفیع و گچیری شده دروازه بگذرد. معمولا کسانیکه میخواستند در آن شرایط حساس و شلوغ از دروازه شهر عبور کنند پیاده میشدند و دهانه اسب خود را بدست میگرفتند و آرام قدم برمیداشتند تا دروازه‌بان بتواند او و مرگش را بازرسی کند و باج بگیرد و از نیت مسافر سؤال کند که از ورود به شهر چه هدفی دارد ولی در آن ازدحام عجیب چنگیز خان سوار بر اسب با قامتی کشیده و کلاه بلند ماهوت سیاه (که بسر نهادن آنرا حضرت خاقان باب کرده بود و بعدها در زمان حاج میرزا آغاسی تکمیل شد و در دوران امیر کبیر به اوج ظرافت و زیبایی رسید) و نشان فلزی بر سر وارد طاق‌نمای دروازه شد. این کاری جسورانه و گستاخانه بود لذا دروازه‌بان فریادی کشید و گفت:

«آهای... تو کی هستی... پیاده شو ببینم...»

چنگیز خان لفظی دهانه اسب را کشید و نیم‌رخ و بطرف او برگردانید و نگاهی تند کرد و بازبراه ادامه داد. دروازه‌بان نشان فلزی کلاه او را ندید لذا باز فریادی کشید و گفت:

«کجا میری...؟ با تو هستم...»

و بعد خطاب به دروازه‌بانان که چوبدستی‌های کلفتی در دست داشتند

## ۶

دستور داد:

«اونو بگیرین بیارین اینجا... خیال میکنه خونه خاله‌شه...»

دروازه‌بانان مردم را پس و پیش کردند و گرداگرد اسب چنگیز خان را گرفتند. او میخواست پیاده شود اما همین که دید یکی از دروازه‌بانان رکاب او را گرفت خشمگین شد و با یک حرکت تند شمشیر خود را کشید و چنان با پهنای آن بصورت مرد بینوا کوفت که او فریادی کشید و به زمین افتاد و گفت:

«آخ... دندونهام شکست... صدای چیخ زنان و شیون و گریه بچه‌ها که سخت ترسیده بودند برخاست. مردم که ازدحام و بی نظمی داشتند بیشتر در هم ریختند و چنان قشقرقی ایجاد شد که کسی دیگری را نمیشناخت. چنگیز خان بی‌اعتنا به حادثهای که اتفاق افتاد مهمیزی به اسب زد و از دروازه گذشت و همین که به فضای باز رسید بتاخت از آنجا دور شد و رفت در حالی که پشت سر او دروازه‌بانان میدویدند و بدنبال اسب میگشتند که تعقیب و دستگیری کنند ولی او رفته و از نظر نیز ناپدید شده بود.

چنگیز خان قوانلوی قاجار همانطور که قبلا نیز نوشته شد مردی فوق‌العاده شقی و ببرحم بود، آدم کشتن برای او همانقدر آسان بود که شکار یک آهو و سر بریدن یک مرغ خانگی. آروز هم چه بسا قصد زدن گردن مرد دروازه‌بان را داشت اما بین راهی که شمشیرش از بالا تا پاتین میبود تغییر عقیده داد و جهت تیغه را عوض کرد و در نتیجه بجای لبه با پهنای تیغه بصورت او زد که منجر به شکستن دندانهای او گردید. از دروازه که دور شد از سرعت اسب کاست و با آرامش به پیشروی پرداخت. چند دقیقه بعد حادثه دروازه را از یاد برد اما پیرمرد سفید موی و جامه روحانی در خاطرش زنده بود. جان داشت و حتی صدایش را می‌شنید که میگفت «سایه‌های آتشی را که افرختی روی میچکد...» پس این نشانه است که در مبارزه با فراریان قلعه سلیمانیه پیروز میشود و با موفقیت کامل آنها را در آتش میسوزاند و نزد حضرت خاقان باز میگردد و به دریافت خلعت و نشان و پادشاه مفتخر میگردد.

# لباس های شب

از کلکسیون جدید  
تابستانی پاریس



شرح مدلها از راست به چپ:  
 \* پیراهن شب از پارچه حریر  
 گلدار با یخه گرد و آستین های  
 کوتاه. دامن آن بمدل گشاد و  
 چین دار و دو دامنه است.  
 \* دو پیراهن بلند شب از  
 ترکیب پارچه های ساده و  
 نقش دار که راه های پهن افقی  
 در روی دامن آنها بر زیبایی و  
 تازگیشان افزوده است.  
 \* پیراهن شب بمدل میدی از  
 پارچه گلدار که یخه بسته و  
 آستین های بلند دارد و  
 پیله های دامن از روی باسن  
 شروع میشود.  
 \* لباس زیبای شب از پارچه ای  
 با راه های رنگارنگ. مدل یخه  
 و آستین لباس تازگی دارد و  
 دامن آن در دو طرف دارای  
 چاک است.  
 \* دو پیراهن شب برای  
 تابستان از پارچه های بنا  
 خالی های ریز، یخه و کمر بند  
 سفید لباسها بر زیبایی آنها  
 میافزایند.



## مدل‌های جدید تابستانی

## برای شهر و بیلاق

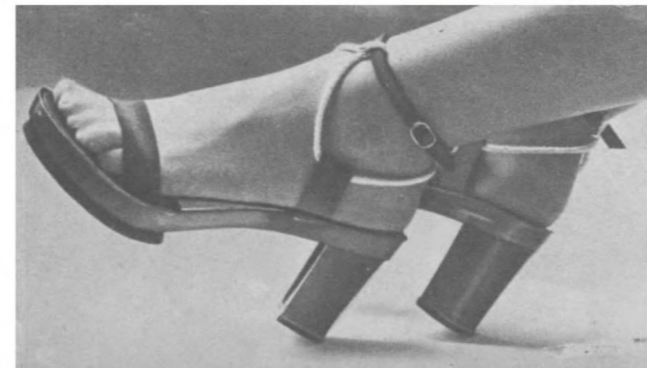


• دربالا: پیراهن و شلوار تابستانی از میان تازه‌ترین ابتکارات مدسازان پاریس. پیراهن که بدون شلوار نیز پوشیده میشود از پارچه راهراه قرمز و صورتی است و شلوار از پارچه سفید ساده انتخاب شده است.



• دربالا: سارافون زیبایی است با دو جیب تزئینی ابتکاری که زیر آن از پلوز سفید استفاده شده است.

• دربالا: نمونه دیگری از سارافون تابستانی با دو جیب تزئینی در پشت.



• دربالا: کپشن و شلوار تابستانی از ترکیب دو نوع پارچه ساده و گلدار که مخصوص بیلاقات سرد عرضه شده است. کپشن دارای آستین‌های بلند و یخه برگردان کوچک است و شلوار بدون خط اطو و در پایین دارای زبانه‌های دگمه‌دار است.  
• سمت راست: نمونه‌ای از مدل‌های جدید کفش تابستانی با پاشنه‌های پهن که رویه آن ترکیبی از چرم و ریسمن است.  
• سمت چپ: پلوز و دامن تابستانی برای بیلاق و کنار دریا. پلوز بی‌آستین و یخه‌گرد و دامن گشاد و چین‌دار است.



• سمت راست: پلوز و دامن تابستانی از ترکیب تریکو و پارچه خاکی. پلوز کاملاً دکولته است و راه‌های افقی پهن دارد. دامن سه طبقه و چین‌دار و با الهام از مدل‌های جیبسی است که در تابستان امسال در اوج رواج است. کمر بند چرمی باریکی بر جلوه لباس میافزاید. از این مدل در کنار دریا میتوان استفاده کرد.

## آشپزی شیک و مدرن

مشاور تهیه: خانم نورالهدی منگنه

# کوکو،

## غذای ساده،

و کوکو را بپزید. این کوکو بصورت دیگری هم آماده میشود. بادمجانها را بصورت مکعبهای بسیار کوچک خرد کرده و سرخ کنید. بعد باقیه مواد مخلوط کرده و بپزید.

### کوکوی کدوسبز

این کوکو هم دقیقا مانند کوکوی بادمجان تهیه میشود فقط در عوض سه عدد بادمجان، چهار عدد کدو بکار برید. ضمنا برای طبخ این کوکو روغن کمتری بکار میروود چون بادمجان بیشتر از کدو روغن بخود میکشد.

### کوکوی سیب زمینی

مواد لازم: نیم کیلو سیب زمینی - شش



در تابه دریاگان بپزید. تاوه را تکان دهید تا سطح روی کوکو صاف شود. حرارت زیر کوکو را کم کنید و در تابه را ببندید تا کوکو بپزد. این کوکو به طریق دیگری هم طبخ می شود و آن اینست که ۱۰۰ گرم زرشک پاک کرده و شسته و کمی زعفران آب کرده را هم به مایه کوکو بیفزایید و بعد آنرا بپزید.

### کوکوی بادمجان

مواد لازم: سه عدد بادمجان متوسط - یک قاشق آرد گندم - شش عدد تخم مرغ - یک عدد پیاز درشت - یک نخود زعفران - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: بادمجان را پوست گرفته، در روغن سرخ کرده با گوشت کوب خوب له کنید. پیاز را پوست کنده، خرد کنید و پیاز داغ درست کنید. تخم مرغها، بادمجان، پیاز داغ، زعفران، نمک و فلفل را مخلوط کرده خوب بهم بزنید و در روغن دریاگان کاملا داغ بپزید.

### کوکوی تره و مغز گردو

مواد لازم: نیم کیلو تره - هشت عدد تخم مرغ - ۲۰۰ تا ۲۵۰ گرم مغز گردو دو قاشق مریاخوری آرد گندم - روغن، نمک و فلفل به اندازه کافی (در صورت تمایل یک برادویه پلوئی)

طرز تهیه: تره را شسته و ریز ساطوری کنید. مغز گردو را کاملا ریز خرد کرده یا ماشین کنید. گردوی ریز شده، آرد، نمک، فلفل و تخم مرغها را در سبزی ریخته خوب بزنید تا همه با هم مخلوط شود. روغن را

کوکو از غذاهای لذیذ و مقوی است که طرز تهیه بسیار آسانی دارد و بخصوص در فصل گرما که خوردن غذاهای گرم و مفصل مثل انواع چلوخورشها خالی از لطف است خوردن این غذای خوش طعم که میتوان سرد هم سرو کرد لذت خاصی دارد. مخصوصا انواع سبزی کوکوها که چون میشود با ماست سرو کرد، اشتها آور و فرح بخش است.

این هفته طرز تهیه چند نوع کوکوی لذیذ را برایتان شرح میدهم ولی شما بسته به سلیقه خود میتوانید کوکوهای دیگری هم تدارک ببینید. زیرا هر ماده غذایی (بخصوص انواع سبزیجات) که با تخم مرغ زده شده مخلوط شود و در روغن سرخ گردد حالت کوکو دارد.

### کوکوی سبزی

مواد لازم: نیم کیلو سبزی کوکو - شش عدد تخم مرغ - دو قاشق مریاخوری آرد گندم - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی

## مقوی و لذیذ

عدد تخم مرغ - یک عدد پیاز درشت - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی - در صورت تمایل یک برادویه پلوئی.

طرز تهیه: سیب زمینی پوست کنده را از رنده رد کنید. پیاز پوست کنده را هم رنده کنید. فلفل و تخم مرغها را به آن بیفزایید و خوب بزنید روغن که کاملا در تابه داغ شد، مایه کوکو را در آن بپزید. در تابه را ببندید و کوکو را با حرارت کم بپزید.

این کوکو به طریق دیگری هم پخته میشود. سیب زمینیها را با پوست بار کرده، پخته که شد رنده کنید یا با گوشت کوب بکوبید، پیاز درشت رنده شده، زعفران،



نمک، فلفل، یک قاشق بزرگ جعفری ریز شده و تخم مرغها را به سیب زمینی رنده شده بیفزایید، همه را با هم خوب بزنید و به طریق معمول در روغن داغ بپزید و کوکو را بپزید.

مواد لازم: ۳۰۰ گرم گوشت چرخ کرده - ۲۰۰ گرم پیاز - شش عدد تخم مرغ - یک قاشق بزرگ آرد گندم - کمی زعفران - نمک و فلفل

طرز تهیه: پیاز را پوست کنده در گوشت چرخ شده رنده کنید. زعفران سائیده شده را در اندکی آب حل کنید. گوشت، پیاز، آرد گندم، زعفران، نمک و فلفل را با تخم مرغها مخلوط کرده، خوب بزنید. روغن که در تابه گرم شد مایه کوکو را در آن بپزید و کوکو گوشت را مثل بقیه کوکوها آماده کنید.

### کوکوی ماهی

مواد لازم: ۶۰۰ گرم ماهی پخته که تیغهایش را میکشید - ۲۰۰ گرم جعفری پاک کرده و ریز شده - ۱۰۰ گرم پیاز پوست کنده و رنده شده - یک قاشق بزرگ آرد گندم - ۷ عدد تخم مرغ - کمی نمک و فلفل و زعفران.

طرز تهیه: تیغهای ماهی را که تماما کشیدید، گوشت آنرا کاملا ریز کرده یا چرخ کنید و با جعفری ریز شده، پیاز رنده شده، نمک، فلفل، زعفران و آرد گندم و تخم مرغ مخلوط کنید. روغن را در تابه گرم کرده، مایه کوکو را در آن بپزید و بپزید.

### کوکوی تخم ماهی

مواد لازم: ۳۰۰ تا ۴۰۰ گرم تخم ماهی - لطفاً ورق بزنید

مواد لازم: نصف یک عدد مرغ پخته - ۱۵۰ گرم پیاز - شش عدد تخم مرغ - یک قاشق بزرگ آرد گندم - کمی زعفران - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: استخوانهای مرغ را بکشید و گوشت آنرا دوباره چرخ کنید. گوشت مرغ چرخ شده را با تخم مرغها، زعفران، نمک و فلفل خوب بزنید و در روغن داغ بپزید و بپزید.

### کوکوی باقلا

مواد لازم: ۳۰۰ گرم باقلای از دو پوست در آورده - ۳۰۰ گرم شوید ۱۰۰ گرم پیاز ریز شده - یک قاشق غذاخوری آرد گندم - ۷ تا ۸ عدد تخم مرغ - در صورت تمایل یک برادویه پلوئی - کمی زعفران سائیده شده - نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: باقلای تازه را در کمی آب و نمک بپزید، شوید را ریز خرد کرده با تخم مرغها، باقلا، پیاز خرد شده، آرد، نمک، فلفل، زعفران و ادویه خوب مخلوط کرده و بپزید. روغن را در تابه گرم کرده، مایه کوکو را در آن بپزید و مثل سایر کوکوها بپزید.

### کوکوی لوبیا سبز

مواد لازم: ۴۰۰ گرم لوبیا سبز - ۱۵۰ گرم جعفری - اندکی زعفران سائیده شده که در کمی آب حل میکنید - یک قاشق غذا خوری آرد گندم - کمی نمک و فلفل - ۷ عدد تخم مرغ - روغن به اندازه کافی.



## وسوسه‌های یک زن

بقیه از صفحه ۶۷

قرار داشت همینکار را میکرد و فوراً با او آشنا میشد اما اینکار از من ساخته نبود. دیگر نمیتوانستم چشم از او بگردم و جقدر خوشحال میشدم وقتی میدیدم که که گاه او نیز بمن نگاه میکند...

دو نفر سه نفر یا تک تک وارد اتاق مصاحبه میشدند. وقتی ریاست داشت سنوالها در شروع بود یکنفر دیگر را میفرستادند اما وقتی هر سه نفر بیرون می‌آمدند دو نفر یا سه داشت نوبت من میرسید که پدیده جادویی جدید. - آقای محمد علی... و خانم فیروزه... بطرف در اتاق رفتن ولی پشت در که رسیدم دیدم همان دختر چشم سیاه خوشگل نیز میخواهد با من وارد شود.

## کوکو،

۶ تا ۸ عدد تخم‌مرغ- نصف قاشق چایخوری ادویه پلویی- یک قاشق مریاخوری آرد- نمک، فلفل و روغن به اندازه کافی.

طرز تهیه: تخم ماهی را در کاسهای خوب بزیند تا تخمها کاملاً از هم جدا شوند. آرد، نمک، فلفل، ادویه و تخم‌مرغها را هم با آن مخلوط کرده، روغن که در تابه گرم شد، به دقت بزیند. روغن را در آن بریزید و مثل سایر کوکوها بپزید. این ماهی را میتوانید قاشقی هم در روغن بریزید از هردورو سرخ کنید و به فرم کثلت در آورید.

## کوکوی راتاتوی

این نوعی کوکو بسیار لذیذ است که اساس آنرا خوراک راتاتوی تشکیل میدهد. طرز تهیه این غذا را که یک غذای لذیذ فرانسوی است قبلاً برایتان شرح دادیم. اساس آنرا کدو، بادامجان، پیاز، فلفل‌سبز دشماهی، گوجه‌فرنگی، چند برگ سبزی معطر ریزشده و در صورت تمایل یک جوانه سیر تشکیل میدهد. همه این مواد را با هم سرخ میکنید این غذا را میتوان هم سرد و هم گرم سرو کرد. ضمناً بکتم آن میتوان کوکوی لذیذی هم آماده نمود. راتاتوی آماده را یا با کارد بسیار ریز کنید و یا با چنگال بصورت پوره درآورید. تخم‌مرغها را با آن مخلوط کرده، خوب بزیند و ماهی را در روغن بریزید و مثل سایر کوکوها بپزید. چون دراین کوکو گوجه‌فرنگی وجود دارد دقت کنید که کوکو ته نگیرد و نسوزد.

## کوکوی ماکارونی

کوکوی ابتکاری دیگری که میتوانید آماده کنید و بسیار هم لذیذ است کسوکوی ماکارونی است. ماکارونی معمولی که به قطعات یک سانتیمتری تقسیم شده باشد میتواند بکار برید. ولی اگر ماکارونی‌های کوچک فرهدار (مثلاً ماکارونی به فرم صدف یا گوشه‌ماهی و غیره) بکار برید مناسبتر است هر گویی که می‌پسندید آماده کنید. مثلاً سسی که از مخلوط کردن پیاز، کمی گوجه‌فرنگی، فلفل‌سبز و قارچ تهیه شده. ماکارونی پخته را با این سس کاملاً مخلوط کنید. هر چند عدد تخم‌مرغ که لازم است با این ماکارونی مخلوط کرده، همه مواد را باهم بزیند و ماهی بدست آمده را در روغن بریزید و مثل بقیه کوکوها بپزید.

پس او همان فیروزه است... میخواستم این سنوال را از او بکنم که او زودتر برسید:

- محمد علی شما هستین؟

- بله، شما هم فیروزه هستین...

در باز شد و ناچار وارد گردیدیم. چهار نفر از روسا پشت میزی نشسته بودند. اشاره کردند. من و فیروزه کنار هم روی صندلی نشستیم. شخصی که ظاهر بر دیگران ریاست داشت سنوالها را شروع کرد و ابتدا از من پرسید:

- چرا داوطلب شدین؟

من در پاسخ گفتم:

- کامپووتر یک پدیده جادویی جدید.

این پدیده عجیب خیلی زودتر از آنچه که در تصور انسان بگنجه حاکم بر زندگی بشر میشه.

آنها بهم موثر نگاه کردند و همان شخص فکری کرد و در پاسخ گفت:

- هر کسی که در دستگاهی کار میکنه باید با آخرین وسائل و اطلاعات آشنا باشه تا در مقابل حقوقی که میگیره بتونه مفید و موثر واقع بشه.

سنوالهای دیگری نیز کردند که غالباً با شغل و حرفه ما هیچ ربطی نداشت. من

جوابهای قاطع و جالبی میدادم که معلوم بود تحسین آنها را بر انگيخته و ایکاش کار بهمین جا خاتمه مییافت. گفتم مردی در سالن ایستاده بود که نام داوطلبان را میخواند و آنها را بداخل هدایت میکرد. پاسخگویی ما که پایان یافت همین مرد بی مزه لوس و فاقد شخصیت نزدیک شد و دستش را روی شانه من نهاد و بسا خندهای زشت گفت:

- این آقا پسر مترمضون سر باغبان خودموئه...

وای که چه حالی شدم. من از اینکه پسر یک باغبان هستم ننگ ندارم.

خجالت نمیکشم. باغبانی شغل شریف و ظریفی است. تازه معلوم نیست کارمند ساده یک بانک بودن بر باغبانی استیاز داشته باشد اما سنوالی میکنم چه لزومی داشت در آن شرایط چنین حرفی بزنند.

آنها لبخند زدند و سری جنبانیدند و همان مرد اولی گفت:

- پسر مترمضون هم نبود پذیرفته شده بود. هر دو نفر شما پذیرفته شدین. بفرمائین...

از اتاق که خارج شدیم من داشتم دیوانه میشدم. پیشانیم عرق کرده بود. چشمم از فرط خشم جایی را نمیدید.

## پیامهای کوتاه... بقیه از صفحه ۶۷

هر کار دخترعمه را از خودتان نامید کنید و موجبات بدبختی دو انسان را فراهم نیآورید، و کانون خانواده‌ی را بهم نریزید. آن دخترک محصل نیز بپرد شما نمیخورد، زیرا هم او بچه است و هم شما هنوز محصل هستید، و در شرایطی نیستید که بتوانید تعهداتی را قبول کنید. احساس میکنم که جوان دوراندیشی هستید، پس بجای اینکارها، بهتر است درس بخوانید و زودتر دوره دبیرستان را تمام کنید و آیندماهی درخشان برای خود فراهم آوری.

دوشیزه ملوک - آ در گز: این محدودیت در این سن و سال لازم است.

شما فکر میکنید زندانی شده‌اید، اما اینطور نیست. آنها نیز اگر بفهمند که شما اقلید دورانیشی و درایت دارید که بتوانید خود را از مخاطرات حفظ کنید، از این محدودیت که شما را عاصی کرده، خواهند کاست. صبور باشید! پانزده سالگی سن تحصيل همه آزادی‌ها- آفتور که شما میخواهید- نیست.

بانو پروانه- الف، اصفهان: نوشتاید بلعل معقولی از شوهر خود طلاق گرفتاید. اگر برای من بنویسید که این «عطل معقول» کدامین علتها هستند، بهتر میتوانم به سنوالهای شما جواب بدهم.

دوشیزه سودابه- الف، همدان: این که نوشتاید، البته بیماری نیست و معالجه هم ندارد. معمولاً کسانیکه از نظر عاطفی و خانوادگی، کسمبودهایی داشتاند، دچار این احساس می‌شوند.

نامه دیگری برای من بنویسید و وضعیت خانوادگی خود را شرح دهید. پسر دارید؟ برادر دارید؟ پدر شما چند ساله است؟ دارای چه نوع اخلاق و خصوصیاتی است؟ من با اطلاعات بیشتر از زندگی شما، بهتر میتوانم برای مشکل شما راه حلی بیابم. منتظر نامه شما هستم. ■

شفیقه‌هایم تیرمیکشید. مقداری از طول راهرو را بپومدم. نزدیک در شیشمای که به باغ بزرگ شنبه مرکزی باز میشد سرم را روی دیوار نهادم و پلکهایم را بستم. شاید اگر اینکار را نمیکردم جمجمام منفجر میشد. دلم میخواست گریه کنم. بغض داشتم. در همین حال حس کردم کسی کنارم ایستاده. مثل اینکه صدای تنفس او را شنیدم.

سر برداشتم و پلکهایم را بسا سنگینی گشودم و در کمال تعجب همان دختر یعنی (فیروزه) را کنار خویش مشاهده کردم. او لبخندی بر لب داشت و از زیر عینک تینکاوانه به من می‌نگریست. آهی کشیدم. او گفت:

- فهمیدم ناراحت شدین اما علتی برای ناراحتی نیست. من اتفاقاً (مترمضان) را خیلی دوست دارم و بهش احترام میدارم. هر وقت میاد شعبه ما کلی با هم حرف میزنیم و درد دل میکنیم. چند تا گلدون خوب خونه دارم که پارسال آفت بهشون زده بود. به من‌مضون گفتم. توی یک قوطی کبریت گردی برام آورد و گفت بریزم توی دو لیتر آب و با تسلمبه امشبی بهاشم به گلدونها. همینکار رو کردم. آفت از بین رفت. حالا دل میخواد بسیننی چه گلدونهایی شدن. آدم حظ میکنه.

دوش بدوش من راه افتاده بود و حرف میزد و معلوم بود میخواهد ذهن من مشغول نگهدارد که غصه نخورم و فکر نکنم ولی من از حرف آن مرد چنان آزرده شده بودم که میخواستم از انجام انکار صرفنظر کنم. فیروزه دختر با محبت و با هوشی بود. نمیدانم او چه گفت که من پرسیدم:

- اون که منو نمیشناخت. قبلاً ندیده بود. از کجا فهمید که من پسر مترمضون هستم.

- از همون کامپووتر که اونهمه در بارماش حرف زدی... اسامی همه ما را به کامپووتر میدن و کامپووتر با توجه به خصوصیاتی که داریم انتخاب میکنه. من و شما را هم کامپووتر انتخاب کرده. این مصاحبه هم بیشتر برای این بود که ببینن چه شکل و قیافهای داریم.

با هم از شعبه مرگ خارجی خارج شدیم. او ترمیولین داشت و در پارک نزدیک بانک گذاشته بود. خودش در شعبهای آنطرف شهر کار میکرد اما با اصرار زیاد پیشنهاد کرد مرا برساند. نمیخواستم بپذیرم ولی بالاخره سرخاشدم و او جلوی شعبه من را پیاده کرد و رفت. فکر نمی‌کردم دیگر او را ببینم. بیاد کلاس مخصوص کامپووتر نبودم. در دست ده روز بعد تلفنی دستور دادند که من به شعبه مرگزی مراجعه کنم و هر روز سه ساعت از سه تا شش بعد ازظهر در کلاس حاضر شوم. اولین روز که وارد کلاس شدم و زندگی بهتر نشد.

چشمم به فیروزه افتاد. او تنها نشسته و یک صندلی کنارش خالی بود. بسا سر سلام گفت و اشاره کرد کنار او بنشینم. باین ترتیب بار دیگر من و فیروزه با هم روبه‌رو شدیم. بزبان دیگر دست نیرومندان نوشتت او را سر راه من قرار داد اما من هنوز روی او حساب نمی‌کردم و در بارماش فکر نکرده بودم و قصد و نیتی نداشتم. فقط احساس میکردم او را

لطفاً ورق بزیند

## روانشناسی



# دل‌م‌تنگ است... و نمیدانم چرا؟

این سطور شاید توصیف یک جامعه شناس باشد در مورد دلتنگی. ولی درمان این درد چیست؟

کسی که بمرحله دلتنگی رسیده باشد، شدیداً احساس خستگی و غنطراب... از رختخواب بیرون می‌آید، چون بالاخره باید این کار را انجام دهید، روزی خیلی یکنواخت و گنگ و بی‌معنی سپری می‌شود. چرا فردا باید روز دیگری باشد؟ در همه زبانها برای توصیف «دلتنگی» کلماتی وجود دارد. موضوع اکثر فیلمهای «ژان لوک گودار» سینماگر مشهور فرانسه اینست که: «دل‌م‌تنگ است... و نمیدانم چرا؟». احساس دلتنگی همیشه وجود داشته است، و حالا بطرز عجیبی هگمانی گشته است. این احساس در واقع یک نوع سرماخوردگی روحی است که گاهی تا مرجه «افسردگی» هم پیش می‌رود. مطب روانکوان همیشه پر از بیمارانی است که احساس دلتنگی آنان را به نزد پسرش کشانیده است، و اگر از آنها پرسید که از چه چیزی رنج می‌برند، مسلماً اکثرشان بشما خواهند گفت: «احساس خاصی ندارم، فقط حس می‌کنم که چیزی کسر دارم، نمیدانم چه چیزی؟...» این «کم‌وکسری»، هیچ چیز مشخصی نیست، فقط یک خلاء است، پنچری امید و آرزو است، یک شکست، نیروی جسمی و روحی خود زیاد فشار آورد. در این نوع دلتنگی نیز یک انسان فعال و رهاه جالاک، از یکنواخت بودن زندگی، و رهاه روز مرهاش خسته می‌شود. در اینجاست که باید سعی کند تنخیری در زندگیش بوجود آورد، مثلاً محل اقامتش یا خانه‌اش را تغییر دهد، و اگر خلاتی در زندگی عاطفیش وجود دارد، سعی کند آنرا پر نماید.

## ترس از حوادث نامنتظر...

نوع دوم آن گونه دلتنگی است که در آن شما بطور موقت دچار کمبود انگیزه برای زیستن می‌شوید. در این مورد نیز، نباید به نیروی جسمی و روحی خود زیاد فشار آورد. در این نوع دلتنگی نیز یک انسان فعال و رهاه جالاک، از یکنواخت بودن زندگی، و رهاه روز مرهاش خسته می‌شود. در اینجاست که باید سعی کند تنخیری در زندگیش بوجود آورد، مثلاً محل اقامتش یا خانه‌اش را تغییر دهد، و اگر خلاتی در زندگی عاطفیش وجود دارد، سعی کند آنرا پر نماید.

پیشرفتی می‌گردد، و همین مانع انسان را از دچار کابوس می‌سازد. چرا و چگونه انسان باین مرحله از دلتنگی می‌رسد، در حالیکه دنیا یک سینمای دائمی است و کافی است که در آن نگاه کنیم، تا همیشه از فیلمهای لذت ببریم؟ وقتی انسان احساس دلتنگی می‌کند، توجه خود را روی آنچه کهنه و آشنا است، بیشتر متمرکز می‌سازد، تا آنچه جدید و هیجان‌انگیز است، با ترجیح دادن آنچه شناخته شده است، بر آنچه ناشناخته است، از هر نوع هیجان شدید، و هر نوع حادثه غیر منتظره پیشگیری می‌نماید. این دلتنگی بسیار گونه‌است، یک نوع پنهانده شدن در برابر ترس است.

## اولین مرحله: درمان پذیرش دلتنگی

در تئوری هیچ چیزی سهل‌تر و ساده‌تر از درمان دلتنگی نیست. نه «گسوگن»، نه «شواپتوز» و نه «فریوید» هیچ یک دچار ندارد. اولین مرحله درمان این دلتنگی اینست که شما دلتنگی را مثل یک دعای خیر بپذیرید. برای اقدام گذاردن از یک مرحله دلتنگی گذشت. انسان در زندگی پله به پله کسب تجربه می‌کند و بالغ میشود، و به نظر جامعه شناسان، بلوغ فکری آدمی، هر ده سال یکبار انجام می‌گیرد، و انسان هر مرحله تازه‌ای از این بلوغ میرسد. چرا افسردگی روحی در سالهای بین ۳۵ و ۴۰ سال بیشتر است؟ باین دلیل که انسان در مرحله اول زندگیش برای خود شخصیته می‌سازد و سعی دارد بعضی وظایف را بجا آورد. انجام دادن وظایفی که پدر و مادر و معلم‌تان بشما گفتفاند، ضروری است. در مرحله دوم زندگی، این شانس وجود دارد که انسان از این شخصیت پیش ساخته بسوسیه دیگر شخصیتها، سبقت بگیرد، مقررات تحمیل شده به خویشتر را دوباره بررسی کند، و سعی کند آفتور که می‌خواهد خودش باشد. آغاز نمائیم.

## چرا گاهی دل‌تنگ میشویم؟

## و چگونه میتوان با دل‌تنگی مبارزه کرد؟

یک بحران دلتنگی، ممکن است مرحله قبل از رسیدن باین پیشیش زندگی باشد، و نشانه‌ای از اینکه زمان آن فرا رسیده که در افقهای مختلف شخصیت خود (که تا حال آنها را فراموش کرده بودید) جستجوی بیشتری بکنید.

## دومین مرحله: تجزیه و تحلیل عوامل دلتنگی

دقیقاً چه احساسی دارید؟ دلتنگی یک کوکتیل پیچیده است. اگر بعضی از ترکیبات آنرا تشخیص دهید، تقریباً تا حدی مداوا خواهید. این ترکیبات کدامها هستند؟

۱- خستگی ساده (نسبت به پره‌ای که از

کارم میگیرم، زحمت خیلی بیشتری می‌کنم).

۲- فقدان انگیزه (هرگز هیچ حادثه خوبی برابم رخ نمی‌دهد).

۳- خشم سرد (از بوجود آمدن هر نوع

احساسی در وجود پیشگیری می‌کنم)

۴- اندوه (خیلی غمگینم)

۵- (از اینکه هوس چیزی را بکنم وحشت دارم.)

۶- (دلم نمی‌خواهد هیچ چیزی ببندیشم.)

۷- تناقض (باید «چنین» می‌کردم، ولی

دلم میخواهد «چنان» کنم.)

۸- ابهام و گسنگی (نمیدانم چه می‌خواهم.)

۹- (نمیدانم به کجا میروم. زندگیم هیچ

مفهومی برابم ندارد.)

اگر دلتنگی شما از مرحله اولیه نگذرد، راه

درمان آن، استراحت، تفریح و آرامش است.

به مسافرت بروید. ولی اگر دلتنگی شما به

افسردگی‌های موسمی می‌انجامد، لازم است

که هرچه زودتر در نحوه زندگی خود تجدید

نظر کنید، و جدول ارزشها و معیارهای

زندگی را، دوباره بررسی نمائید.

## سومین مرحله: هیچ کاری انجام ندهید!

هر یک از ما، بمحض اینکه احساس دلتنگی می‌کنیم، سعی داریم کاری انجام دهیم، سفری بکنیم، بیرون برویم، در یک کلاس تازه نام‌نویسی کنیم، یا کار دیگری را آغاز نمائیم.

لطفاً ورق بزیند

# Germaine Monteil

لوازم آرایش مرغوب و بی‌دین

**وسوسه‌های یک زن**  
می‌پندم و مصاحبت با فیروزه را ترجیح میدهم. همه وقت کلاس با هم بودیم. با ماشینها نیز که کار میکردیم با تفاق یک دستگاه را بر میگزیدیم. چون تعداد ماشینها کم بود هر دو نفر یک ماشین میگزفتند و من و او با هم بودیم. همه جا و همه وقت. چندی که گذشت ساعات فراغت را نیز با هم میگذرانیدیم و فیروزه با اتومبیل خود مرا میگردانید و اینطرف و آنطرف میرود.  
دوره کلاس ما چهار ماه بود و این چهار ماه میرفت که تمام شود اما من و فیروزه تازه با هم قاطی شده بودیم. من چون ذاتاً فزول و کنجکاو نیستم نمیخواستم با سئوالهای خویش او را ناراحت کنم لذا هنوز نمیدانستم پدرش کیست و از کدام خانواده است و چه موقعیتی دارد. فقط میدیدم اتومبیل دارد و لباسهای خوب و اکثر دوخت خارجی می‌پوشد. رفتار و طرز تربیت او نیز طوری بود که بیننده میفهمید از خانواده پستی نیست. دختری نظر بلند و گشاده دست بود. غالباً اجازه نمیداد من خرج کنم و هر بار هم که خرجی میکردم سعی داشت بنحوی جبران کند. البته طوری که من نفهمم اما من مراقب همه کارهای او بودم.

دوره کلاس ما چهار ماه بود و این چهار ماه میرفت که تمام شود اما من و فیروزه تازه با هم قاطی شده بودیم. من چون ذاتاً فزول و کنجکاو نیستم نمیخواستم با سئوالهای خویش او را ناراحت کنم لذا هنوز نمیدانستم پدرش کیست و از کدام خانواده است و چه موقعیتی دارد. فقط میدیدم اتومبیل دارد و لباسهای خوب و اکثر دوخت خارجی می‌پوشد. رفتار و طرز تربیت او نیز طوری بود که بیننده میفهمید از خانواده پستی نیست. دختری نظر بلند و گشاده دست بود. غالباً اجازه نمیداد من خرج کنم و هر بار هم که خرجی میکردم سعی داشت بنحوی جبران کند. البته طوری که من نفهمم اما من مراقب همه کارهای او بودم.

دوره کلاس ما چهار ماه بود و این چهار ماه میرفت که تمام شود اما من و فیروزه تازه با هم قاطی شده بودیم. من چون ذاتاً فزول و کنجکاو نیستم نمیخواستم با سئوالهای خویش او را ناراحت کنم لذا هنوز نمیدانستم پدرش کیست و از کدام خانواده است و چه موقعیتی دارد. فقط میدیدم اتومبیل دارد و لباسهای خوب و اکثر دوخت خارجی می‌پوشد. رفتار و طرز تربیت او نیز طوری بود که بیننده میفهمید از خانواده پستی نیست. دختری نظر بلند و گشاده دست بود. غالباً اجازه نمیداد من خرج کنم و هر بار هم که خرجی میکردم سعی داشت بنحوی جبران کند. البته طوری که من نفهمم اما من مراقب همه کارهای او بودم.

**دلم تنگ است... و نمیدانم چرا؟**  
ولی اگر در یک بحران عمیق دلتنگی قرار دارید، باید درست عکس اینکار را انجام دهید، یعنی آرام بگیرید و به صدای درون خود گوش کنید. از این زمان آرامش، باید برای بهتر فکر کردن و بررسی نظریات تازه خود استفاده کنید. فراموش نکنید که «معمولاً از قلب یک خلاء است که یک باروری تازه تراوش می‌کند.» این عقیده بودایی‌هاست. شما مدعی نیستید که می‌توانید کاری بهتر انجام دهید، پس بگذارید که در قعر دلتنگی خود سقوط نمایید و «من گهنگه» خود را غرق سازید. تا یک «من تازه» نمایان گردد.

**مرحله چهارم: واقعاً آرزوی چه چیزی را دارید؟**  
جواب گفتن باین سؤال، تنها نخ هدایت کننده است که می‌تواند شور و شوق تازه‌ای در جان شما بدمد و شما را به مجموعه‌ای از تصاویر، احساسات و خواست‌های پنهانی‌تان برساند.

مسئله اینست که خواست‌ها را از نیازها و رطایف تشخیص دهید و آن قسمت از شخصیت‌تان را که در آن تضادها حکومت می‌کنند و «خواستن» بر «بایستن» غلبه می‌کند، کشف نمائید. وقتی این مسیر درونی را آغاز می‌کنید، مسیر یک طرفه «اخلاق» و گذرگاههای اجباری «وظیفه» را فراموش کنید. به رویاهای خود اجازه خودنمایی دهید، و به صدای آرزوهای خود گوش کنید. حالا از خواستن به نیاز بگذرید. شاید دلتان میخواهد به «هاوایی» سفر کنید، یا نخست وزیر شوید، ولی به هیچ یک از این دو نیازمند نیستید. در طبقه‌بندی خواست‌ها، نیازها در درجه بالاتری قرار دارند، تا آرزوهای کوچک. از یک رویا و آرزوی می‌توانید همیشه صرف

نظر کنید، یا آنرا برای خود نگهدارید، ولی وقتی می‌خواهید نیازهای خود را آشکار سازید، ممکن است با نیازهای اطرافیان، و آنهایی که با شما زندگی می‌کنند، تطبیق ننمایند. مثلاً اگر شما می‌خواهید در خارج از شهر زندگی کنید، شوهرتان فقط در یک آپارتمان طبقه دهم احساس راحتی می‌کند، یا خواست خود و نیازتان چه می‌کنید؟ هر چه نیازهایتان روشن‌تر و آشکارتر می‌شود، به تصمیم‌گیری نزدیکتر می‌شوید. شاید خواست‌های شما، باهم تناقض دارند: مثلاً می‌توانید هم آدم سرکشی باشید، و هم نیاز به استقرار در یک جا داشته باشید. اکثر خواست‌های ما گریز یا هستند، و آنها را نیز باید خوب بررسی کنیم، تا بتوانیم نیازهای اساسی خود را بشناسیم.

غالباً دلتنگی وقتی عارض میشود که بین نیازها و خواست‌های درونی خود درگیر هستیم: «آیا کار درستی کردم که ازدواج کردم؟ یا بهتر بود مجرد می‌ماندم؟ راستی به «او» چه جوابی بدهم؟ پیشنهاد ازدواجش را بپذیرم یا نه؟»

**مرحله پنجم: وارد میدان عمل شوید!**  
خواستن بدون عمل کردن، مسلماً شما را به دلتنگی خواهد کشاند. فقط یک تغییر رفتار می‌تواند اثر شفا بخش روی دلتنگی شما داشته باشد. حالا که در مغز خودتان به افکار تان نظم و ترتیب بخشیده‌اید، آنچه را واقعاً برای شما اهمیت دارد، برگزینید و بقیه را حذف کنید. وقتی همه نیروی فصال و انرژی خود را برای رسیدن به هدفی که حالا دیگر برایتان مشخص است. بکار برید، از نقش قربانی بودن خارج می‌شوید، و نو میدی‌هایتان- که ریشه اصلی دلتنگی شما هستند- به امید تبدیل میشوند. ■



**نسل امروز و نسل ۴۰ سال پیش در یک مورد به هم شباهت دارند... استفاده از ساده‌ترین وسیله دوخت و دوز... نگی**

نگی با صد هانوع دوخت و دوز ★ برای صد هانوع گلدوزی ★ برای دوخت و دوز لطیف‌ترین تا ضخیم‌ترین پارچه ★ برای یک عمر کار، بدون اینکه از مد بیفتد ★ شاهکار صنایع ایتالیا ★ با ۵ سال تضمین و کلاس آموزش مجانی نگی چرخ خیاطی دیروز، امروز، فردا در مدل‌های گوناگون

عرضه در ایران از شرکت نرجس : تلفن ۶۶۴۵۲۵

**نگی** NECCHI







## واژگن از آرایشگاه الیزه به سالن آرایش ویکی انتقال یافت. خیابان نادرشاه نبش تخت طاووس آرایشگاه ویکی تلفن ۸۳۲۹۰۰

### عمل رحم‌برداری!

بقیه از صفحه ۶۲

مشابهتی ندارد و بیمار بدون هیچگونه ناراحتی میتواند این معالجات را بدون ترس از عواقب آن آغاز نماید.

### اثرات جانبی یائسگی چطور میشود؟

شاید از نظری عمل رحم‌برداری را بتوان ایجاد یائسگی مصنوعی در زن نامید. در صورتیکه تخمدانها را بیرون نیاورند، این دو عضو بدون وقفه بکار خود ادامه خواهند داد.

تخمندانهاشان هم برداشته شده، ممکن است برای دست‌یابی به احساسات جنسی قبل از عمل خود احتیاج بیک دوره معالجات هورمونی داشته باشند ولی این معالجات بهیچوجه به معالجات هورمونی که برای عقب انداختن دوران یائسگی تجویز میگرددند و اغلب پزشکان با آن مخالف هستند، ربط و

خانمی که هفته قبل از دوران قاعدگی سینه‌هایش متورم و دردناک میشد، ممکن است بعد از عمل رحم‌برداری نیز این گونه دردها بسراغش بیاید، زیرا تخمدانها هنوز در غیاب رحم و در نتیجه عادت ماهیانه، به فعالیت ادواری خود ادامه میدهند. در چنین افرادی یائسگی پیش‌رس حادث میشود. بنابراین ممکن است تمام حالات یک خانم یائسه که عمل رحم‌برداری روی او انجام شده در او نیز ظاهر شود. حالانی چون گر گرفتن و سرد شدن ناگهانی بدن و یا سردردهای ضعیف و کمی دلهره‌های روانی. در این صورت باید با دکتر معالج مشورت شود. در خاتمه می‌خواهم به این مطلب اشاره کنم که عمل رحم‌برداری را برای خود بزرگ نکنید. آنرا پایان زندگی جنسی، زنانگی،

جوانی و سلامت خود ندانید. از این نکته غافل نباشید که همین عمل ساده جنان هزاران نفر از زنان رادر چهار گوشه جهان از خطر سرطان نجات داده و زندگی عادی سرشار از سلامت، خوشبختی و احساس زنانگی برای آنها به ارمغان آورده است. وقتی خطر سرطان و مرگ ناشی از آن در میان باشد چه بهتر که این خطر را با عمل رحم‌برداری متوقف کرد و به زندگی خود ادامه داد. ■

### پالتو پوست مینک

میرسد. پلیس برای کشف باند به مساعدت شما احتیاج دارد. قرار شده، وقتی «فرد» دوباره با شما تماس گرفت همکاری را با او قبول کنید. منتها به او بگوئید که کلید مغازه را به او نخواهید داد، فقط اجازه خواهید داد که مقداری موم بیاورد، از روی کلید نمونه بردارد و بعد بدهد کلید را برایش بسازند. مساعدت شما با پلیس به همین جا ختم خواهد شد. ترتیب بقیه کارها را خودشان خواهند داد.

صحبت ادامه داشت که تلفن زنگ زد. «کارین» تا گوشی را برداشت صدای کانگستر را شناخت، «فرد» گفت:

«من فکرهایم را کردم. حاضرم علاوه بر پالتو پوست و تأمین جان برادرت یک انگشتر الماس گران قیمت نیز به تو بدهم حالا چه می‌گویی؟»

«من هم موافقم. ولی به شرطی که طوری رفتار کنید که پای من به میان کشیده نشود. ضمناً کلید را هم به شما نخواهم داد ولی اجازه خواهم داد موم بیاورید و از آن نمونه بردارید. البته نه حالا بلکه تنگ غروب و بعد از آنکه کرکره مغازه را پائین کشیدم...»

دوشب بعد «فرد» و اعضای باند تصمیم سرقه از جواهر فروشی را عملی کردند. با کلیدی که داشتند، در بوتیک را باز کردند، داخل شدند، دیوار مشترک بوتیک و جواهر فروشی را شکافتند و سرگرم شکستن در گاو صندوق بودند که ناگهان چراغهای جواهر فروشی روشن شدند و کانگسترها خود را در محاصره پلیس دیدند.

**GALZINE**  
لوازم آرایشی بهداشتی  
برشس گالیتزین  
در تهران  
داستوشمیران  
خیابان پهلوی

### وسوسه‌های یک زن

نشد. یکی از برادرهاش در آلمان زندگی میکند، تصمیم گرفته بره آلمان عمل بکنه اما دائیتم از من خواست که من اونو ببرم و بر گردونم چون زیون نصیودنه و زن با عرضهای هم نیست که بتونه گلیم خودشو از آب بیرون بکشه.

«پس چرا دیشب بمن نگفتی  
- کار بانگ چی میشه؟  
- سرخصی طلب داشتم... یکماه مرخصی گرفتم.  
- پس چرا دیشب بمن نگفتی  
- باور نمیکنی که همه اینکارها را همین امروز صبح تا حالا انجام دادم...»

میخواستیم روز موعود بفرودم گاه بروم اما خودش راضی نشد. همانجا باهمم خداحافظی کردیم و فیروزه دوروز بعد با دستپاچگی زن دانی‌اش را برداشت و با خود به آلمان برد. این حادثه بنفع طلعت و وسوسه‌چی و اغواگر تمام شد زیرا دیگر فیروزه نبود که من عروسش خود را با او بگذرتم و در نتیجه از بانک مستقیماً بخانه میرفتم و به او فرصت میدادم که ذره‌ذره سرا از پای درآورد و به تسلیم وادار... طلعت تقریباً موفق شده، نیروی پایداری مرا از بین برده بود با این وجود از اینکه باز هم مقاومت نشان میدادم لذت

بخوریم.  
«کارین» که از خدا می‌خواست قبول کرد و در عین حال گفت:  
- راستی دکتر «آرنولد» پریروز بلوز خواهرتان را جا گذاشته بودید تقصیر من است چون بقدری مزاحمتان شدم که فراموش کردید آن را با خود ببرید. اگر یک دقیقه تأمل بفرمائید آن را برایتان خواهم بیچید.

دکتر «آرنولد» با تبسمی شیطنان‌آمیز گفت:  
- بیچید اما نه برای من بلکه برای خودتان.  
«کارین» سربلند کرد و با تعجب پرسید:

«برای خودم؟»  
- بله. مثل اینکه توضیحی را به شما بدهکارم. حقیقت آنکه من بلوز را برای رفیق‌م «سوزان» خریده بودم. روزی که شما بلوز را آوردید «سوزان» نزد من بود. ولی وقتی شنید که من از زیبایی شما تعریف کردم، عصبانی شد، با من مشاجره کرد، قهر کرد و رفت. من هم مانع رفتنش نشدم چون طی همان چند دقیقه‌ای که شما را دیدم مهرتان در دلم جا گرفته بود. از این رو پس آوردن بلوز به عذر یک نمره گشاد بودن نیز در واقع بهانه‌ای برای تجدید ملاقات با شما بود.  
«کارین» چشم‌ها را با ناباوری هم گذاشت و در دل گفت:  
- خدایا خواب نمی‌بینم؟  
دکتر «آرنولد» گفت:

«غروب، چند دقیقه قبل از تعطیل شدن بوتیک دنبال شما خواهم آمد. ولی بشرطی که بمن قولی بدهید.  
- باز هم قول؟  
- بله. قول این که بلوز را امشب بپوشید. چون امشب شب مهمی خواهد شد. چون که می‌خواهم نامزدیمان را جشن بگیریم. پس طبیعی است که باید هر دو شیک بپوشیم. ■»

این را گفت و خود را میان بازوان من افکند. بازوانی که بطور اتوماتیک باز شد، گویی مغز او بجای من باعصابم فرمان میداد. بهرحال وقتی او میان بازوان من قرار گرفت دیگر نفهمیدم چه شد و چه گذشت. موقمی بخود آمدم که در میزدند. هردو گناه‌آلود و خسته و شرمند از حادثه‌ای که اتفاق افتاده بود جستم. او به اطاق خودشان دوید و من نیز دستی به سرو وضع خود کشیدم و در را گشودم. مادرم بود. چشمش که بمن افتاد پرسید:  
- تنهائی؟  
با خونسردی گفتم:  
- الان اومدم... سه دقیقه همیشه...

میردم تا اینکه آنروز... آنروز وقتی بخانه رسیدم زنگ زد. یک دقیقه بیشتر طول کشید تا در باز شد. چون خانه ما جنوبی است ناچار باید قبلاً از حیاط خلوت گذشت. منم حیاط خلوت را پیمودم و همینکه به در حال رسیدم در باز شد و دیدم طلعت با یک زیرپیراهن رکاکی سیاه در آستانه در ایستاده. من یکه خوردم نفهمیدم کسی در خانه نیست. خواستم برگردم که ناگاه او بازویم را گرفت و بدرون کشید و بسرعت با پای خود در را بست و گفت:  
- موش‌گربه بازی کافیه. مدتی است که تو را دوست دارم چرا مسورتیج میدی...  
میخواستیم روز موعود بفرودم گاه بروم اما خودش راضی نشد. همانجا باهمم خداحافظی کردیم و فیروزه دوروز بعد با دستپاچگی زن دانی‌اش را برداشت و با خود به آلمان برد. این حادثه بنفع طلعت و وسوسه‌چی و اغواگر تمام شد زیرا دیگر فیروزه نبود که من عروسش خود را با او بگذرتم و در نتیجه از بانک مستقیماً بخانه میرفتم و به او فرصت میدادم که ذره‌ذره سرا از پای درآورد و به تسلیم وادار... طلعت تقریباً موفق شده، نیروی پایداری مرا از بین برده بود با این وجود از اینکه باز هم مقاومت نشان میدادم لذت

### جاذبه‌های ایده‌آل - در فصل ایده‌آل - با قیمت‌های ایده‌آل

**اقامت در هتل‌های درجه یک**  
با صبحانه و سایر سرویس‌های توریستی

نیس	پاریس	نیویورک
بارسلون	لندن	آبشار نیانکارا
مادرید	مادرید	دکانادا
کاپری	کاپری	سانت‌پترزبورگ
سورنتو	سورنتو	لوس آنجلس
پاریس	پاریس	مایدود
لندن	لندن	لاس وگاس
		سامنی
		داشگتن

۷۹۵۰ تومان   ۸۹۹۰ تومان   ۹۴۵۰ تومان   ۱۴۴۵۰ تومان

**پنجشنبه‌ها چهارشنبه‌ها یکشنبه‌ها شنبه‌ها**

**تور ایده‌آل**

برای رزرو جا به  
ایتال اکسپرس خیابان شاهرضا  
شماره ۹۲۴ ساختمان **آلتالیا**  
مراجعه فرمائید.

ساعت کار یکسره از ۸/۵ تا ۵ بعدازظهر  
پنجشنبه‌ها از ۸/۵ تا ۲ بعد از ظهر

از تهران و شهرستانها همه میتوانند جای خود را با تلفن‌های  
۳۷۴۱۳۱  
۳۷۴۱۳۲  
۳۷۴۱۳۳  
۳۷۴۱۳۴  
۳۷۴۱۳۵

رزرو نمایند.  
جزئیات برنامه تورها همان روز با پست ارسال میشود

**تابستان فصل دریاست**  
**اگر چاقی شما علت طبی ندارد**  
فقط همان قسمت از اندام خود را که میخواهید لاغر کنید

**باصابون، زل و لوسیون**  
**اگزینول**  
چاقی زبرچانه، شکم، اطراف باسن، ران و ساق‌ها را سریع از بین ببرید

**داستوشمیران،**  
**فصل آئینه دراک استور تخت جمشید**  
فروش در:  
**کلید دراک استور هاو دار و خانه‌های کشور**













مادر عزیز  
**میلک سرآل**  
غذای جدید  
میلوپای آلمان

**هم غذاست هم شیر**  
برای رشد طبیعی کودک از ۴ ماهگی کافیست که در آب جوشیده حل کنید کودک شما طعم آنرا می‌پسند

مادر عزیز  
میلک سرآل  
غذای جدید  
میلوپای آلمان

مادر عزیز  
میلک سرآل  
غذای جدید  
میلوپای آلمان

**مستقیم از پاریس**  
شیک‌ترین لباس‌های فصل پاریسی را در آخرین مد روز اروپا برای شما فراهم نمودیم  
بلوار الیزابت کاخ شمالی نرسیده به خیابان زرتشت کوچه نعیم پلاک ۴۴ طبقه اول از ساعت ۹ صبح تا ۸ شب یکسره

**تهران است و یک شمیران بیلاقی**  
شمیران است و یک رستوران دانسینگ خانوادگی  
**باربکیو**  
باربکیوست و یک تراس زیبا، باصفا و پراز نل  
براس باربکیوست و رقص و موسیقی در آنجا  
پس همین اسشب صرف شام توأم با موسیقی و رقص  
در هوای آزاد و صفا تراس باربکیو  
جایان پهلوی نرسیده به شمیران — ایستگاه پسیان

خیلی خوب به خاطر دارم، ابتدا احساس کردم چیزی در درون بدنم فروریخت و آن چنان ضعیفی بوجودم مستولی شد که نقش زمین شدم بعد هرچه در اطرافم قرار داشت رنگ باختند و به تدریج محو شدند و هم زمان با آن صدائی به گوشم رسید که نوع آن را براستی نمیتوانم توضیح بدهم. یک چیزی شبیه به صدای طبل و یا زنگ اخبار بود هرقدر صدائی که در این دنیا با آن‌ها سر می‌کردم که به سمت بخصوصی درحال حرکت هستم پس از شاید هفت‌هشت ثانیه همهجا به تدریج دوباره روشن شد، یک روشنائی مطلق و بدون منبع همهجا را گرفت. همهجا نور بود و این نور بهیچ‌وجه چشم را خیره نمی‌کرد و اصلاً معلوم نبود که منشأ آن کجاست. یک نور سفید و طلائی که براستی زنیاً بود در آن وجود خیلی‌ها را احساس می‌کردم اما خودشان را نمی‌دیدم کما این‌که خودم را هم نمی‌دیدم اما عجیبتر این که این حالت را غیرمعمولی تلقی نمی‌کردم. یک خانم انگلیسی هم که تا چندقدیمی مرگ رفته و بازگشته سرگذشت خود را چنین تعریف کرده است:

یکباره احساس کردم که حال بی‌وزنی پیدا کرده و در فضا شناور شدم سپس از محلی که شبیه به یک تونل تاریک و طولانی بود عبور کردم و در انتهای آن به محلی رسیدم که غرق در روشنائی بود، افرادی که دیده نمی‌شدند به من نزدیک شدند و با من حرف زدند صدای والدینم و پسر بزرگم را بخوبی تشخیص می‌دادم.

**آثار مرگ یکسان است**

نویسنده کتاب فقط از تجربیات شخصی افراد بحث نمی‌کند، بلکه در عین حال نشان می‌دهد که با وجود تعدد شهود، و تنوع حوادثی که آنان را تا آستانه مرگ برده‌اند، در تعاریف و سخنان آنان، جنبه‌های هذیان است یا واقعیت؟

موردی که نویسنده در کتاب خود شرح داده سروصدای زیادی در جهان برانگیخته است، و بعضی‌ها این موارد را دلایلی برای وجود زندگی بعد از مرگ میدانند. اما همچنانکه خود نویسنده می‌گوید، چنین برداشتی از کتاب وی سوءتفاهمی بیش نیست بلکه تنها دلیل این است که، پس از مرگ جسمانی خود، به نوعی زندگی روحانی میرسیم. او معتقد است که اعترافات محتضران، و حتی اعترافات کسانی که بظاهر مرده بودند، اما زنده مانده و دوباره به زندگی بازگشته‌اند تقریباً یکسان است، و از یک چشمه آب می‌خورند. البته آن کسانی که آن یک گام مانده به مرگ را نیز برداشته‌اند، و دیگر برنگشته‌اند هیچ شهادتی در دست ندارند. حداکثر فایده این کتاب اینست که کسانی که به مرگ نزدیک شده‌اند، ولی دوباره به زندگی بازگشته‌اند توانستند تجربه عجیب خود را در اختیار ما بگذارند. به همین جهت نویسنده کتاب گزارش‌هایی را که در کتاب خود آورده است مدارک واقعی و انکارناپذیری از «مرزهای مرگ» میداند. در بیمارستان «دوسلدرف» مرد میان‌سالی که دچار سکته قلبی شده بود نیز چنین گفت: من همه چیز را خوب به خاطر دارم،

**تدریس خصوصی ابتدائی**  
راهنمائی نظری و انگلیسی با اعزام دبیر  
در منزل شما تلفن ۸۲۲۹۸۲

**مردگانی که زنده شده‌اند!**  
بقیه از صفحه ۵۹

مرگ را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار دادند. امسال هم در فرانسه «سال زندگی پس از مرگ» بود چرا که باز هم در عرض یکسال دهها کتاب در باره این مسئله چاپ شده است. یکی از این کتابها عجیبتر و خوارند نیز از همه است. در این کتاب خطرات و احساسات کسانی شرح داده شده که مرگ را از نزدیک دیده‌اند. ولی از یک قدمی آن بازگشته‌اند. در این گزارش به برخی از این خاطرات اشاره میشود.

مردی در حال احتضار است. در لحظه‌ای که به او ضعف جسمانی میرسد، میشنود که دکتر به اطرافیان می‌گوید، «او دیگر مرده است خدا رحمتش کند»، در همین لحظات مرد احساس می‌کند که صداهائی گنگ و نامفهوم را میشنود، صداهائی مثل سوت در گوشهایش طنین می‌افکند. در عین حال احساس می‌کند که ناگهان درون سوتنل و دالان تنگ و تاریکی می‌افتد. بعد ناگهان حس می‌کند که از جشمش بیرون می‌آید، اما هنوز هم در همان اتاق است و جسم و بدن خودش را در چند قدمی خود می‌بیند؛ درست مثل تماشاگری که بیگانهای را می‌نگرد. او این رستاخیز را با ناگهانی وحشتزده نظاره می‌کند و سخت تکان خورده است. بعد از مدتی دوباره به خود می‌آید و بدین وضع حیرت‌انگیز خود می‌نگرد.

مردی در حال احتضار است. در لحظه‌ای که به او ضعف جسمانی میرسد، میشنود که دکتر به اطرافیان می‌گوید، «او دیگر مرده است خدا رحمتش کند»، در همین لحظات مرد احساس می‌کند که صداهائی گنگ و نامفهوم را میشنود، صداهائی مثل سوت در گوشهایش طنین می‌افکند. در عین حال احساس می‌کند که ناگهان درون سوتنل و دالان تنگ و تاریکی می‌افتد. بعد ناگهان حس می‌کند که از جشمش بیرون می‌آید، اما هنوز هم در همان اتاق است و جسم و بدن خودش را در چند قدمی خود می‌بیند؛ درست مثل تماشاگری که بیگانهای را می‌نگرد. او این رستاخیز را با ناگهانی وحشتزده نظاره می‌کند و سخت تکان خورده است. بعد از مدتی دوباره به خود می‌آید و بدین وضع حیرت‌انگیز خود می‌نگرد.

**زیبائی در آشپزخانه**  
بقیه از صفحه ۲۹

جعفری را مخلوط کرده روی صورت بمالید و جعفری قیقه قیقه شده را رویش بپاشید.

۴- ماسک موز برای پوست‌های خشک  
نصف یک موز را له کرده بادوقاشق غذاخوری خامه و همین مقدار شیر خوب هم بزیند. ماده سفتی را که بدست می‌آید بصورت بمالید. نصفه دیگر موز را قاچ قاچ کرده روی ماسک بچینید. بعد آنقدر صبر کنید تا ماسک خشک شود.

۵- ماسک خمیر نان برای مسدود کردن منافذ باز پوست  
مقداری خمیر نانواپی را با کمی آب ولرم مخلوط کرده و بعد خمیر را با قلم مو روی صورت بمالید و آنقدر صبر کنید تا خمیر خشک شود. خمیر خشکیده را با دست تکه تکه از جا بکنید و صورت را با آب ولرم بشویند.

۶- ماسک تخم کتانی برای یک قاشق غذاخوری تخم کتان را در مایه آب جوش ریخته مدت یکساعت روی آتش بپزید و بعد ماده بدست آمده را روی صورت بمالید و بیست دقیقه صبر کنید تا موثر واقع شود. ■

موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ	موضوع	تاریخ
دانشگاه	۱۳۸۲/۳	کلاس	۱۳۸۲/۳	آموزش	۱۳۸۲/۳	تعمیر	۱۳۸۲/۳	فروش	۱۳۸۲/۳	بازسازی	۱۳۸۲/۳	تعمیرات	۱۳۸۲/۳	بازسازی	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳
پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پیمان	۱۳۸۲/۳	پ							

# بنگلادش سرزمین نی و حصیر

(بامبو) مازیبائی های طبیعت را با عرضه این محصول به خانه شما میآوریم.

توصیه میکنیم قبل از بازدید از محصولات این نمایشگاه از محصولات مشابه دیدن کنید.

## شرکت ایران بنگلادش

نمایشگاه شماره ۱۰ - خیابان فرح شمالی نرسیده به تخت طاوس کوی فرحناز پلاک ۴۷ تلفن ۸۵۹۲۰۳

نمایشگاه شماره ۲ - جاده قدیم شمیران نرسیده به پل رومی جنب کاباره ساقی پلاک ۱۹۳۰ تلفن ۲۶۱۹۹۷

نمایشگاه شماره ۳ - شرکت شیفیل خیابان پهلوی بالاتر از میدان ونک خیابان کوشیار شماره ۳۳ تلفن ۶۸۰۳۷۲

از شهرستانها نماینده فعال میپذیریم



# مردگانی که زنده شده اند!

سرچشمه میگردد و یا اینکه در مورد همه آدمها یگسان است. آنها در بررسی روایاتی که از زبان بعضی از آمریکائیا و عددهای از هندیها شنیده بودند، بدین نتیجه رسیدند که مهمترین عامل مشترک که در تمام این روایات دیده میشود، ظهور یک چیز انسانی و نورانی در لحظه آغاز مرگ است. دکتر «اوریس» و دکتر «هارالدسون» در دنباله بررسیهای خود خواستند بدانند که آیا دلیل این توهمات درباره زندگی پس از مرگ، از ضعف شدیدی است که با نزدیک شدن مرگ به مغز آدمی استیلا مییابد و یا اینکه این توهمات ناشی از عواملی است که در حین زندگی در بدن انسان رخ میدهد. پس از آنکه این موضوع را بررسی کردند، متوجه شدند که در حین زندگی، بدن انسان دائماً در حال تغییر است و این تغییرات ناشی از فرآیندهای طبیعی است. آنها متوجه شدند که در حین زندگی، بدن انسان دائماً در حال تغییر است و این تغییرات ناشی از فرآیندهای طبیعی است. آنها متوجه شدند که در حین زندگی، بدن انسان دائماً در حال تغییر است و این تغییرات ناشی از فرآیندهای طبیعی است.

سالها پیش مرده بودند در مقابل خود ظاهر دیدم. از هر چهار بیمار، سه نفرشان می گفتند که بعد از مرگ خود یک چهره مذهبی و روحانی یا چهره یکی از عزیزان در گذشته خود را دیده اند که به سوی آنها می آید تا آنان را به جهان دیگر ببرد - بیشتر این اشخاص می گفتند که هنگام نزدیک شدن مرگ احساس آرامش و شادی و خلسه میکردند، و حال آنکه بیمارانی که تحت تأثیر عوامل طبی هذیان آور (مواد مخدر - تب شدید - آسیبهای مغزی) قرار می گیرند در هذیانهای خود بیشتر احساس وحشت می کنند و حتی کمک می طلبند.

توضیحاتی که راویان این داستانها از زندگی خود پس از مرگ میکردند، با سطح فرهنگ و سواد آنها ارتباط نزدیکی داشت. آمریکائیا می گفتند که بعد از مرگ خود و جدا شدن روح از بدن، دوستان و عزیزان خود را دیده اند، اما هندیها می گفتند که چهره روحانیان را دیده اند. در واقع این اعتقادات مذهبی راویان بود که هویت چهره های دیده شده بعد از مرگ را تصور میکرد. هیچ مسیحی نمی گفت که یک خدای هندی را دیده و هیچ هندی هم ادعا نمیکرد که بعد از مرگ چهره مسیح را دیده است. آنچه تا اینجا گفتیم نشان میدهد که کسانی که به مرگ نزدیک میشوند نصف بیماران هم وقتی از زندگی خود پس از مرگ و جدانشدن روح از بدنشان حکایت میکردند، کاملاً آگاه و باهوش بودند.

را بشنود!! خلاصه سه ساعت بعد از اعلام رسمی مرگ این زن روح او دوباره به جسمش بازگشته بود و این زن ۱۸ ماه دیگر نیز زنده ماند.

بعد از این تجربه تحقیق خانم دکتر «راس» با صدها نفر دیگر که پزشکان رسماً مرگ آنها را تأیید کرده بودند اما همزمان زنده مانده بودند مصاحبه های مفصلی به عمل آورد. با آنکه خانم دکتر «راس» جدا و مستقل از دکترهای دیگر درباره زندگی پس از مرگ تحقیق میکرد اما او هم بعد از نه سال بررسی و تحقیق به همان نتایجی رسید که دکترهای دیگر رسیده بودند یعنی بالاخره معلوم شد کسانی که تا یک قدمی مرگ میروند اول احساس می کنند که روحشان از بدنشان خارج شده و بعد حالت شاد و خلسه و آرامش خاصی پیدا می کنند و سپس به سوی یک نور کشیده میشوند و کسی را (معمولاً یک عزیز از دسترفته را) می بینند که بسوی آنان می آید و کمکشان می کند که از زندگی خاکی به سوی مرگ یا زندگی عالی بروند.

خانم «راس» از بررسی های نه ساله خود چنین نتیجه میگردد که «بعد از مرگ، ما جسم خود را پشت سر میگذاریم و با روح خود به سوی نوعی دیگر از زندگی میرویم. این زندگی دیگر چگونه است؟

نمی داند! «آرتور - کوستلر» نویسنده و متفکر مشهور معاصر با تکیه بر پیشرفت های اخیر دانش فیزیک نظریه خانم دکتر «راس» را تأیید می کند و البته مخالفان این عقیده کم نیستند.

### مرگ چیست؟

یکی از علل اصلی این اختلاف آراء درباره مرگ و اسرار زندگی پس از مرگ، پیچیده و مبهم بودن خود کلمه «مرگ» است. در واقع از نظر علمی، ما ناگهان نمی میریم. زندگی انسان، در یک لحظه معین به پایان نمیرسد، و اساساً تا حال از نظر علمی تعریف جامعی برای «مرگ» بدست نیامده است. آنچه ما آنرا «مرگ» مینامیم در واقع سلسله و مجموعه ای از برخی حوادث بیولوژیک است. همه اعضای بدن ما و همه یاخته های که بدن ما را تشکیل میدهند در «یک لحظه» معین نمیرند و راه راه علمی برای این مسئله یعنی تعریف علمی مرگ اینستکه یک یا دو عضو بدن را در نظر بگیریم که کار کردن با کار نکردن آنها، فاصله میان مرگ و زندگی را مشخص میسازد. این دو عضو عبارتند از قلب و مغز. قلب ممکن است مدتها بعد از مرگ مغز انسان همچنان به تپش ضعیف خود ادامه دهد، و حال آنکه عکس قضیه صادق نیست وقتی قلب از تپش افتاد خون به مغز نمیرسد، و چون مغز به خون احتیاج دارد تا اکسیژن را به آن برساند با توقف قلب مغز نیز سه دقیقه بعد از کار می ایستد. معمولاً اگر قلب کسی پنج دقیقه از تپش باز ماند شخص میمیرد، اما چند دقیقه طول میکشد تا مغز او هم در اثر نرسیدن خون و اکسیژن بمیرد. این فواصل کوتاه زمانی که در طی آنها قلب از کار ایستاده و حال آنکه مغز هنوز زنده است، احتمالاً همان لحظاتی هستند که شخص تجربه پیش از مرگ کامل را می آید.

خلا اگر در این فاصله کوتاه قلب دوباره بکار افتاد، بعضی از بیماران نه تنها نمی میرند بلکه کاملاً بهبود می یابند. بعضی ها هم زنده میمانند اما بخشی از مغزشان از کار می افتد. بعد از مرگ مغز هنوز کار می کند که بعد از مرگ مغز هنوز کار می کند که بعد از مرگ مغز هنوز کار می کند که بعد از مرگ مغز هنوز کار می کند. بگویند که از وقتی دکتر مرگ آنان را رسماً

### «همسر سابق»

بقیه از صفحه ۴۹

توضیح بدهند که با نقره جات این خانه چه کرده اند. اشیاء نقره ای که بیشترین قیمت را در میان اثاثیه خانه داشته است. آئین رنگ به رنگ شد: - آنها را من به خواهرم قرض دادم. میهمانی داشت. خوب؟ مگر چطور شده؟ در چنین روزی دیگر درباره زندگی پس از مرگ تحقیق میکرد اما او هم بعد از نه سال بررسی و تحقیق به همان نتایجی رسید که دکترهای دیگر رسیده بودند یعنی بالاخره معلوم شد کسانی که تا یک قدمی مرگ میروند اول احساس می کنند که روحشان از بدنشان خارج شده و بعد حالت شاد و خلسه و آرامش خاصی پیدا می کنند و سپس به سوی یک نور کشیده میشوند و کسی را (معمولاً یک عزیز از دسترفته را) می بینند که بسوی آنان می آید و کمکشان می کند که از زندگی خاکی به سوی مرگ یا زندگی عالی بروند.

خانم «راس» از بررسی های نه ساله خود چنین نتیجه میگردد که «بعد از مرگ، ما جسم خود را پشت سر میگذاریم و با روح خود به سوی نوعی دیگر از زندگی میرویم. این زندگی دیگر چگونه است؟ نمی داند! «آرتور - کوستلر» نویسنده و متفکر مشهور معاصر با تکیه بر پیشرفت های اخیر دانش فیزیک نظریه خانم دکتر «راس» را تأیید می کند و البته مخالفان این عقیده کم نیستند.

یکی از علل اصلی این اختلاف آراء درباره مرگ و اسرار زندگی پس از مرگ، پیچیده و مبهم بودن خود کلمه «مرگ» است. در واقع از نظر علمی، ما ناگهان نمی میریم. زندگی انسان، در یک لحظه معین به پایان نمیرسد، و اساساً تا حال از نظر علمی تعریف جامعی برای «مرگ» بدست نیامده است. آنچه ما آنرا «مرگ» مینامیم در واقع سلسله و مجموعه ای از برخی حوادث بیولوژیک است. همه اعضای بدن ما و همه یاخته های که بدن ما را تشکیل میدهند در «یک لحظه» معین نمیرند و راه راه علمی برای این مسئله یعنی تعریف علمی مرگ اینستکه یک یا دو عضو بدن را در نظر بگیریم که کار کردن با کار نکردن آنها، فاصله میان مرگ و زندگی را مشخص میسازد. این دو عضو عبارتند از قلب و مغز. قلب ممکن است مدتها بعد از مرگ مغز انسان همچنان به تپش ضعیف خود ادامه دهد، و حال آنکه عکس قضیه صادق نیست وقتی قلب از تپش افتاد خون به مغز نمیرسد، و چون مغز به خون احتیاج دارد تا اکسیژن را به آن برساند با توقف قلب مغز نیز سه دقیقه بعد از کار می ایستد. معمولاً اگر قلب کسی پنج دقیقه از تپش باز ماند شخص میمیرد، اما چند دقیقه طول میکشد تا مغز او هم در اثر نرسیدن خون و اکسیژن بمیرد. این فواصل کوتاه زمانی که در طی آنها قلب از کار ایستاده و حال آنکه مغز هنوز زنده است، احتمالاً همان لحظاتی هستند که شخص تجربه پیش از مرگ کامل را می آید.

اعلام کرد تا لحظه ای که قلب دوباره به کار افتاده بر آنها چه گذشته است. شکانان می پندارند که این حالات غیرعادی و مرموز چیزی نیستند جز هذیانهای در قبال مرگ. شاید که این حالات نشانه های هستند از جسمی که آگاهی خود را از دست داده و نزدیکی مرگ را احساس می کند. و شاید هم این حالات در اثر توقف قلب و نرسیدن اکسیژن به مغز بوجود می آیند. در هر حال دانشمندان هنوز هم سالها باید بکوشند تا مسئله زندگی بعد از مرگ، بازگشت روح به بدن، یا زندگی مستقل روح را حل کنند. فعلاً برای این پرسش های حیرت انگیز هیچگونه جواب قطعی وجود ندارد.

ناتمام

# این معجزه گرا امتحان کنید



## مایع سیپکس: سفید کننده و ضد عفونی کننده جهت لباسهای سفید، ملافه، لباس زیر، بشقابها، لیوان، و در مصارف تصفیه استخر شنا، تمیزی حمام، وان، دستشوئی و توالت.

### صرف سیپکس در توالت باعث میشود که حشرات موذی از قبیل سوسک ریشه کن شده و محیط را عاری از میکرب مینماید.

### محصولی ممتاز از شرکت تولیدی و شیمیائی پاک شو

۸۲۶۰۸۴  
۸۳۹۴۷۲  
۸۲۰۴۶۶

ریخته بود که در واقع سرویس عروسی آنها بود. گلپاس نگاه میکرد و باخود میگفت: این آخرین مشروبی بود که با یکدیگر در این گلیساهای بلورین میخورند. لطفاً ورق بزنید

# تورمشهد هتل های تور دریا هتل های خزر تورهمدان هتل بو علی

باتورهای موسستانگ تور ازمشهد مقدس و سواحل زیبای دریای خزر وغار معروف علی صدر (همدان) بازدید واز تعطیلات خود لذت ببرید.

**موسستانگ تور:** رزرو آژانس هواپیمائی امیرخیابان امیرآباد جنوبی پائین تر از بلوار پلاک ۱۸۲ تلفن ۹۲۱۲۸۸-۹۳۵۶۱۸  
صبح الی ۵ بعد از ظهر

# موبه موبخوانید وپوپینگ را اششال

بشما اعتماد بنفس میدهد.

آخرین متذکف شده در آمریکا برای ترمیم موبدون احتیاج به قالب گیری سر Hair Extension . Hair Weaving نام دارد. ویوپینگ راشل اولین و تنها موسسه است در ایران که با استفاده از این روش وبافتن مستقیم (مو، به مو) به ناراحتیهای ناشی از ریزش موطاسی سرپایان داده است. درروش ویوپینگ راشل شستن، خشک کردن و شانه زدن موبطور طبیعی انجام میگردد. با استفاده از متد امریکائی ویوپینگ راشل دیگر بدارو و معالجات غیر موثر نیازی نیست.

اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران  
پهلوی جنب سینما آتلانتیک تلفن ۸۹۸۴۲۳

W<sup>©</sup>aving Rashedel  
ویوپینگ راششال



# گردو خاک و آلودگی هوا باعث پیری زودرس پوست می باشد

## شیرزیبائی بانود کتر مایل علاوه بر پاک کردن به پوست چهره طراوت و شادابی میبخشد

### مرکز بخش: انستیتو زیبایی بانو دکتر مایل ۸۲۹۷۳۷-۸۲۹۸۴۱ فروش کلیه داروخانه های معتبر و دراک استور تخت جمشید

**«همسر سابق»**  
پرسیده بود. «آلین» گفت: بیرون بگذاری و گرنه درعرض ششماه سبت تا از این کوچولوها خواهی داشت. «گی» با اعتراض گفت:

بچهها میان من و لوتی قسمت شود. روزی که بمدرسه خواهند رفت روزدوم سپتامبر است. نصف تعطیلات تابستانی را که حساب کنیم میشود ۳۱+۳۱+۴ که جمع آن میشود ۷۶ و بخش بر دو که بکنیم میشود سیوهشت روز. «لوتی» میل داشت که از اول اوت بچهها را داشته باشد. و یکم بمن گفت که او در «کوبیلو» خانهای اجاره کرده است. لابد تاحالا رای دادگاه را هم گرفته است. خلاصه نمیدانی که چه زندگی سرد گرمی است. همه پریشان و ناراحت هستیم. توفکر میکنی که این سرد گرمیها تمام خواهد شد؟.....

آسوده از اینکه نتوانسته بود بدین ترتیب کمی درد دل کند، از جابرخواست میبایست سری به بچهها بکشد و ببیند که درچهحالتند و «آگات» کجا رفته است.....  
«آلین» بی سروصدا بسوی اتاق «آگات» رفت. «آگات» دراتاقش را بسته بود و روی تخت خواب نشسته بود. «آلین» از خود میپرسید که آیا دخترکش سرگرم کاری بود که بدین او انرا پنهان کرد؟ «گی» دراتاقش را بازگذاشته بود و داشت با آدمکهایش بازی میکرد: پدر، مادر- پنج تا کوچولو- قفس پلاستیکی

## رؤیاهای جوانی

بقیه از صفحه ۶۵

«نیکلاس» حدس زده بود که او از روی عمد سعی میکند آخرین نفر باشد؟ آیا اصلا باین مسئله اهمیت میداد؟ «مارتا» وقتی بطرف درخروجی میرفت عمدا از کنار میز او گذشت باین امید که با بلیندنی از طرف او تمام تعطیل آخر هفته را خوش باشد همین طور هم شد و حتی چیزی بیشتر از یک لیخنند. شاید کسی درخانه بتواند برای حل کردن مسئلهها بشما کمک کند ماما یا شاید بابا

«مارتا» بدون لحظه تامل گفت: «پدرم سال پیش فوت کرد. از این بابت خیلی متاسفم. شاید ماما بتواند کمک کند. - نه فکرش را هم نکنید. خودم یک کاری خواهم کرد. ماما وقتی از سر کار برمیگردد آنقدر خسته است که حتی حاضر نیست کلمهای با من یا کسی دیگر حرف بزند چه ببرد باینکه مسئله هایم را حل کند. - باز هم متاسفم که نمیتوانم دراین مورد کمکی بکنم. - نه اصلا اشکالی ندارد. همه مردم که کامل نیستند، خوب شما چون از ریاضیات بدتان میاید بان اهمیتیه نداده اید. بهرحال این نظر منست اگر چه بچهها اغلب به آنچه میگویم میخندند و مرا مسخره میکنند. به حرف مردم توجهی نکن. سعی کن خودت باشی و بدون ترس از داوری دیگران هرچه فکر میکنی به زبان بیاور به آنچه به نظرت درست میاید عمل کن

کار «لوتی» را یک بیماری نام گذاشت. این بیماری پس از بیست سال به او رو کرده بود، پس نمیتوانست به پسر سرایت کند. شاید هم «لئون» پسری بود که همه چیز را از همه کس پنهان میکرد. اصلا «آلین» چرا آنهمه میل داشت که بداند فرزندان نسبت به جنس مخالف چگونه فکر میکنند؟

کار «لوتی» را یک بیماری نام گذاشت. این بیماری پس از بیست سال به او رو کرده بود، پس نمیتوانست به پسر سرایت کند. شاید هم «لئون» پسری بود که همه چیز را از همه کس پنهان میکرد. اصلا «آلین» چرا آنهمه میل داشت که بداند فرزندان نسبت به جنس مخالف چگونه فکر میکنند؟

کار «لوتی» را یک بیماری نام گذاشت. این بیماری پس از بیست سال به او رو کرده بود، پس نمیتوانست به پسر سرایت کند. شاید هم «لئون» پسری بود که همه چیز را از همه کس پنهان میکرد. اصلا «آلین» چرا آنهمه میل داشت که بداند فرزندان نسبت به جنس مخالف چگونه فکر میکنند؟

تمام بدنش را در میان گرفت. پس او فقط تا آخر آن هفته در مدرسه خواهد بود. تا همین مدت کوتاه او آنقدر از وجود «نیکلاس» برایان» در کتابخانه شاد و خوشحال بود که هرگز حتی به خاطرش هم غمگین نبود که ممکن است روزی خانم «پیرس» دوباره به سر کارش برگردد. ولی بزودی او مشخص تمام میشد و وقتی بالاخره بعد از پایان آخرین ساعت درس بعد از ظهر به کتابخانه رفت و او را با آن قامت بلند و هیكل متناسب در کنار میز خودش ایستاده دید، قلبش از شادی فروریخت. او هم سرش را بلند کرد و لیخنند زد و گفت:

- سلام «مارتا» باز هم اگر یادم نرفته باشد امروز عصر نوبت «شکسپیر» است. «مارتا» صورت سرافروختماش را از او پنهان کرد و با سر جواب مثبت داد.

تمام آن هفته را با افکار درهم و برهمش سپری کرد. او از صحبت با من خوشش میاید، او به حرفهای من با دقت گوش میدهد و برخلاف همه به آنچه میگویم توجه دارد..... تنها دلخوشیش در تمام روز به همان چند لحظه بود که

بعد از رفتن بچهها با «نیکلاس» در کتابخانه تنها میماند و با خیال راحت میتوانست با او چند کلمهای صحبت کند. ولی افسوس که هفته نزدیک به آخر بود و با بسیاری رسیدن هفته رویای شیرین «مارتا» نیز به آخر میرسید. بالاخره پنجشنبه از راه رسید. و جمعه هم آمد. تمام روز را به انتظار رفتن به کتابخانه و دیدن «نیکلاس» و حرف زدن با او گذراند. «کارولین» میتوانست هرچه میخواست راجع به دوستان پسرش صحبت کند و از برانندگی و مهری آنها داد سخن بدهد. او دیگر میدانست جذابت یعنی چه. او با داشتن «نیکلاس» دیگر احتیاج به محبت هیچ مرد دیگری نداشت. «نیکلاس» با آن شانههای پهن و سینه ستبر همان مردی بود که میتوانست از او در مقابل تمام خطرات دنیا محافظت کند. همانطور که بطرف کتابخانه پیش میرفت ناگهان بر جای خشک شد. فردا در حقیقت آخرین روزی بود که «نیکلاس» را میدید و از هفته دیگر دوباره میبایست چهره وحشتناک خانم «پیرس» را تحمل کند. لابد افکارش انعکاسی بر چهره اش داشت، زیرا به محض ورود «نیکلاس» لطفا ورق بزنید

## شیشه پاک کن دستی برای تمیز کردن ماشین



**با تیغ مخصوص فولادی**

شیشه پاک کنهای تروبو ف و هاندی با تیغ مخصوص فولادی ساخت دانمارک مشکل کار شما را آسان میکند. مانند آئینه، شیشه های منزل، ماشین، کاشی، موزائیک، دستشویی وان حمام و سایر سطوح همانند آنها برق میکند.

**محل فروش: فروشگاه ابزار روزبه فروشنده کی کره**

### تعلیم پیانو وارک

در منزل تلفن ۷۵۹۱۰۰

### میس سان راینز

تهریز- بوتهک مبارک ۵۸۴۰۵

# من پیشنهاد میکنم که با تورهای جابرم



آژانس اینترا متخصص در تورهای دسته جمعی

شماره	مدت تور	مسیر	تاریخ حرکت	قیمت به تومان
۱	۱۵ روز	رم- ناپل- کاپری- سورنتو- پمپئی	یکشنبهها	۵۹۵۰
۲	۱۵ روز	رم- (ناپل- کاپری- سورنتو) پاریس- لندن	یکشنبهها	۷۷۵۰
۳	۲۱ روز	رم- نیس- مونت کارلو- مادرید- بارسلون	شنبهها	۷۹۵۰
۴	۲۱ روز	رم- (ناپل- کاپری- سورنتو) و نیس- پاریس- لندن	دوشنبهها	۸۹۹۰
۵	۲۱ روز	لندن- پاریس- ژنو- رم (ناپل- کاپری- سورنتو)	شنبهها	۸۹۹۰
۶	۲۱ روز	رم- (ناپل- کاپری- سورنتو) بارسلون- پاریس- لندن	چهارشنبهها	۹۲۵۰
۷	۲۱ روز	رم- فرانکفورت- کپنهاگ- استکهلم- لندن	چهارشنبهها	۹۵۰۰
۸	۲۸ روز	رم- ونیز- فرانکفورت- پاریس- آمستردام- لندن	پنجشنبهها	۱۰۴۵۰
۹	۲۱ روز	نیویورک- آبشار نیگارا (کانادا) سانفرانسیسکو لوس آنجلس (هالیوود) لاسوگاس- میامی- واشنگتن	شنبهها	۱۴۴۵۰

**توجه: برای رزرو تور خود امروز تلفن کنید شاید فر دادیر باشد**

**به شرق و غرب جهان سفر کنید**  
برای رزرو جا از تهران و شهرستانها با تلفنهای ۸۲۴۸۵۸-۵۹ ۸۳۷۰ ۸۳-۸۴  
و یا در تمام مدت ۲۴ ساعت با تلفن ۳۷۰۸۳ آژانس  
**مسافرتی اینترا**  
شاهرضا اول ویلا شماره ۱۸ تماس بگیرید.  
قیمت تورها شامل: اقامت در هتلهای درجه یک با صبحانه وسایر سروس های توریستی میباشد.

## شومیزیه میس سان رایز



- مراکز فروش شومیزی و پیراهن سان رایز در تهران:
- بوئیک ایرنا تون
  - ریوت
  - ساکس
  - کتابچه
  - آشیا
  - ایزابل
  - واژه
  - سرمه
  - بیج و پوچ
  - سارما
  - پانچ
  - چکات کور
  - داریوس
  - پنهان
  - سان رایز
  - سردی
  - پنول
  - یلدا
  - مکان
  - شهرام
  - آلیت
  - دوتی
  - تاپوتی
  - فوی پنه
  - پیتان
  - شهرام چهار

چهارمراکزی که در تهران و شهرستانها فاد نامندگی میباند، نمائند فعال بدونه مسود.

تلفن های بخت: ۶۵۹۱۶۱ - ۶۵۸۵۲۶

### روایهای جوانی

بطرفش رفت و پرسید: «آقای افتاده؟ هیچ وقت ترا اینقدر گرفته و عصبی ندیده بودم. چه شده «مارتا؟ نکند امتحان تاریخ را بد دادی؟» - آه نه، بعد از ادبیات تاریخ درس مورد علاقه منست. - فکرش را می کردم، خوب پس چه شده؟

«مارتا» سرش را تکان داد. به چشمان مهربان او نگاه کرد. چطور میتوانست او را با این همه لطف و صفا از دست بدهد؟ - اخم هایت را باز کن «مارتا» اینطور که قیافه گرفته ای انگار تمام کشتی هایت غرق شده. بخند دختر، بخند. دنیا خیلی زیباست.

«مارتا» بار دیگر به چهره او نگاه کرد. دلش میخواست آنچه در دل داشت بزبان بیاورد. لاقل اگر نه از زبان خودش، با جملات و کلمات زیبایی «ژولیت» که هنگام خدا حافظی گفته بود و او آنقدر خوب آنها را در مغزش حفظ داشت بگوید «شب بخیر، شب بخیر، جدائی غمی آنچنان شیرین و لذت بخش برایم پارمغان میاورد و میخواهم آنقدر بگویم شب بخیر تا سپیده بدمد.»

ولی وقتی فردا از راه رسید و «مارتا» بناچار آورد که آروز آخرین روز است، جز گریه کاری نکرد بعد از ظهر وقتی به کتابخانه رفت دیگر نمیتوانست عدد ها و مسئله های جبر و مثلثات را رویهم بریزد و با آنها سر و کله بزند. جملات و کلمات جلوی چشمانش میرقصیدند و حتی قادر نبود یک جمله از آنها را بفهمد. برای اینکه جلوی جاری شدن اشک هایش را بگیرد، لبه هایش را بدندان گرفته بود. هیچکس نمیتوانست از رازش با خبر شود. ولی بهر حال یک قطره اشک بدون اختیار بردفترش افتاد. آیا رطوبت آن تا دوشنبه باقی میماند؟ حتی اگر این رطوبت هم از بسین مسرفت آیسامع از دست دادن «نیکلاس» و رنج دوری او چیزی بود که باین زودی ها از خاطرش برود؟

آروز عصر حتی وقتی عقربه های ساعت ۵ و ربع را نشان دادند «مارتا» از جایش تکان نخورد. همه رفته بودند. او مانده بود و «نیکلاس». آهسته بطرف میزش آمد و گفت: امروز از همیشه دیر تر به خانه خواهی رسید.

«مارتا» دیگر نمیتوانست جلوی بغض فرو خورده اش را بگیرد. نگاهی باو انداخت سرش را روی میز گذاشت و بی اختیار شروع به گریستن کرد. «نیکلاس» کلمه ای بزبان نیاورد. تنها به آرمش شاهانه ای او را نوازش میکرد و بالاخره وقتی «مارتا» در جستجوی دستمالی برای پاک کردن بینی سرش را بلند کرد با چشمانی لبریز از لطف و درک متقابل نگاهی باو انداخت. - میدانید چرا گریه میکنم؟ برای اینکه دیدم شما را نخواهم دید. شما تنها کسی بودید که در عمرم نسبت به من... گریه اما نش نداد و جملهای ناتمام باقی ماند. «مارتا» با خود فکر کرد با اقرار باین مطالب او را برای همیشه از دست داده است. دیگر او حاضر نیست به دختری که هیچکس دوستش ندارد و به حرف هایش توجهی نمیکند زوی خوش نشان دهد.

ولی برخلاف تصورش او هنوز بالای سرش در کنار میز ایستاده بود. - «مارتا» بمن نگاه کن. همانطور که میدانی از هفته دیگر خانم «سیرس» دوباره سرکارش خواهد آمد. ولی بهر حال خوشحالم که با تو آشنا شدم، اگر چه مدت این آشنائی زیاد طولانی نبود ولی از آن لذت بردم.

از آشنائی با من خوشحالید و از صحبت با من لذت بردید؟ - بله همین طور است. تو دختر فوق العاده ای هستی. دختری که ارزش دوستی را میفهمد. اینروزها کمتر آدمهایی مثل تو پیدا میشوند. و بهمین خاطر آنقدر دوست دارم و دوستیت برای من با ارزش است.

ولی من، کارهایم و افکارم هیچ شباهتی به «کارولین» که آنقدر محبوب است ندارم. - هیچ احتیاجی نیست مثل «کارولین» و یا هیچ کسی دیگر باشی. تنها کیفیت خودت باشی و سعی کنی کسی را پیدا کنی که ترا همانطور که هست دوست بدارد و افکارت را ستایش کند. «نیکلاس» دوستانه او را تا در کتابخانه مشایعت کرد و درست قبل از اینکه «مارتا» از در خارج شود گفت:

فردا در حدود ساعت ۱۲ به اینجا بیا. - شما اینجا خواهید بود؟ - نه ولی از تو میخواهم فردا به کتابخانه بیائی. - بسیار خوب قول میدهم. خدا حافظ. دیگر همه چیز به پایان رسیده بود. دیگر «مارتا» به امید رسیدن دوشنبه نبود. برای ش روزهای هفته، دوشنبه یا جمعه باهم هیچ تفاوتی نداشتند. همه چیز تمام شده بود. امیدها و آرزوها و آن صحبت های دوستانه...

دنیا در نظرش سیاه و تیره بود. کلمات «ژولیت» در گوشش صدا میکرد «آه، آیا ممکن است یکبار دیگر هم ترا ببینم؟» از همین حالا جواب این سؤال احمقانه را میدانست. اما لاقل امید برای فردا داشت. فردا ساعت ۱۲. برای چه «نیکلاس» از او خواسته بود ساعت ۱۲ فردا به کتابخانه برود؟ از تصور رفتن به آنجا و دیدن جای خالی او قلبش از رنج و غم انباشته میشد. نه نمیتوانست سرقولش بایستد و فردا به کتابخانه برود.

«ولئی روز شنبه» وقتی خریدش به پایان رسید با کمال تعجب خودش را در مقابل در کتابخانه دید. بدون وجود «نیکلاس» رفتن به کتابخانه چه فایده داشت؟ با فشار دست در را باز کرد و بداخل نگاهی انداخت. همانطور که انتظار داشت از «نیکلاس» خبری نبود. با دو دلی بطرف میز متصدی کتابخانه رفت. نمیتوانست از قراری که با «نیکلاس» برای ساعت ۱۲ داشت با او حرفی بزند یا نه. آروز هم مثل هفته گذشته آن پسرک سرخ مو آنجا نشسته بود. - اسم شما «مارتا» است؟

«مارتا» با حرکت سر جواب مثبت داد. سکوت کوتاهی برقرار شد. «مارتا» با خود گفت «یک وجه مشترک، او هم مثل

## هاملی پوشاک آتلانتیک

پولوی - بالاترین بهار - مثال در گوتوریا

من خجالتی است. نمی داند چطور بیغام حرفی برای گفتن دارد. - «نیکلاس» بمن گفت امروز ساعت ۱۲ به کتابخانه بیام.

پسرک با ناراحتی آب دهانش را فرو برد. لیکن ذی و گفت: - آقای «برایان» از من خواستند چند کتاب را که ممکن است برای درس ادبیات بدرد شما بخورد بشما نشان بدهم. از آن کتابهایی که از خواندنشان لذت میبرید. شاید بخواهید آنها را چند روزی قرض بگیرید.

«مارتا» بی اختیار بدنیال او در لایلی قفسه های کتابها براه افتاد. پسر دو کتاب از دو قفسه مختلف بیرون کشید و گفت: - آقای برایان بمن گفتند شما از کتاب خواندن لذت میبرید.

«مارتا» نگاهی به کتابها انداخت و گفت: - بله همینطور است. بله مقصودم اینست که... یعنی...

و بالاخره هم نتوانست جمله اش را تمام کند. - من هم از کتابخواندن خوشم می آید. در واقع از خواندن بیشتر از هر چیزی خوشم می آید و لذت میبرم. به همین خاطر است که شنبه ها اینجا کار میکنم. و در حالیکه صورتش از خجالت سرخ شده بود ادامه داد:

اگر شنبه بعد از ظهر به کتابخانه بیاید شاید بتوانم در انتخاب کتاب دلخواه کمکتان کنم... «نیکلاس» دیگر آنجا نبود و «مارتا» میدانست که شاید هرگز موفق نشود او را ببیند. ولی باز هم هنگام رفتن به خانه در آسمانها پرواز میکرد و منتظر از راه رسیدن شنبه آینده بود. «نیکلاس» رفته بود ولی دنیا آنقدر بزرگ بود که «مارتا» نمیتوانست در طول عمرش که تنها ۱۴ سال از آن میگذشت با «نیکلاس» های دیگر که حرف هایش را بفهمند و افکارش را ستایش کنند و از اینکه شبیه «کارولین» نیست سرزنش نکنند روبرو شود. البته «مارتا» هرگز «نیکلاس» را فراموش نمیکرد. خاطره او برایش همیشه چون تکه جوهری در صندوقه قلبش محفوظ میماند ولی...  
... پسرک مو قرمز هم جذاب بود و «مارتا» از آن خجالت ذاتی که در نگاهش خوانده بود خوشش می آمد. شاید تفاهم و صمیمیتی که میان آنها برقرار میشد می توانست یک دوستی جدید را بوجود بیاورد. با خود فکر کرد، زنده باد دوستی، زنده باد جوانی... و بی اختیار زیر لب گفت: متشکرم نیکلاس: █

سازمان هری سی چلسی  
رابط همزمان برای برگزاری جشنها و عروسی های شما  
۶۲۰ ۱۳۷

### ۲۰ میلیون اختراع... بقیه از صفحه ۳۷

رسیده اند. هنوز هم در اداره ثبت اختراعات آلمان - هر سال حداقل ۶۰۰۰ اختراع به ثبت میرسد. در لیست اختراعات ۰۰ ساله اخیر مهمترین زندگی ساز ترین آنها عبارت هستند از:

- دوچرخه، صنعت چاپ، ساعت جیبی، زیر دریائی، کود شیمیائی، تلفن، لکوموتیو برقی، اتومبیل، صفحه، اشعه رونتگن، هلیکوپتر، اتم، موشک و تلویزیون.

صنعت چاپ در سال ۱۴۴۵ به همت «یوهان گوتنبرگ» به وجود آمد. اولین دوچرخه دنیا در سال ۱۸۱۷ به توسط جنگلبانی موسوم به «کارل فن در راز» در شهرکالسروه ساخته شد. این دوچرخه که چوبی بود «درایزین» نام گرفت.

ساعت جیبی را در سال ۱۵۱۱ «پتر هنلاین» اختراع کرد. هنلاین که چلنگر بود ذوق نوسازی عجیبی داشت. ساعت جیبی هنلاین بدلیل اینکه در نورنبرگ ساخته شد، به «تخم مرغ نورنبرگ» ملقب گردید و زمان ششانه روز از نوعی به ۲۴ ساعت تقسیم شد و اندیشه «وقت و ساعت» در زندگی و برنامه کارها رسوخ پیدا کرد.

زیر دریائی را «ویلهلم باوئر» مهندس مونیخی در سال ۱۸۵۰ به نیت تقویت ناوگان دریائی آلمان اختراع کرد. اولین زیر دریائی ساخت باوئر وقتی بطور آزمایشی در بندر کیل زیر آب غرق شد اما دومین زیر دریائی همانطور که انتظار میرفت شکستی فرید و در زیر آب بدون غرق شدن به حرکت درآمد.

را یک پرفسور شیمی موسوم به «وستون سن لیبیک» بسال ۱۸۵۰ رفته آزمایشگاهی که در شهر «گیس» داشت تهیه کرد. کشف او تولید محصولات کشاورزی جهان را به یکباره بالا برد و از قطعی ها و کمبود مواد غذایی جلوگیری کرد.

کلرفورم - این داروی وسیله بیهوشی

### این ۹ دختر خوشگل... بقیه از صفحه ۲۵

ساعت های دقیق و مخصوص، وقت گیری کرده ایم. انضباط ما، یک انضباط نظامی است. حتی در اوقات غیر اداری نیز اونیفورم میپوشیم. پرچم مخصوص خود را داریم و به پاس بی حریفی، سالی یک بار جشن عمومی ترتیب میدهم. وظایف گروه بین همه تقسیم شده و در محض بروز حادثه، هر کس میتواند طی یکی دو دقیقه در سنگر خود قرار بگیرد. «روزا» راننده اتومبیل آتش نشانی و متصدی تلمبه آب است. «خریستا» سرپرست دسته آب پاشان است. او موظف است در کانون حریق، قبل از هر کار نزدیکترین شیر آب را پیدا کند و شیلنگها را به آن ببندد. «ایرما» سرپرست شیلنگ ها است. او قادر است لوله های آب را در یک چشم بر هم زدن باز، و کنار هم دراز کند. اعتراف می کنم که وظیفه «ایرما» وظیفه دشواری است، چون لوله های آب، در عین خالی بودن، بسیار سنگین هستند. «مونیکا» هماهنگ کننده عملیات آتش نشانی است، و «برگیت» رئیس ستاد ما

نمیداند چطور بیغام حرفی برای گفتن دارد. - «نیکلاس» بمن گفت امروز ساعت ۱۲ به کتابخانه بیام.

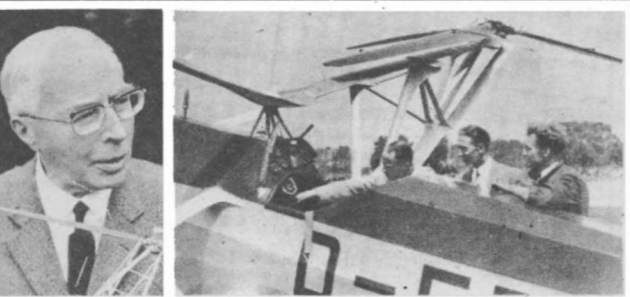
پسرک با ناراحتی آب دهانش را فرو برد. لیکن ذی و گفت: - آقای «برایان» از من خواستند چند کتاب را که ممکن است برای درس ادبیات بدرد شما بخورد بشما نشان بدهم. از آن کتابهایی که از خواندنشان لذت میبرید. شاید بخواهید آنها را چند روزی قرض بگیرید.

«مارتا» بی اختیار بدنیال او در لایلی قفسه های کتابها براه افتاد. پسر دو کتاب از دو قفسه مختلف بیرون کشید و گفت: - آقای برایان بمن گفتند شما از کتاب خواندن لذت میبرید.

«مارتا» نگاهی به کتابها انداخت و گفت: - بله همینطور است. بله مقصودم اینست که... یعنی...

و بالاخره هم نتوانست جمله اش را تمام کند. - من هم از کتابخواندن خوشم می آید. در واقع از خواندن بیشتر از هر چیزی خوشم می آید و لذت میبرم. به همین خاطر است که شنبه ها اینجا کار میکنم. و در حالیکه صورتش از خجالت سرخ شده بود ادامه داد:

اگر شنبه بعد از ظهر به کتابخانه بیاید شاید بتوانم در انتخاب کتاب دلخواه کمکتان کنم... «نیکلاس» دیگر آنجا نبود و «مارتا» میدانست که شاید هرگز موفق نشود او را ببیند. ولی باز هم هنگام رفتن به خانه در آسمانها پرواز میکرد و منتظر از راه رسیدن شنبه آینده بود. «نیکلاس» رفته بود ولی دنیا آنقدر بزرگ بود که «مارتا» نمیتوانست در طول عمرش که تنها ۱۴ سال از آن میگذشت با «نیکلاس» های دیگر که حرف هایش را بفهمند و افکارش را ستایش کنند و از اینکه شبیه «کارولین» نیست سرزنش نکنند روبرو شود. البته «مارتا» هرگز «نیکلاس» را فراموش نمیکرد. خاطره او برایش همیشه چون تکه جوهری در صندوقه قلبش محفوظ میماند ولی...  
... پسرک مو قرمز هم جذاب بود و «مارتا» از آن خجالت ذاتی که در نگاهش خوانده بود خوشش می آمد. شاید تفاهم و صمیمیتی که میان آنها برقرار میشد می توانست یک دوستی جدید را بوجود بیاورد. با خود فکر کرد، زنده باد دوستی، زنده باد جوانی... و بی اختیار زیر لب گفت: متشکرم نیکلاس: █



هاینر یخ فوکه سازنده اولین هلیکوپتر دنیا.

اتومبیل که در سال ۱۸۸۵ توسط «گوتلیب دایملر» در اشتوتگارت اختراع شد برچمدار عصری شد که به (عصر اتومبیل) شهرت یافته است. این اعمدیه صنعت طی اندک مدت خود را آنچنان به دنیا قبولاند که هم اکنون ۲۰۰ میلیون دستگاه آن جاده های پنج قاره را انباشته است.

«امیل برلینر» اهل هاننور، در سال ۱۸۸۷، گرامافون را ساخت و ادیسون را یک قدم جلوتر برد. زیرا برای پخش آواز و موسیقی صفحه را چنانچین غلطک ادیسونی کرد. خوانندگان اولین صفحه ها برای آنکه صدایشان خوب ضبط بشود مجبور بودند در شیپورهای ضبط صدا از ته جگر فریاد بکشند.

دستگاه عکسبرداری رونتگن با اشعه ای که به بدن میتابدن زوایای نامرئی لطفا ورق بزیند



دکتر والتر بروخ کاشف سیستم رنگی تلویزیون پال.

نداد. چندی نگذشت که گراهام بیل آمریکائی با الهام از تلفن رابریس، تلفن مغناطیسی را ساخت و آن را به اسم خود ثبت داد و از آن طریق میلیونر شد. لکوموتیو برقی که سرعت قطارها را چند برابر و خطوط آهن را از سوخت ذغال سنگ بی نیاز کرد در سال ۱۸۷۹ توسط یک نفر از اهالی برلین موسوم به «ورنر فن زینس» ساخته شد. لکوموتیو برقی بساط لکوموتیوهای بخاری را برای همیشه برچید و به سهولت و سرعت حمل و نقل بار و مسافر در ممالک عالم کمک بزرگ نمود.

آموزشگاه خیاطی نکیس  
یک دوره کامل خیاطی را فقط در مدت سها ماهه ۳ ماهه بجا میزد  
نامنویسی روزهای زوج - شاهرضا  
نیش چهارراه پولوی  
تلفن ۶۳۳۴۵ روزهای فرد

تهران پارتن  
هنر نوع غذای آماده  
برای هرگونه مجالس  
۳۶۶۵۴۸-۹

### اصیل ترین هنر دستی ایران را گرامی بداریم

فروش های دست بافت ایرانی ارزانتر از فرش ماشینی در اندازه های ۳ متری ۱۶۹۰ تومان در انواع رنگها و طرحها میدان فردوسی اول خیابان سپهبد زاهدی فرش شاد تلفن ۸۳۳۴۰

انتظار به پایان رسید. انتظار به پایان رسید  
رستوران کا زبا در انگلیس برایتون افتتاح شد با غذاهای مطبوع ایرانی از مشتریان عزیز دعوت مینماید.  
از ساعت ۱۲ ظهر تا ۱۲ شب یکسره برای پذیرائی آماده میباشد  
آدرس  
SPECIALI ISINGIN IN IRANIAN DISHES 5ANDG  
Western Road. hove Tei. BRIGHTON (0273) 731049

ELECTROLYSIS & DEPILATRON  
رفع قطعی موهای زائد بدون درد  
داخل کاخ شمالی بالاتر از یلوار المیزابت کوچه دوم پلاک ۳ طبقه اول با تعیین وقت قبلی تلفن ۵۴۲۷۴۷

# شامپو پروتین کُتی

شامپو کُتی فرمولی جدید و کامل برای هر نوع موی سربخس و موهای رنگ شده پروتئین محتوی شامپو کُتی برای تجدید حیات و رشد و سلامت موی سر...



محصولات دیگر از کُتی انترنشنل برای آقایان: دودو، واتر ضد عرق، کرم ریش آماده، ادکلن، لوسیون بعد از اصلاح.

دیگر مشکلی بنام آلودگی هوا وجود نخواهد داشت

دستگاه تصفیه هوای **ونترونیک براون** در خدمت شماست که سالمتر تنفس کنید



مرکز یخش: الکترونیک بهروز - اول لاله زار پلاک ۳۴ تلفن ۳۱۵۵۸۰

پدر هاج و واج میماند: - دختر من؟ دختر نازنین من سیفلیس گرفته است؟ دکتر، این غیرممکن است!... - آرام باشی آقای «نوزیه»، قضیه را خیلی هم بزرگ نکنیم. امروز دیگر این بیماری با سرعت شفا پیدا میکند. شما خانمتان را آرام کنید. پدر ویولت با اینکه سخت ناراحت است، با اینهمه فراموش نمیکند به دکتر بگوید که: - آقای دکتر، میخواهم از خواهرتان «زائین» تشکر کنم. او با دختر من خیلی مهربان است. ما خیلی مدیون او هستیم. دکتر حیرت زده او را نگاه میکند و چیزی نمیگوید... وقتی آقای «نوزیه» به خانه بر میگردد، لطفاً ورق بزنید

## ۲۰ میلیون اختراع در طول ۴۰۰ سال!!

داخل بدن را مرئی میسازد و بیماریها و شکستگیها و معایب اندرونی بدن انسان را او میدهد و این قدم بسیار بزرگی در راه تامین بهداشت و طول عمر بشر بود. هلیکوپتر در سال ۱۹۳۷ به مهمت «هاینریش فوکه» اهل «برمن» اختراع گردید و خانم «هانا رایتج» اولین خلبانی بود که این هلیکوپتر را پرواز داد. «اتم» برای اول بار در سال ۱۹۳۸ و در برلن توسط «او توهان» شکسته شد و در نتیجه عصر اتم و خطر جنگ اتمی هم به وجود آمد. شکسته شدن اتم که بزرگترین اقدام هزاره اخیر تلقی شده آینده بشر را زیور و کرد و آثار آنرا سال به سال می بینیم. اولین تلویزیون دنیا در تاریخ ۱۹۲۹ در برلن به نمایش پرداخت. در سال ۱۹۶۳ تلسویزیون آلمان موفقیت عظیم تری کسب کرد و آن کشف سیستم رنگی «پال» بود. سیستم تلویزیون رنگی پال را دکتر «والتر بروخ» کشف نمود. چنانکه گفته شد «ورنرفن براون» فقید

**ویولت ...** بقیه از صفحه ۹۴

زیبا در این دوخیابان به آن تن میدهند. ویولت جذاب است و به آسانی میتواند نظر مردها را جلب کند. چرا از این جذابیت استفاده نکنند؟ ویولت از اولین ماه سال ۱۹۳۳ عادت میکند که هرروز در بسولوار کاپوسین قدم بزند. قیافه اش کوچکترین شباهتی به روسیها ندارد، و نظر مردها را با آسانی جلب میکند. ویولت وارد یک کافه میشود و با مردی که شکار کرده، گیلای میزند و با قهوه میخورد. اگر از طرف خوشش بیاید، بلافاصله با او میرود و اگر نه، قرار را برای وقت دیگری میگذارد. با اینهمه ویولت هرگز نمیخواهد نشان بدهد که قصد خود فروشی دارد و به همین جهت از مردانی که پیدامیکنند تقاضای پول نمیکند، یا لاقط خیلی رک و راست تقاضای پول نمیکند. او با هوش است و خیلی زود میتواند متوجه شود که با چه کسی طرف شده است مردان جا افتاده مصاحبت این دختر با هوش و جذاب را دوست دارند. اغلب آنها هستند که به ویولت پیشنهاد کمک مادی میکنند. این برخوردها و آشنائی ها گاه تکرار میشوند و این نشان میدهد که مرضی که ویولت ادعا میکند که از «پیر کامو» گرفته شفا پیدا کرده است، اما این یک شفا موقت است در ماه مارس سال ۱۹۳۳ بیماری ویولت شدت پیدا میکند، دکتر «درون» فکر میکند که بیماری ویولت برای اولین بار دستور آزمایش خون میدهد. جوابی که آزمایشگاه به دکتر میدهد چنین است: «در خون میکروب سل دیده نمیشود بلکه میکروب سیفلیس دیده میشود» دکتر نمیتواند باور کند که بیمار نوجوانش سیفلیس داشته باشد پس، آزمایش را تکرار میکند. جواب همان است که بود: «سیفلیس!»

دکتر جواب آزمایش خون را به ویولت نشان میدهد. ویولت که منتظر چنین نتیجهای بود، خود را تعجب زده نشان نمیدهد. دکتر میگوید: - بایستی پدر و مادرتان را در جریان گذاشت. فکر میکنید آنها چطور با این خبر روبرو میشوند؟ - خیلی بد! - راهی وجود دارد که کمتر... - چه راهی؟ - میشود گفت که این بیماری غالباً ارثی است و ممکن است از دو نسل جلوتر به کسی برسد. باین ترتیب اگر خون پدر و مادرتان را آزمایش کنم و جواب منفی باشد، میشود آنها را قانع کرد. - دکتر، شاید راه دیگری باشد که بشود بهتر آنها را قانع کرد... - من که راه دیگری نمی بینم. آخر چه راهی؟ - اینکه شما... شما گواهی بدهید که من باکره هستم. باین ترتیب میشد یک قدم بزرگ دیگر در راه آزادی برداشت. دکتر قبول میکند که این گواهی دروغ را بدهد، زیرا ویولت عقیده دارد که در غیراینصورت، پدر و مادرش یا او را خواهند کشت و یا از غصه دی خواهند کرد. - بسیار خوب، اما چه کسی را باید اول خبر کرد؟ پدرتان را یا مادرتان را؟ - نمیدانم... شاید پدرم را...

ریشه کن کردن موهای زائد صورت و بدن با دستگاه دیپلاترون از آمریکا ۸۳۴۳۲۶

دفتر برنامه های **بتی** تلفن ۷۶۴۲۵۴

**یونی دراپه**

**UNIDRAPE**

بردهای عمودی یونی دراپه در رنگهای مختلف و زیبا نمایندگی انحصاری در ایران ریشه از تهران و شهرستانها نمایندگی فعال میپذیریم

۹۳۵۸۱۲-۹۳۰۵۴۰  
۹۲۳۶۳۴-۹۲۳۲۹۵  
۹۲۲۵۹۹

مهد کودک جوانه زیر نظر فارغ التحصیلان روانشناسی و دکتر اطفال تقاطع به پهلوی پارک وی نرسیده به پمپ بنزین نمایشگاه خیابان جوانه تلفن- ۲۹۱۶۶۱- ۲۹۱۶۱۳

**مادام دی وست**

کلینیک زیبایی پوست

بر طرف نمودن موهای زائد بدن. تمیز کردن پوست بطور عمقی عوض کردن یک لایه از پوست. بر طرف کردن لک. جوش لاغری موضعی. خیابان پهلوی نرسیده به قصر یخ تلفن ۶۸۴۷۵۱

**GALITZINE**

لوازم آرایشی و بهداشتی پرشس گالیتزین در اهاوز فروشگاه رگس خیابان پهلوی



# کم نخورید باندازه بخورید با سافولا چاق نمیشوید



سافولا روغن مایعی است سبک و زود هضم که در پانین تکید داشتن وزن بدن و چربی خون بشما کمک میکند. برای پختن و سوخ کردن گوشت، مرغ، سیب زمینی و سبزی. همچنین برای سالاد سافولا مصرف کنید و از طعم خوب آنها بیشتر لذت ببرید.

سافولا روغن مایع طلائی صد درصد خالص - محصول آمریکا

**تیروزگاردن سرویس**  
نگهداری فضای سبز و انجام کلیه امور باغبانی. آپادانا پلاک ۱۸ تلفن ۸۴۲۶۷۲

**انگلیسی - فرانسه**  
کلیه دروس ۶۰ ساعته  
توسط MISS SAM ۲۲۰۸۴۱

**پروفیسور رحمت‌اله سمیعی**  
استاد و متخصص پوست از اروپا مراجعت کرد  
پلاک ۳۵۸ خیابان تخت جمشید ۴ راه بهار تلفن ۷۶۱۴۱۴

**آخرین مدلهای لباس**  
برای زنان و مردان  
برای دختران و پسران  
**فروشگاه بزرگ پارس**  
آزادانور - نرسیده به نواب

**شرکت ماجدی تقدیم میبکند**  
برای رفاه اهالی مناطق نارمک - تهران پارس - نظام آباد شمالی  
وحیدیه - مجیدیه و تهران نو  
**آموزشگاه خیاطی زحل**  
نماینده فروش و تعلیم خیاطی و گلدوزی  
**فاف ساخت آلمان غربی**  
نارمک خیابان گلبرگ غربی نبش ده متری دوم پلاک ۳ و ۲۰۶  
تلفن ۷۹۱۵۸۸ بمدریرت خانم افتخارزاده

«سهیلا» که با مردی همسن مادرش ازدواج کرده، میگوید: «مادرم همیشه در بحثها و گفتگوها به شوهر من سن حق میدهد، حتی اگر حق بجانب او نباشد، چون مادرم و شوهرم به علت همسن بودن، تقریباً عقاید مشترکی دارند. و اما پدرم، گرچه بظاهر بوجود شوهرم افتخار می کند (چون مقام مهمی دارد) ولی چون شوهرم همسن و سال اوست، پدرم باو حسد می ورزد که چرا دامادش در زندگی موفق تر از اوست، و بهمین دلیل در گفتگو غالباً طوری با او حرف میزند، که گوئی مشغول تصفیه حساب است.

**وسواسها و عاداتهای شوهران پسر**  
مردهای مجرد ۴۰ ساله بیالا، معمولاً خیلی وسواسی هستند. باید اطوی شلوارشان درست باشد، میز غذا هیچ کم و کسری نداشته باشد و... آنها معمولاً این عادات را از همسر قبلی خود بیادگار نگهداشته اند. «هریم» میگوید: «من گاهی از خودم میهرسم خانه ما تا کی باید بوی همسر سابق شوهرم را بدهد؟ تمام عاداتهایی را که از او یاد گرفته، با اصرار حفظ میکند. بهمین دلیل من فکر میکنم که وقتی زن یا دختری جوان، با مردی که یک زندگی زناشویی گذشته را پشت سر گذاشته، ازدواج میکند، لاف لایق باید از او بخواد که زندگیشان را در خانهای تو به با دکوراسیونی نو، شروع کنند تا شاید تغییر دکور و محیط خانه، عادات گذشته را نیز از بیاد شوهر ببرد. در غیر اینصورت همیشه این احساس را خواهید داشت که شوهرتان شما را جزو میل و اتانیه خانهاش به حساب میآورد...»

ولی یک خانم دیگر، که همسر مردی من است، میگوید: «مرد منی که برای دومین بار ازدواج می کند، هر آنچه را نتوانسته برای زن اولش انجام دهد، (چون پول و وقتش را نداشته) برای زن دومش انجام میدهد. البته همه مردها اینطور نیستند، ولی بعضی از آنها برای همسر دوم و جوان خود بیشتر پول خرج می کنند تا آن همسر بیچاره قبلی. از این نوع مردها، اگر دست دومشان بتور زنها بخورد، زنها پولدوست را راضی نگه میدارند.

**کنار آمدن با فرزندان شوهر من**  
زنی که با مردی من و صاحب فرزند ازدواج میکند، با فرزندان او باید همانطور کنار بیاید، که پدرشان کنار آمده است. اگر مردی که اکنون شوهر شماست، از ازدواج سابق خود فرزندان همسن شما دارد، انتظار نداشته باشید که آنها شما را «مامان» خطاب کنند. و نیز بهتر است که هرگز در بحثها و گفتگوهای پدر و فرزندان دخالت نکنید، مگر اینکه یکی از طرفین، چنین مداخله‌ای را از شما بخواهد. برای حفظ سعادت زناشویی خود، در این موارد باید ساکت بود و همیشه بی طرف ماند.  
**دوستان شما و دوستان او**  
وقتی با مردی من ازدواج میکنید،

**شوهری به سن و سال پدر؟!**   
میتوانید در آرامش و صلح و صفا و با خیال راحت پسر شوید. برعکس، مرد پسر از نظر حفظ جوانی، پرتوقع تر است. مدام به شما میگوید: «شکلات نخور، جوش میزنی!.. سایه سبز به چشمت نزن، سنت را بیشتر نشان میده... مواظب اندامت باش، چاق میشوی!..» خلاصه باید مواظب هر چه او را میترساند، باشید، و شاید بشود گفت که: «برای جوان ماندن، باید با یک مرد من ازدواج کرد!...» چون لاف لایق او شما را مجبور می کند که به جوانی خود توجه ننمائید.  
**داماد پسر، باعث حسد پدر**

**زیبانی در حدیک رویا**  
**GALITZINE**  
لوازم آرایشی و بهداشتی پرسنر گالیتزین  
مستقیم از ایتالیا  
**سایه کرمی گالیتزین**  
**مخصوص شنا و اردشد**  
برای اخذ نمایندگی فروش به شرکت ایران دیماند، خیابان میرداماد ساختمان کاتوزی  
تلفن ۲۲۴۷۷۷ مراجعه فرمائید



**مشاور عروسی**  
**خنجه و گل آرایی**  
**اطاق عقد مینو**  
 میدان زندان قصر حمید شمیرانی  
 تلفن ۸۴۹۳۸۸ - ۸۴۶۸۸۳

**سالن آرایش مریم**  
 یک نفر خانم با تجربه در آرایش مو نیازمند است  
 سریل تجربیش اول سعد آباد

**سالن آرایش دارلی**  
 تحت نظر خانم محمدی  
 متخصص کوب و رنگ مو و مینو دیپلمه از اروپا تلفن ۸۴۵۸۸۰

برای علاج قطعی جوش و لکه‌های صورت و ماساژ بدن جهت لاغری و اعصاب به متخصصین زیبایی در سالن زیبایی آتیسما مراجعه فرمائید  
 سنائی پلاک ۱۰۲ تلفن ۸۳۱۷۳۱

**زنان آمریکا به یاری ارتش شتافته‌اند!**

بقیه از صفحه ۲۳

برای ادامه برنامه‌های خود، دست بدمان زنان شوند، و از وجود آنها در دست‌های حساس‌تری استفاده نمایند. برای اجرای موفقیت‌آمیز این طرح، باید تغییرات فراوانی در قوانین مربوط به سربازان، ملوانان و خلبانان مؤنث داده شود، از جمله بسیاری از کلماتی در ارتش، تنها برای سربازان مذکر پیش‌بینی شده بود، باید منسوخ گردد. بدنیال این تصمیم، بخش دفاعی ارتش ایالات متحده، از کنگره درخواست نمود که در صورت امکان، قوانینی را که مانع میشوند

برسد. ناگفته نماند که ارتش، هنوز هم حق خدمت در میدان جنگ و خط اول جبهه را، بکروست نخورده، برای سربازان مذکر حفظ نموده، و هنوز به سربازان مؤنث اجازه نداده است که باین حریم مقدس تجاوز نمایند!

**۱۰۵۰۰۰ زن، داوطلب خدمت در ارتش**

حتی قبل از اینکه تغییرات اخیر در قوانین بوجود آید، تعداد قابل توجهی از زنان برای خدمت در ارتش نام نویسی کرده بودند. در سال ۱۹۷۱ تنها ۳۰۰۰۰ زن داوطلب انجام خدمت سربازی بودند و این تعداد ۱/۳ درصد از جمع داوطلبان را تشکیل میداد، در حالیکه امروز این تعداد به ۱۰۵۰۰۰ نفر بالغ گردیده است که تقریباً ۶ درصد از کل داوطلبان سربازی را تشکیل میدهد. البته به این تعداد ۱۵۰۰۰ سرباز مؤنثی را که در حال حاضر مشغول خدمت هستند نیز باید افزود. بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر تمام مشکلات و موانع موجود قانونی از سر راه برداشته شود، در سال ۱۹۸۳ تعداد داوطلبان مؤنث به ۲۰۰۰۰۰ نفر خواهد رسید، یعنی ۱/۱ درصد داوطلبان سربازی، زنان خواهند بود، و در صدی است که تا

در حال حاضر نیز ۸۰۰۰۰ نفر، از تعداد پیش‌بینی شده کمتر است. تعداد داوطلبان انجام خدمت سربازی در سال گذشته نیز ۴۰ درصد کاهش داشته است.

ارتش آمریکا برای رفع این مشکل، تنها یک راه پیدا کرده است: «استخدام بیشتر زنان واجد شرایط در ارتش...» گروه محققان اعلام کرده‌اند که استخدام سربازان مؤنث تحصیل کرده و شایسته، درست همانقدر برای ارتش هزینه خواهد داشت که استخدام سربازان مذکر با کیفیتی ضعیف‌تر و تحصیلات کمتر!

اعلام شده است که ارتش آمریکا قادر است بدون تحمل هیچگونه مخارج اضافی بیش از ۴۰۰۰۰۰ سرباز زن مناسب را بکار بگیرد، یعنی زنان در حدود ۲۲ درصد از سربازان مورد نیاز ارتش آمریکا را تأمین خواهند نمود.

مقامات مسئول ارتش با جدیت تمام حتی علیه قوانین موجود، که از اعزام سربازان زن به خطوط اول جبهه جلوگیری می‌کنند، قیام نمودند، و در حال حاضر سربازان زن قادرند در کلیه پست‌های مربوط به جبهه جنگ انجام وظیفه نمایند، البته بجز مشاغل مربوط به واحدهای پیاده نظام، توپخانه و واحدهای مشابه.

**آیا بمب‌آتمی را زنان پرتاب خواهند کرد؟!**

در حال حاضر زنان سرباز، در کلاسهای مخصوص چتر بازی می‌آموزند. با وسائلی موجود از تیرود کل صعود می‌کنند، رانندگی تانک‌ها را به عهده می‌گیرند، و روش تعمیر هلیکوپتر را می‌آموزند. در حالیکه دیگر زنان شاغل در واحدهای اداری ارتش، هنوز سرگرم انجام وظایفی چون منشیگری، پرستاری، و دندانپزشکی هستند، هم‌چنان‌شان چهار نعل بسوی قبضه کردن کارها و پست‌های بسیار حساس نظامی‌اند.

سعی بر آنست که از نیروی مؤثر زنان سرباز، در کلیه مشاغل نظامی که نیروی بدنی و وضع جسمانی آنها اجازه انجامش را میدهد، استفاده شود، البته به استثنای شرکت مستقیم در جنگ و خدمت در خط اول جبهه و واحد پیاده نظام، و یا رانندگی تانک.

این سیاست جدید کم و بیش بسویله نیروی هوایی نیز بموقع اجراء درآمده است. در آنجا آزمایش‌های مختلفی برای زنان در نظر گرفته شده است. از جمله آنکه اگر زن سربازی بتواند یک وزنه ۱۲۰ کیلوگرمی را تا ارتفاع ۲ متر بالا ببرد (کاری که از عهده بسیاری از مردان نیز خارج است)، تمام درهای ترقی برویش باز است، و برای بعهد گرفتن هر کاری در نیروی هوایی مناسب تشخیص داده میشود، حتی برای هدایت برخی از هواپیماهای جنگی.

در حال حاضر خلبانان زن مأمور پرواز با هواپیماهای مسافربری نیروی هوایی هستند که در زمان جنگ اولین هدف هواپیماهای دشمن خواهند بود. زنان درواحد پرتاب اسلحه نیز مشغول انجام وظیفه هستند، و اگر روزی خدای ناکرده جنگ اتمی در جهان درگیر شود، ممکن است اولین بمب اتمی، با دست‌های ظریف و زیبای دوزن، که دو کلید مشخص را، در یک لحظه روی کلمه «روشن» قرار میدهند، بسوی هدف پرتاب شود! کنگره آمریکا قانونی تصویب کرده است

که به زنان اجازه می‌دهند در صورت برخورداری از شرایط به خدمت در کشتی نیز گمارده شوند. این تصویب نامه به دیسگر ملوانان زن نیز اجازه میدهد که وظایف جدیدی را روی دریا به عهده بگیرند، از جمله خدمت بعنوان درجه‌دار در کشتی‌های غیرجنگی چون کشتی‌های یدک‌کش و کشتی‌های حمل خوراک، و انجام وظیفه در کشتی‌های هواپیمابر و بمب‌انداز در دوران صلح.

نیروی دریایی ارتش آمریکا تصمیم گرفته است تعداد ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ زن را تا ۵۰ تا ۶۰ کشتی (که در حدود ۱۰ درصد از کشتی‌های نیروی دریایی را تشکیل میدهد) به دریا بفرستد تا مهارت و قدرت انطباق آنها را با محیط آزمایش کند. اگر این آزمایش با موفقیت انجام پذیرد، ملوانان زن نیز بتدریج جزو ملوانان دائم نیروی دریایی در خواهند آمد. ناگفته نماند که گارد محافظ ساحلی، در حال حاضر تعدادی ملوان زن را به دریا فرستاده، و این ملوانان خوشبختانه تا حال بخوبی از عهده آزمایش‌ها برآمده‌اند و زنان را روسفید کرده‌اند.

**بارداری، یک مانع بزرگ در راه سربازی**

با اینکه در حال حاضر زنان در قوای سه‌گانه ارتش آمریکا، وظایف خود را در حد کمال به انجام میرسانند، ولی هنوز نمی‌توان با قاطعیت گفت که جنس لطیف می‌تواند جای خالی مردان را در پست‌های حساس ارتش اشغال نماید. نخست بدین دلیل که زنان از نظر جسمی از مردان ضعیف‌ترند. دلیل دوم این است که ما هنوز نمیدانیم زنان به هنگام روبرو شدن با خطر واقعی و حوادث خونالودی که در جبهه جنگ، هرروز صدها بار تکرار میشوند، چه عکس‌العملی از خود نشان خواهند داد؟ و این سوالیست که در زمان صلح نمی‌توان بدان پاسخ داد. باید

لطفا ورق بزیند

**دکتر هوشنگ عاملی**

استاد و متخصص جراحی و بیماریهای زنان  
 وزایمان دانشگاه جندی شاپور

دارای فوق تخصص نازائی و عدد مترشحه داخلی زنان از دانشگاه شیکاگو از مسافرت آمریکا مراجعه و با تعیین وقت قبلی بین ۵ تا ۹ بعدازظهر از بیماران محترم ویزیت مینماید

**مرکز پزشکی اهوآز** خیابان بختیاری روبروی سینما شهرفرنگ تلفن جهت تعیین وقت ۲۴۸۵۳ مستقیم ۲۱۷۹۵

**بهترین و جالبترین هدیه**

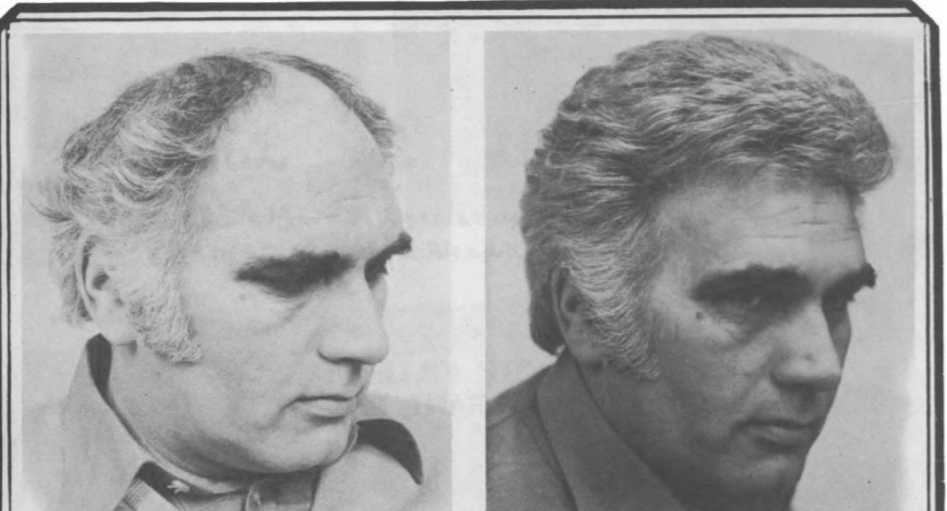
سماورهای برقی اتوماتیک در اندازه‌های ۴ و ۶ لیتری

امینیان فرد (ایران کادو)



- مجهز به گرمکن و ترموستات آلمانی.
- با سابقه بیش از ۳۰ سال درصنایع نفتی و الکتریکی.
- از نظربهداشت داخل سماور نیز آب نیکل داده شده است.
- مراکز پخش:
- فروشگاههای کوروش و تمام فروشگاههای معتبر و شرکتهای تعاونی.

• امینیان فرد تلفن ۳۵۱۷۴۴ اولین سازنده سماورهای برقی و کتری برقی و دودبله نفتی و برقی در ایران.



**I. B. S.**

استاد مسلم قدیمی‌ترین و پرتجربه‌ترین کانون طرح تنظیم و تأمین مو این عکس‌ها را بعنوان مدرک از کار طبیعی خود برای شنا، حمام و خواب با موی کمتر یا زیاده‌تر برای معر نوع کم‌مویی یا بی‌مویی جهت خانمها و آقایان به نمایش میگذارد با ضمانت ۷ ساله و اقساط  
 آی.بی.اس پهلوی میدان ولیعهد جنب سینما امپایر تلفنهای ۸۹۰۱۶۳ - ۸۹۰۱۶۲ - ۸۹۰۱۶۱  
 با تعیین وقت قبلی ساعات کار ۱۰/۳۰ تا ۱۲/۳۰ - ۵/۳۰ تا ۷/۳۰

نم خا

این حق شماست اولین کسی باشید که با خبر میشوید

**تست (تست حاملگی)**

شما می‌گویید.....

- مثبت
- بله.. شما باردار هستید
- منفی
- خیر.. شما باردار نیستید



تأیید شده انحصاری در ایران. شرکت **ان.ای.دبلیو.اس.** تلفن ۶۵۵۸۷۱  
 مرکز پخش در تهران، ناصر خسرو سرای روشن دارویی مینا تلفن ۳۰۴۲۷۱

تلفن مرکز پخش ۸۳۶۸۷۵

## نمایندگان تهران

فروشگاه اعتماد  
قلهک خیابان دولت چهارراه فئات  
دروس اول قیصریه تلفن ۲۴۶۰۵۹

فروشگاه کاظمی  
مجیدیه - ۱۶ متری اول روبروی  
منبع آب تلفن ۷۳۳۳۲۲

فروشگاه تبریزیان:  
خیابان خواجه نظام الملک شمالی  
تلفن ۸۴۵۸۴۱ -

فروشگاه سپاسیان:  
خیابان بابائیان ۱۳ متری حاجیان  
تلفن ۹۶۰۳۲۰ - ۹۶۹۰۵۰

فروشگاه قائم:  
خیابان شهناز - صفای شرقی  
چهارراه اقبال تلفن ۳۴۵۶۸۵

نمایندگان شهرستانها  
مشهد فروشگاه شعله  
خیابان سناباد جنب شهرداری  
ناحیه ۱ تلفن ۳۱۹۵۷

تبریز: فروشگاه شفیعی  
خیابان شهناز شمالی تلفن ۵۱۴۹۴

شهریار: فروشگاه بزرگ شهریار  
خیابان فرح

اصفهان: فروشگاه بهنام  
بازار تلفن ۲۲۳۰۱

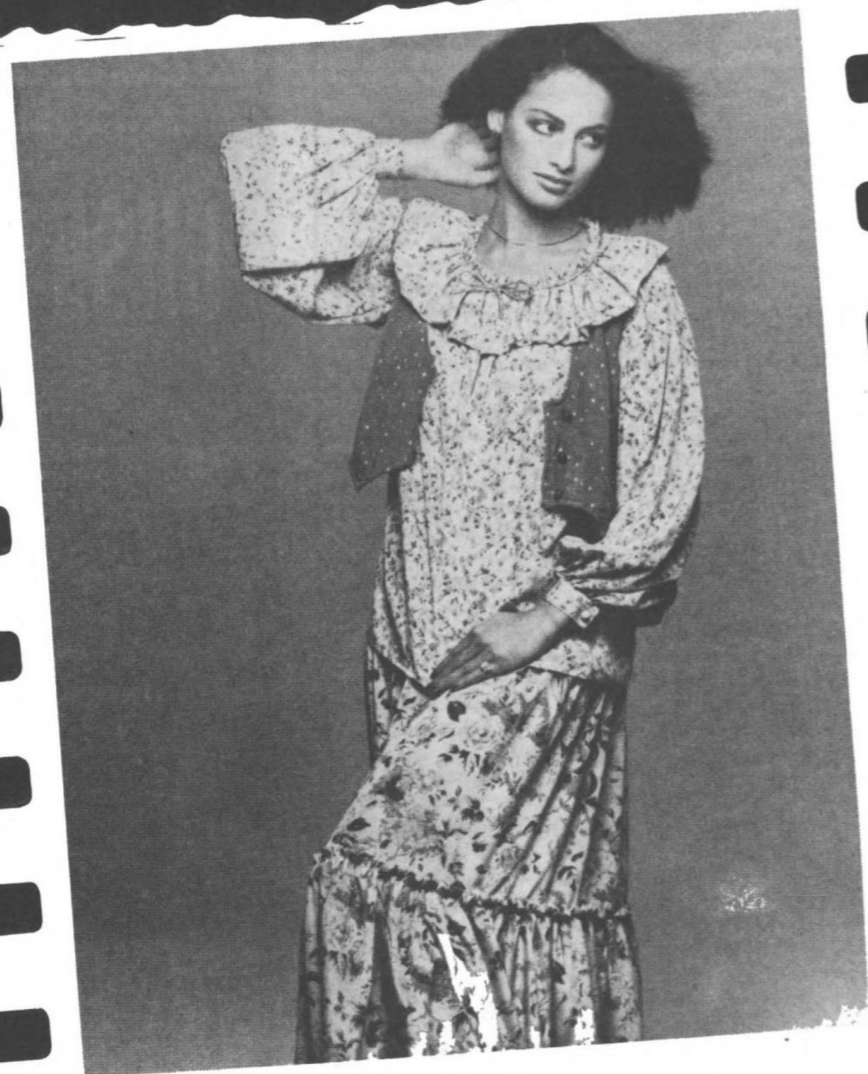
بهشهر - غلامعلی طهماسی  
خیابان پهلوی - فروشگاه مسیح

simplified sewing!

# SIGMA 2000

# زیگما ۲۰۰۰

خیاطی راحت با



## زیگما ۲۰۰۰

تنها ماشین اتوماتیک دوخت جهان است که با بهره‌گیری از مدرن‌ترین تجهیزات فنی سهولت در دوخت را بارمغان آورده است.

زیگما از فولاد گرافیت ساخته شده بنابراین نیاز به روغنکاری ندارد.

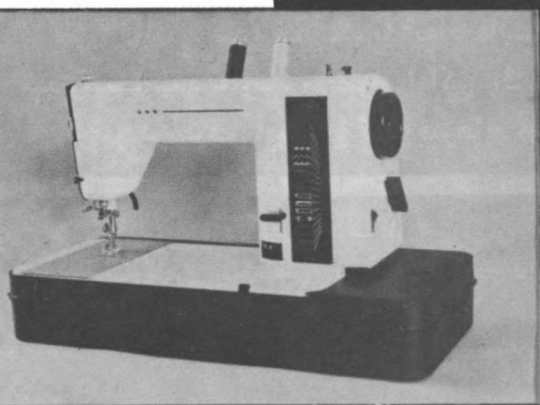
زیگما مجهز به سیستم ماکوی یک پارچه که هیچوقت نخ گیر نمیکند.

زیگما با موتور دو سرعت، با دور و قدرت متفاوت برای کارهای ضخیم و نازک

زیگما مجهز به دستگاه نخ کن اتوماتیک

نماینده انحصاری - شرکت آدلر ایران تلفن ۷۵۷۹۶۲ - ۷۶۲۹۴۴

نمایشگاه - خیابان شاهرخ - اول فرصت نمایشگاه آدلر تلفن ۸۲۳۹۶۳



دستخوش نگرانی‌ها و دلواپسی‌های چنین شغل خطرناکی خواهیم شد، چون یک کشتی جنگی اسباب بازی نیست که بتوان بسا آن براحتی به دریا رفت... ولی بهرحال در انجام وظایف یک ملوان، از هیچ نظر از همکاران مذکور کم و کسری نخواهد داشت، چون هرکاری را که از عهده آنها برمیآید، منم می‌توانم انجام بدهم.»

کاپیتان «لیندا» انورمن میگوید: «اگر چه عامه مردم هنوز نمی‌خواهند این حقیقت را بپذیرند، ولی بعقیده من اگر روزی جنگی درگیر شد، زنان بیش از گذشته در آن دخالت خواهند داشت، و بسیاری از پستهای مهم و حساس در اختیار آنها خواهد بود. دور نگاهداشتن زنان از میدان جنگ، دیگر افسانه‌ای بیش نیست. در طول مدت خدمت سربازی بما آموختند که چگونه در خطوط اول جبهه بجنگیم، و از کشور خود دفاع کنیم، و بطور یقین بدانید که اگر جنگی درگیرد، دیگر من و همقطارانم حاضر نخواهیم شد تنها دلایل زن بودن، در خطوط پشت جبهه، به انجام کارهای جزئی و پیش پا افتاده بپردازیم.»

یکی از خلبانان زن، که برای آموزش نظامی و خدمت در خط اول جبهه، برگزیده شده است «کارین- کوت» ۱۹ ساله است. او آرزو دارد مأمور پرواز هواپیمای جنگی ۸۲ شود، و با گروهی بکار پردازد که جان برکف، هر لحظه آماده پرواز و عملیات محیرالعقول هستند. خود او در این باره میگوید: «در تمام مدت عمرم، هرچه خواستم بدست آوردم جز آزادی مطلق. و کنم که البته منم مثل اغلب سربازان مرد،

از ستوان «گینرا» می‌پرسم که آیا حاضر است روی عرشه کشتی مشغول خدمت شود؟ می‌گوید: «البته که حاضرم. اما باید اعتراف کنم که البته منم مثل اغلب سربازان مرد،

لطفاً ورق بزنید



استخرهای پیش ساخته

# شروود

ساخت استرالیا

بدون احتیاج به خاکبرداری

دارای دستگاه تصفیه،

جاروب، نردبان، نصب

فوری در اشکال بیضی و دایره

شرکت مکاورز

تهران خیابان آیزنهاور شماره ۶۹۱ تلفن ۹۷۲۸۷۶-۹۷۰۳۳۱

## زنان آمریکا به یاری ارتش اشتافتند

۳۶۶۰۰ نفر می‌رسید که تنها ۲/۲ درصد از تعداد کل سربازان ارتش آن زمان را تشکیل مداد، و اغلب آنها نیز در پستهای جزئی، و کیلومترها دور از خطوط اول جبهه مشغول کار بودند. اما حالا با افزایش تعداد سربازان زن در ارتش آمریکا، مسئله بارداری آنان، در واقع مشکل مهمی بوجود خواهد آورد.

### خود زنان سرباز چه می‌گویند؟

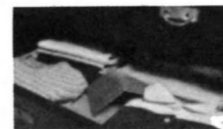
آنچه تا حال خواندید نظر برنامه‌ریزان ارتش آمریکا بود. حالا ببینیم خود زنان

زنان سرباز را در جبهه جنگ واقعی دیده و واکنش‌های آنها را در مقابل حوادث مختلف ارزیابی کرد. مسئله بارداری سربازان زن نیز بنوبه خود در ارتش تولید دردسر و مشکلاتی خواهد کرد. طبق محاسبات آمارگران امکان دارد ۸ درصد از سربازان زن، در آن واحد باردار باشند، و این خود موجب ناپسامانی عجیبی در یک واحد مستهلک از سربازان مؤنث خواهد گردید. در طول جنگ دوم جهانی تعداد زنانی که در ارتش آمریکا مشغول خدمت بودند، به

## امسال و هر سال با بید مبارزه کنید



در کم‌آویزان کنید  
یا در جمدان لایه‌ای لباس بگذارید



# نگزالوت

## ضدبید مؤثر خوشبو

نگزالوت انواع لباسها، پارچه‌ها و همچنین پوست و خز را از بیدزدگی محفوظ نگاه میدارد

### Nexa-Lotte®

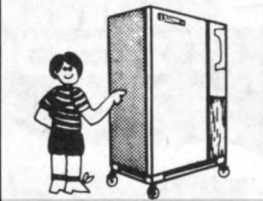
MOTH KILLER HIGHLY FRAGRANT EFFECTIVE

## بکاربردن نگزالوت خیلی آسان است

## نگزالوت در فروشگاه‌های معتبر و داروخانه‌ها در دسترس شماست



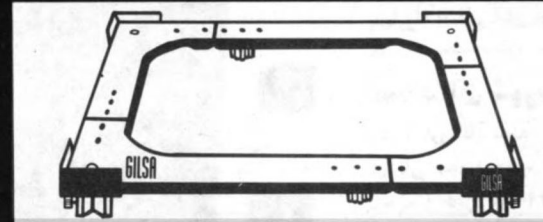
گیلزا کارها را آسان کرده است



یک محصول جدید و بین‌المللی معروف در دنیا

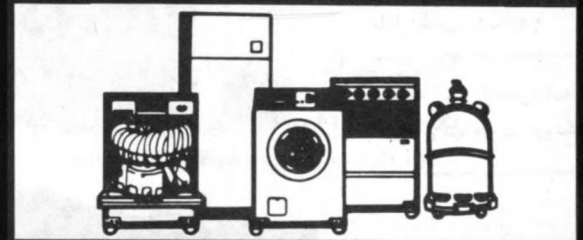
# گیلزا GILSA

پایه‌های متحرک چرخدار در شش اندازه مختلف



## جابجاکردن لوازم خانگی منزل را آسان کرده و زحمت شما را کم میکند .

## برای تمیز کردن زیر و پشت یخچال - فریزر - اجاق گاز - لباسشویی - ظرفشویی



## از فلز گالوانیزه شده ضدزنگ با ابعاد قابل تغییر، رنگ شده با رنگ مخصوص ایایی ، قابل دوران از هر طرف با ترمز و کمک فنرهای قوی

نماینده انحصاری در ایران - شرکت بازرگانی ره‌آورد  
شاهرضا : بیج شمیران ، ساختمان ۷۰۴ صندوق پستی ۱۳/۱۵۰۰  
تلفن : ۰۲۱-۶۶۴۸۷۸ - ۶۶۱۲۰۰

## ویگن

بقیه از صفحه ۳۳

درد درخشش چشم‌گیری در بین آهنگسازان پیدا کرده و آهنگهایش با موفقیتی فراوان روبرو شده‌اند، تا آنجا که همگی در لیست آهنگهای روز قرار گرفتند. نوجوکی با آهنگ «سرسپرده» که ستار آن را خواند و اینطور شروع می‌شود:

**یه روز میدونم بسیخیر سرزده از راه میرسی دلخسته از بیداد شب با صبح فردا میرسی**

کار آهنگسازی را بطور جدی شروع کرد و در آغاز کار اثرش مورد تحسین دوستداران موسیقی قرار گرفت و بعنوان آهنگسازی «نوگر» معرفی شد.

از بین سایر آهنگهای نوجوکی میتوان «حافظ» با صدای ستار، «وقتی که من عاشق میشم» با صدای امی، «حرف بزن» با صدای مازیار، «رودخونه» با صدای رامش و «بز ناز» با صدای هایده را نام برد و آخرین آهنگش یعنی «عزیز رفته» نیز که توسط مهستی اجرا شد، یکی از بهترین کارهای صادق نوجوکی است. این آهنگساز، آهنگ جدیدی نیز با «تم» بسیار جالب برای حمیرا ساخته که بزودی ضبط و اجرا خواهد شد.

صادق نوجوکی لیسانس مدیریت صنعتی از دانشکده علوم ارتباطات است و بزودی برای ادامه تحصیل و اخذ دکترا در این رشته راهی آمریکا میشود.

خودش در پاسخ این پرسش که چرا با موفقیتی که در زمینه آهنگسازی کسب کرده‌ای میخواهی برای ادامه تحصیل در رشته دیگر به خارج بروی و اصولاً چرا رشته موسیقی را انتخاب نکردی، میگوید:

من موسیقی را خیلی دوست دارم ولی دوست ندارم از طریق موسیقی و آهنگسازی امرار معاش کنم، بهتر بگویم دلم نمیخواهد از طریق فروش آهنگهایم زندگی کنم چون در آن صورت گاه مجبور خواهم شد بخاطر نیاز مادی آهنگ بسازم و این درست نیست که یک هنرمند بخاطر نیازهای مادی کاری را انجام دهد که به ذوق و احساس بستگی دارد. واضح تر بگویم قشنگ‌تر است یک آهنگ ساز تنها وقتی که احساس میکند میخواهد اثری را خلق کند، آهنگ بسازد.

در جواب این سؤال که چرا با وجود اینکه آهنگهایت اکثر آ مدرن هستند ولی همگی تم ایرانی دارند، میگوید:

من موسیقی ایرانی را بیشتر حس و لمس میکنم چرا که این موسیقی هم برای من و هم برای مردم مانوس و آشناست. بهمین دلیل وقتی که در زمینه موسیقی ایرانی کار میکنم موفق‌تر هستم. من با اینکه در زمینه موسیقی مدرن کار میکنم و «یوسف گمگشته» با صدای ستار و «رودخونه» با صدای رامش از این دست حساب می‌آید، ولی بیشتر در مایه‌های موسیقی ایرانی کار میکنم چرا که به این ترتیب کارم ادامه بهتری خواهد داشت و آهنگهایم ماندنی‌تر خواهند شد.

صادق نوجوکی چنین ادامه میدهد:

من اگر بطرف موسیقی ایرانی گرایش پیدا کردم هدفم خدمت به موسیقی ایرانی نیست چون موسیقی ایرانی احتیاجی به خدمت من و دیگران ندارد. میخواهم بگویم این من هستم که از موسیقی ایرانی برای پیشرفت کارم استفاده میکنم و در واقع موسیقی ایرانی تکیه‌گاه من است برای گام نهادن به جلو.

## تعلیم ماساژ زیبایی ۶۶۶۴۹۹

می‌پرسم: «در حالیکه خالق یک ترانه و آهنگ ثمره تلاش شاعر و آهنگساز است، چرا بدترین نفع را خواننده میبرد و باصطلاح سر شاعر و آهنگساز بی‌کلاه می‌ماند؟» میگوید: «یک ترانه و آهنگ چکیده‌ای احساس هنرمندی است که برای بوجود آوردن آن مدتها فکر میکند و زحمت می‌کشد، ولی بقبل شما فقط خواننده که با کمترین زحمت می‌آید و آن را میخواند سود میبرد، و خوب این یک مقدار بدلیل آن است که تولید موسیقی در کشور ما متأسفانه ضابطه درستی ندارد، ولی از جنبه مادی که بگذریم و من نمیخواهم روی آن زیاد صحبت کنم، جنبه معنوی قضیه است که مردم نمیدانند مثلاً فلان آهنگ که گل کرده و آنها را تحت تأثیر قرار داده متعلق به کدام آهنگساز است و در اینجا هم خواننده مورد تحسین و تشویق قرار میگیرد و شاعر و آهنگساز بی نصیب میماند و در این مورد بیشتر جای تأسف است.

صادق نوجوکی میگوید:

متأسفانه رادیو تلویزیون تولید موسیقی ندارد و آهنگهای روز که از رادیو تلویزیون پخش میگردد، توسط کمپانی‌ها تولید و ارائه میشود و طبعاً صاحبان کمپانی‌ها هم که دلشان فقط برای جیب خودشان میسوزد، نه فرهنگ موسیقی مملکت... اینست که موسیقی روز بروز به ابتدال نزدیک‌تر میشود. البته در بین صاحبان کمپانی‌ها یکی دو نفر پرارزش نیز سرمایه‌گذاری میکنند ولی البته این اندازه کافی نیست و بقول معروف با یک گل بهار نمیشود.

## \* ویگن بادست پر به ایران برمیگردد

«آیلین» بعد از جدا شدن از فرزانش قطع همکاری با امیر مجاهد و دلجو، تاکنون هیچ پیشنهادی را برای بازی در فیلم قبول نکرده است. خودش میگوید: «هیچکدام از نقش‌هایی که به من پیشنهاد شده بکر و جالب و تازه نبودند و من ترجیح میدهم صبر کنم تا کار خوبی بمن پیشنهاد شود. آخرین فیلمی که آیلین باتفاق فرزانش در آن بازی داشت بوی گندم بود که چندی قبل روی اکران آمد.

از آیلین در مورد پدرش ویگن و خواهرش ژاکلین که در آمریکا بسر می‌نبرند می‌پرسم، میگوید: «صحبت‌هایی شده که پدرم ویگن مجدداً به ایران برگردد و در صورت بازگشت برنامه‌های تازه‌ای نیز اجرا خواهد کرد.»

در مورد ژاکلین میگوید: «ژاکلین یک دوره تخصصی زیبایی را در آمریکا گذرانده و ماه آینده به تهران می‌آید. او در اینجا بعنوان «گریمو» مشغول کار خواهد شد.» می‌پرسم: «باین ترتیب آرایش چه‌ره تو در فیلم‌ها دگرگون خواهد شد؟» میگوید: «بله، چه کسی بهتر از ژاکلین!»

آیلین می‌افزاید: «خوشحالم که سینمای فارسی کم‌کم بحران شدید یکی دو ساله اخیر را پشتسر می‌گذارد و وضع بهتری پیدا می‌کند و از حالت رکود بدر می‌آید. باین ترتیب من هم در انتظارم که چه موقع خون تازه‌ای در رگ سینمای فارسی جاری خواهد شد.»

## زنان آمریکا به...

حالا با پرواز در هواپیما، ۸۲، و با بخطر انداختن جانم، احساس می‌کنم که آزادم و مالک زندگی خودم هستم و آنرا هرطور که می‌خواهم بکار می‌گیرم. من به وطنم عشق می‌ورزم و آمادام تا زندگی‌م را در راهش فدا کنم.»

در ارتش عظیم و مجهز ایالات متحده آمریکا هستند زنانی که به داشتن مشاغلی که روزی «پست‌های امن و امان» خوانده میشوند، اکتفا کرده‌اند و در حد خلبان و افسران نگهدارنده باقی ماندند. یکی از این خانمها «دونال» ۲۲ ساله، سرپرست گروه جنگنده‌های «اف-۱۵» است. «دونال» یک پیاننست ماهر نیز هست. وقتی با او پیشنهاد شد که به گروه خلبانان هواپیماهای جنگنده بپیوندد، با گفتن یک جمله ساده، این پیشنهاد را که شاید بنظر عده‌ای یک موقعیت طلایی بود- رد کرد. او گفت: «ترجیح میدهم کاری متفاوت با آنچه دیگران در آرزویست هستند انجام دهم!»

بعنوان سرپرست گروه، «چاپر» مسئول نگهداری و کنترل دستگاههای مختلف، سوخت‌گیری، و فرود و پرواز هواپیماهای «اف-۱۵» نیروی هوایی است. «چاپر» از صمیم قلب معتقد است که باید زنان را نیز به میدان جنگ فرستاد: «برای اجرای عدالت، با ما هم باید رفتاری مشابه آنچه با سربازان مرد دارند، داشته باشند، چون ما هم با اندازه آنها آموزش دیدهایم، و تخصصی مشابه آنها داریم. چرا نمی‌خواهند قبول کنند که این مملکت، مال ما هم هست، و ما هم حق داریم از آن دفاع کنیم؟»

ستوان یکم «بیلی» یک مانوس» که با جهه کوچکش، سرپرستی ۲۴ هواپیما و ۲۷۰ خلبان را بهعهده دارد، میگوید:

«مقامات ارتشی، همیشه با خدمت پرستاران در خط اول جبهه موافقت کرده‌اند. بنابراین چرا باید با اعزام زنان سرباز به میدان جنگ مخالفت داشته باشند؟ ما زنان هم اگر آموزش کامل داشته باشیم، همه کار از دستمان برمیآید.»

او ادامه میدهد: گو اینکه رکود سینما گریانگیر من که اصولاً کم کار هستم نشد و من همان سالی یکی دو فیلم را بازی کردم ولی بهر حال از آنجا که من خودم را به سینمای فارسی وابسته میدانم نمیتوانستم بی‌تفاوت بمانم و هرگاه احساس میکردم عده‌ای از همکاران من چه گروه فنی و چه گروه بازیگران بیکار مانده‌اند غمگین و نگران میشدم.

به آیلین میگویم این روزها چه میکنی و چگونه خود را سرگرم نگاه میداری میگوید: از فرصتی که پیش آمده مطالعه میکنم و بزودی یکی دو هفته‌ای نیز برای استراحت راهی شمال میشوم. ■

## آموزشگاه آرایش شایان

همه روزه از ۹ صبح تا ۶ عصر برای علاقمندان به فن آرایش و ماکیاژ مدرن نام‌نویسی میکند. زیباترین آرایش مو، آخرین مدکوب و توات عروس در مدت کوتاه با تکنیک جدید زیر نظر متخصصین کارآموده پاریس تخت تاوس اول فرح جنوبی ۸۴۲۹۳۴

بخرند! ستوان یکم «نانسی» - آندرسن» یکی از کارآموزان مدرسه نظام میگوید: «در میان همقطارانم حتی با یک نفر هم روبرو نشده‌ام که واقعا بخواد به میدان جنگ برود. اخذ تصمیم در لحظات بحرانی، برای مردان کار ساده‌ایست، در حالیکه ما زنان برای پیدا کردن راه حل مناسب احتیاج به فرصت بیشتری داریم، و آیا فرستادن چنین افرادی به جبهه جنگ - جایی که تا اینها هم به حساب می‌آیند- کار صحیحی است؟»

ستوان «پت - براتون» در دنبال اظهارات همقطارش می‌گوید:

«مسأله این نیست که، از عهده انجام وظیفه در جبهه برنی‌آیم، بلکه شرکت در نبرد، از نظر روانی برای یک زن، ضربه‌ای روحی است: ضرباتی که فکر می‌کنم تحملش از عهده بسیاری از همجنسان من خارج است.»

ستوان «کاترین» - کریم» میگوید: «من با کمال شهامت میگویم که از نظر بدنی قادر نیستم کارهایی را که یک سرباز مرد می‌تواند براحتی انجام دهد، بعهده بگیرم. حمل یک اسلحه «ام-۱۶»، رساندن آن به مقصد، و استقرارش در محل مناسب، از جمله کارهاییست که من از انجامش عاجزم.»

بسیاری از زنانی که در دیگر قسمت‌های ارتش نام نویسی کرده‌اند، در کمال صراحت اظهار میدارند که اگر روزی بخواهند آنها را از مملکت، چه سختی‌هایی را باید بجان

لطفاً ورق بزنید

## شرکت کردانس

میلمان سبک اسپانیایی را برای اولین بار در ایران تحت نظر گروه متخصصین خارجی با طرح‌های اورژینال تولید کرده است. شرکت کردانس آماده است که سفارشات مربوط به کارهای چوبی ساختمانهای اداری و مسکونی را در اسرع وقت انجام داده، تحویل نماید.

تلفن شرکت کردانس: ۰۲۱-۶۲۹۰۷۸ - ۶۲۹۳۴۹  
آدرس نمایشگاه: بخارست کوچه دوم شماره ۳۳  
تلفن نمایشگاه: ۰۲۱-۶۲۳۴۲۱

## تقدیر

تسخیرکننده میلیونها پنجره در سراسر جهان برای آفرینش شکوه وزبایشی

## تقدیر

تقدیر

برده استثنائی روز برای زندگی مدرن امروز با طرحها و رنگهای هماهنگ با هردکوراسیون .

## تقدیر

تقدیر

از تیم‌های افقی الوان باللیاف های ظریف طبیعی و مصنوعی که بیکدیگر نابیده شده‌اند ، ساخته شده و با اندازه و مدل دلخواه شما توسط متخصصین کارآموده در محل مورد نظر نصب میگردد .

## تقدیر

تقدیر

انتخاب شرکت مکالووم از آمریکا با یک دنیا زیبایی و شکوه مرکز پخش: شرکت مکالووم ، خیابان شاه، ساختمان آلومینیوم تلفنهای ۸ - ۰۲۱-۳۷۱۱۷۴ و نمایندگان مکالووم در تهران و شهرستانها

شرکت مکالووم برای تمامی محصولات خود بکلیه موسسات توزیعانی در تهران و شهرستانها نمایندگی میدهد .

برای دریافت لیست کالاهای شرایط پذیرش نمایندگی با شرکت مکالووم تماس حاصل نمایند .

است؟! یا یک دختر ایرانی سیلی بزند به صورت مادرش؟  
بهرحال، آن همبستگی خانوادگی که ما خوشبختانه در ایران داریم، در آمریکا نیست. گاهی واقعا به کوچکترین بیانه‌ای، دختر ۱۴ ساله‌شان را از خانه بیرون می‌کنند. خود من در روزنامه‌های آمریکا خواندم که دختر ۱۴ ساله‌ای را، پدر و مادرش از خانه بیرون کرده

### زنان آمریکا به یاری ارتش شتافتند

به جبهه جنگ اعزام کنند، از ارتش کناره‌گیری خواهند کرد!  
«آنا- اوروم» که با ۱۶۵ سانتیمتر قد و ۶۹ کیلو وزن، از بسیاری از سربازان زن قوی‌تر و خوش بنیه‌تر است، می‌گوید: «من تصور نمی‌کنم در جبهه کاری از دستم ساخته باشد. هتگامی که دشمن اسلحماش را بروی من هدف گرفته است، من از ترس بالای یک درخت نشستم، و فکر می‌کنم بهتر است فرار کنم، و یا قبل از اینکه باو فرصت بدهم سرا بکشد، مغزش را پریشان کنم.»  
«اولین- پیرس» ملوان کشتی یدک‌کش- نیز می‌گوید: «من کارم را تا آنجا که ممکن است، کامل و بدون نقص انجام میدهم. اگرچه سرعت عملم از مردان کمتر است، ولی نتیجه کارم عالیست، و اما راجع به جبهه رفتن زنان سرباز، با این یکی اصلا موافق نیستم! اینجا، در عرشه کشتی یدک‌کش، اگر از عهده انجام کاری برنمایم،

اصطلاح «در غرب خبری نیست!» دخترها از «رکسانا» می‌پرسیدند: «حالا راستی سیاهپوستهای آمریکا واقعا آدم می‌کشند؟» «رکسانا» گفت: «بلی، دزدی می‌کنند و گاهی هم آدم می‌کشند. در فرودگاه «کندی» چند سیاهپوست خواسته بودند انگشتر یک خانم را از انگشترش در بیاورند، اما چون انگشتر در نمی‌آمد، آنها انگشت آن خانم را بریدند!» بچه‌ها که از این خبر سخت ناراحت شده بودند پرسیدند: «آخر چرا سیاهپوست‌ها دست به این کارها می‌زنند؟» پاسخ «رکسانا» غافلگیر کننده بود. او گفت: «حق دارند! برای اینکه سیاهپوست به چشم خودش می‌بیند که سفیدپوست سرمایه‌دار، در «مانهاتان» عمارت هفت طبقه دارد و فقط پول گواشتی که سگش می‌خورد، هر روز بیست دلار است، اما خودش توی هلفدونی پر از موش زندگی می‌کند و حیانا بیچاره هم هست!» بحث شرق و غرب، گفتگو را به تکنولوژی و زندگی ماشینی کشانید که آدمها را باهم بیگانه ساخته است. یکی از دخترها، با هوشمندی تحسین‌انگیزی مثال جالبی از این بیگانگی زد. او گفت: «حالا در شهرهای بزرگ، ما در آپارتمان تنگ زندگی می‌کنیم و فاصله‌مان با همسایه‌مان، یک دیوار نازک بیشتر نیست، اما نه اسم همسایه‌مان را میدانیم و نه باهم معاشرتی داریم. در واقع ما بظاهر بیکیدیگر نزدیک شده‌ایم، اما فاصله‌مان با دیگر انسانها بیشتر شده است!...»

تفاوت دلپذیر آرزوها و ایده‌آل‌ها...  
از دخترها پرسیده شد: «برای آینده‌تان، چه نقشه‌هایی دارید؟ در کدام رشته سربازان زن برمی‌آید و بس.»

## ویتو

کرم موبر

بهداشتی‌ترین راه  
برای از بین بردن  
موهای ناخواسته.

ویتو بهترین است  
برای برطرف کردن موهای زائد بدن

تلفن مرکز بخش: ۶۸۴۰۶-۶۸۳۶۷۵  
Dr. A.P



می‌خواهید به تحصیلات خودتان ادامه بدهید؟  
پاسخ‌های دخترها، از تنوع دلپذیر آرزوها و ایده‌آل‌های آنان حکایت میکرد. تقریبا هیچ شغل و حرفه‌ای نبود که چند طرفدار پروپا قرص نداشته باشد. دختری که سپاهی دانش است و در یک ده به کودکان روستائی درس میدهد، از تقدس حرفه معلمی، دفاع جانانه‌ای کرد و گفت: «دلیم می‌خواهد تا آخر عمرم به بچه‌های مردم درس بدهم!» دختر دیگری می‌خواست در آینده «طراح جواهر» باشد. رشته‌های دیگر نیز طرفدارهای پرشوری داشتند. «سوسن کامیاب» می‌گفت: «من دوست دارم در رشته ادبیات فارسی، به تحصیلات خودم ادامه بدهم، چون به شعر و ادبیات علاقه زیادی دارم. بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی نیز دلم می‌خواهد به تدریس ادبیات بپردازم.»  
«الهم- نوروز ناصری» می‌گفت: «دلیم می‌خواهد بعد از پایان دوره دبیرستان در رشته کتابداری، به تحصیلات عالی بپردازم. چون یک جامعه هنگامی پیشرفت می‌کند که افراد آن از یک فرهنگ غنی و شعور اجتماعی برخوردار باشند و به نظر من، تنها کتاب میتواند این فرهنگ و شعور را به انسان ببخشد...»  
«گیتی- بنی‌احمد» دختر آبادانی می‌گفت: «می‌خواهم در آینده یک پزشک بشوم. و چون قبول شدن در کنکور دانشکده‌های پزشکی ایران، خیلی دشوار است، به ناچار به آمریکا خواهم رفت.»  
«سوسن- عظیمی مقیدی» دختری از خرمشهر می‌خواست که در آینده در رشته بازرگانی، به تحصیلات عالی بپردازد. دیگر رشته‌های مورد علاقه دخترها، خیلی متنوع بود: مهندس کامپیوتر، مدیریت، معماری داخلی، دکوراسیون، اقتصاد، مدیریت بین‌المللی، علوم سیاسی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، معماری، پزشکی، جامعه‌شناسی، زبانهای خارجه و مترجمی، زبان شناسی، دندان پزشکی، مدیریت هتل، کارگردانی سینما و تئاتر و ...  
آدمی، وقتی لحن محکم و استوار دخترها را به هنگامی که از نقشه‌های آینده خود سخن می‌گویند، میشنود، یقین حاصل می‌کند که ایران ده سال آینده، شاهد نسلی تحصیل کرده و روشنفکر از زنان جوان ایرانی خواهد بود که مسیر زندگی خود را به اراده خویش برگزیده‌اند و بیشک با همان اراده استوار، ایران بهتری نیز خواهند ساخت و خانواده‌های استوارتر.

کتاب، سینما، تلویزیون ....  
هر سال بر تعداد دخترانی که از هنر و ادبیات و سینما و تئاتر و کتاب، با هیأت زوری بحث می‌کنند، افزوده میشود، مخصوصا در مورد کتاب، به نظر می‌آید که دختران نوجوان، حتی بیشتر از پسران همن سن و سال خود مطالعه می‌کنند و مهمتر از همه اینست که دیگر به رمانهای خیلی رمانتیک که تا همین چند سال پیش منبع اصلی مطالعه دختران جوان بود، علاقه ندارند، بلکه بیشتر کتابهای جدی را می‌پسندند. به نام چند کتاب اشاره کنیم:  
لبه تیغ (از سامرست موام) آقای رئیس جمهور (استوریاس) کارخانه مطلق‌سازی  
لطفا ورق بزنید



شاهپو  
کلاس کنس

# گرم باب کا پوست را خیلی روشن و شفاف میکند

مختلف پارک پرداختند. دخترها ناهار را مہمان مسئولان پارک بودند و بعد از ظهر روی دریاچه قایقرانی کردند و در «لوناپارک» تا آنجا کہ می توانستند، بازی و شیطنت کردند. ساعت شش بعد از ظهر در حالیکہ ہمہ متأسف بودند و باحسرت بہم می گفتند «چقدر خوب بود ولی چه زود گذشت» بہ تہران برگشتند. اولین روز اردو تمام شد ولی خاطرہ ہر لحظہ از آن روز کہ سرشار از محبت و صفا و دوستی بود، برای ہمیشہ در دل دختران فیئالیست خواهد ماند. خاطرہ روزی کہ ظاہراً بساختہ و

خرم» اولین لوناپارک زمستانی در دنیاست است. پارک ۳/۵ میلیون درخت دارد و تا یکسال دیگر ترن هوائی و قطار زمینی نیز در آنجا نصب خواهد شد. این قطار دور پارک خواهد گشت. ترن هوائی را کہ سفارش خرید و حمل آن دادہ شدہ است، در تنہا جای دیگری کہ می توانید ببینید «دیسنی لند» آمریکا است. بعد از این توضیحات و ذکر این مطلب کہ قرار است در تمام شہرہای ایران نظیر چنین پارکی ساخته بشود و در حال حاضر «دنیای خرم» رامسر افتتاح شدہ و مورد استفادہ قرار گرفتہ است، بچہا بہ دیدن قسمتہای

قسمتہای مختلف آن بودہ اند و تا چہار سال دیگر کارہای ساختمانی و نصب دستگاہہا بکلی تمام میشود و «دنیای خرم» یکی از بزرگترین مراکز تفریحی دنیا خواهد شد. پارک شامل دو دریاچہ بہ مساحت ۱۵۰ ہزار متر و ۱۰۰ ہزار مترمکعب، آب ہتل، آتش نشانی، تعمیر گاہ، باشگاہ اجتماعی، سالن شوہای بین المللی، سالن کنفرانس، کلاب، نانوائی، شیرینی بزی، تئاتر، سینما، سوپر، ۸ سلف سرویس، سالن عروسی، پارکینگ و لوناپارک تابستانی و زمستانی است، ضمناً لوناپارک زمستانی «دنیای

عاشقانہ یا فیلمہای پر از زدو خورد و آدمکشی ترجیح میدہند. خلاصہ کنیم: ما با نسلی از دختران نوجوان ایران روبرو ہستیم کہ پیش از ہر چیز میخواہد آزاد و مستقل زندگی کند، روی پای خودش بایستد، و بہیچوجہ نیز نمی پذیرد کہ او را بہ حاشیہ جامعہ برانند. این نسل نعتہا برای خود، بلکہ برای ایران فردا نیز، نقشہائی دارد کہ شاید باب طبع بہ اصطلاح بزرگنہا نباشد، اما با منطق تحول تاریخ سازگار است. دست کم گرفتن این نسل، دست کم گرفتن فردای ایران است!

**در اردوی فیئالیستہا**  
اردوی فیئالیستہای «مسابقہ انتخاب دختر شایستہ ایران» از پانزدہ روز پیش شروع شد و در اولین روز دخترہا دستہ جمعی بہ «دنیای خرم» رفتند و روزی پراز خندہ و شادی و شیطنت داشتند؛ شیطنتہائی کہ در خوردن و سالشان است. روز سہشنبہ، بچہا بہ مؤسسہ کیہان آمدند و از اینجا بطرف پارک «خرم» حرکت کردند. بعد از انتخاب شدن بہ مقام فیئالیست این دومین بار بود کہ آنہا ہمدیگر را می دیدند، ولی رفتارشان نسبت بہم چنان دوستانہ و صمیمانہ بود کہ انگار سالہاست آشنای یکدیگرند در همان روز اول، شمارہ تلفنہا بین آنہا ردوبدل و قرارہای دوستانہ گذاشتہ شدہ بود. بذر دوستی خیلی زود در دلہا ریشہ دواند و مسلم است کہ این محبت و دوستی ہمیشہ محکم می ماند.

در طول راہ بچہا سربس ہم می گذاشتند و «فرشتہ دشت کیان» فیئالیست شیرازی ما کہ روز پیش با آن حالت معصومانہ و چشمہای نمناک، دلش ہوای مادرش و فضای باز و خیابانہای پردرخت شیراز را کردہ بود، با آن لہجہ قشنگ و کدشارش جوک تعریف میکرد، و «السہہ نوروز ناصری» فیئالیست تہرانی کہ صدای خوبی دارد، برای بچہا آواز می خواند، و بقول خودشان برنامه «ترانہہای درخواستی» اجرا شد.

**شاگرد ممتاز**



کامبیز باطنی شاگرد ممتاز کلاس سوم دبستان مہستی چالوس با معدل ۲۰

از نویسندگان ایرانی، از نسل قدیمی، بہ نظر میرسد کہ تنہا «صادق ہدایت» است کہ آثارش، هنوز ہم در میان دختران نوجوان خوانندگان پرشوری دارد. در میان معاصران بیشک رمان «سو و شون» اثر گرانقدر خانم دکتر «سیمین» دانشور» بیشتر از ہمہ کتابہای دیگر مورد توجہ دختران نوجوان قرار گرفتہ و تصادفی نیست کہ این کتاب، ہر چند ماہ یکبار تجدید چاپ میشود. دختران نوجوان امروزی، چہہ فیلمہائی را می بینند؟ پاسخی کہ دخترہا بہ این سؤال ہیات زوری دادند، باز این واقعیت دلگرم کنندہ را بہ اثبات میرساند کہ این نسل از دختران نوجوان ایران، از آن عالم خیلی رمانتیک و سوزناک خواہر بزرگنہایشان ہرون آمدماند و توجہ زیادی بہ مسائل اجتماعی و سیاسی دارند. نام چندفیلم را کہ دخترہا بہ عنوان «بہترینہا» انتخاب کردند بشنویم:

جنگ و صلح- گوزبشت نتردام- طبیعت بیجان- تنگسیر- جولیا- دیوانہای از قفس- پرید- اشکہا و لبخندہا- راز کیہان- شازادہ و گدا- راکی- ویلنزن روی بام- لایم لایت- غریبہ و مہ- میخوام زندہ بمانم. آوای وحش- ژاندارک و....

ہمین نام فیلمہای انتخابی دخترہا نشان میدہد کہ برای آنان سینما دیگر تنہا یک وسیلہ سرگرمی نیست. شنیدنی است کہ وقتی ہم درباره برنامہای تلویزیونی صحبت بہ میان آمد معلوم شد کہ دخترہا بیشتر برنامہای علمی مثل «راز بقا» یا «زندگی حیوانات» یا سریالہائی با مفاہیم انسانی مثل سریال «خانہ کوچک» و حتی فیلمہای «کارتون» برنامہ بچہا را بر فیلمہای خیلی

## حراج بزرگ میس ماری

### استثنائی تراز ہمیشہ ز نانه و مردانہ شروع شد

**میس ماری** نامی آشنا برای شیک پوشان

شاهرضا کاخ شمالی کوچه احمدی پلاک ۳ تلفن ۶۶۹۳۱۹

**فقط ۱۰ روز**

### فروشگاہ بزرگ شعلہ

جدیدترین لوستر و چراغ سقفی از اروپا زیباترین آئینہ و شمعدان عروس- اجناس کادوئی سرویس چینی خیابان پهلوی سہراہ آریامہر تلفن ۸۹۴۳۲۱

# افکن


حشرہ کش بسیار قوی با فرمول جدید مؤثر- خوشبو



هیچ حشرہای در مقابل **افکن** مقاومت نمی کند

# اسپری کانپون

تو خونہ ات داشته باش....



با اسپری کانپون

- ۱- کلبہا و کلدانہا را مرطوب و شاداب نمایند
- ۲- شبثہ ہا را بشوئید و تمیزکنید
- ۳- آئینہ ہا را شفاف و پاکیزہ کنید
- ۴- لباسہا را برای اطو آمادہ کنید
- ۵- اتومبیل خود را برق ببندازید
- ۶- از اسپری کانپون برای حشرہ کشی نیز استفادہ کنید

اسپری کانپون و این ہمہ کار.....

مرکز پخش: شرکت کیمیا کار. تلفن: ۵۳۳۴۵۲  
محل فروش: کلبہ فروشگاہا

# شریبت شهریار

## ۱۰ راه لذت بخش برای مقابله با گرما

روزهای داغ تابستان را با شربت  
شهریار با ۱۰ طعم متفاوت و خوشمزه  
بگذرانید. به شربت شهریار  
کمی آب و مقداری یخ اضافه  
کنید، گواراترین شربت  
را خواهید داشت  
شربت شهریار توت  
فرنگی، لیمو، پرتقال  
آلبالو، گلاب .....  
برای روزهای  
داغ تابستان



شریبت شهریار، محصولی دیگر از شهریار  
تهیه شده در کارخانجات شرکت کشت و صنعت جیرفت



### مازنها باید انتظار بیشتری از رنگ مو داشته باشیم

... و فقط به عوض کردن رنگ موها ایمان قانع نشویم، چون زیبا و  
خوش حالت بودن مویمانند از خوش رنگ بودن آن اهمیت دارد.  
رنگ موی جدید ایمدیا کرم بعلت مخلوط شدن با اکسیدان کرم،  
از خشکی و شکنندگی موی جلوگیری میکند و مورا زیبا و خوش حالت میکند.  
با ایلکتور، رنگ کردن موها سریع آسان و تمیز صورت میگیرد

ایمدیا کرم برای شما که شایستگی آزاد دارید  
از آل پارسیس



دیگران زبان میرساند، و چه کاری زبان نمرساند، بساید حدود آزادی، بسه وسیله «قانون» معین شود. این قانون را چه کسی باید وضع کند؟ بی شک خود مردم، بدین معنی که افراد کشور یا مستقیماً گروه جمع می‌شوند، یا نمایندگانی بر میگزینند، و سپس با وضع قانون، حدود آزادی افراد و حدود قدرت دولت را معین می‌کنند. بدین ترتیب، در حکومت دموکراسی، هم وظیفه مردم معین است و هم برسر قدرت حکومت.

آزادیهای هست که وجود آنها لازم حکومت دموکراسی است، یعنی هیچ حکومت دموکراتیک نمیتواند این آزادیها را از افراد سلب کند، زیرا در صورت سلب این حقوق از مردم، مردم که صاحب اختیار حقیقی کشور و زمامدار واقعی هستند، اختیار و اقتدارشان محدود میشود، و در نتیجه نمیتوانند حق مسلم خود را اجراء کنند. در حکومت دموکراسی، زمامداران نماینده مردمند، قدرت حکومت ناشی از ملت است، و بنابراین همانطور که وکیل نمیتواند اقتدار موکل خود را محدود کند، زمامداران نیز نمیتوانند به حدود این آزادیها تجاوز کنند. آزادیهای مذکور این است که همه بتوانند از حداقل وسیله معاش بهره‌مند شوند، همه بتوانند موظف باشند که کار کنند و مزد متناسب با کار خود به دست آورند، مردم در هر شهری که بخواهند اقامت کنند و به هر جا که بخواهند بروند، حکومت نتواند آنان را برخلاف قانون و بی‌سبب توقیف کند، مردم در خانه خود ایمنی داشته باشند، و مطمئن باشند که بی‌سبب هیچکس وارد خانه آنان نمیشود... مردم باید در تشکیل احزاب و جمعیتها و انجمنها آزادی کامل داشته باشند، زیرا در حکومتی که زمامدار واقعی مردمند، نمیتوان تصور کرد که این مردم حق اجتماع نداشته باشند. افراد مملکت باید از آزادی بیان و آزادی مطبوعات بهره‌مند باشند، یعنی باید بتوانند عقاید و افکار خود را آزادانه بنویسند و منتشر کنند. اینها است حداقل آزادیهای که بی‌آنها، دموکراسی محقق نمی‌شود. آزادی هم مانند برابری، از دموکراسی جدا نشدنی است، زیرا در جایی که آزادی نباشد، مردم توانایی اظهار نظر درباره حکومت را ندارند و هنگامی که توانایی اظهار نظر نداشته باشند، حکومت متعلق به آنان نیست، و در جایی که حکومت متعلق به مردم نباشد، دموکراسی نیست. آزادی جنبه دیگری نیز دارد: مردم در سایه آزادی، میتوانند دولت را در حدود قانونی خویش نگاه دارند و اجازه ندهند که از آن حد تجاوز کند. بمعبارت دیگر آزادی تضمینی است برای محدود کردن قدرت حکومت...

هر قدر دولتی در جمع کردن افراد نخبه کشور بکوشد، باز هم افرادی در خارج از دولت وجود دارند که در لیاقت و حسن تشخیص، از دولتیان کارداران‌ترند، یا لاقول در همان سطح اندیشمانند. پس باید به اینان مجال داد که نظر خود را در باره اداره کشور ابراز دارند. این جمله معروف قدیمی را نیز نباید فراموش کرد که: «دولت مرکز قدرت است، و قدرت گرایش به فساد دارد». باز این گذشته، امروز فاصله افسراد از نظر فهم و درک اجتماعی، بسیار کم شده، و وظیفه حکومت دموکراسی این است که با وسعت دایره تربیت عمومی، باز هم این فاصله را کمتر کند. وانگهی، مرد روستایی، مصلحت زندگی خود را بهتر از دولتیان تشخیص میدهد، و اگر نتواند این مصلحت را به مرحله عمل در آورد، هنگامی که از طرف دولت اقدامی در مسیر منفعت او صورت گرفت، از آن استقبال میکند. پس این فرض که مردم قدرتی را که در راه مصالح آنان بکار افتاده، محدود کنند، فرض محالی است. مردم، در صورت توانایی، فقط قدرتی را محدود میکنند که از دایره مصالح آنان خارج شده باشد. مردم اقدامات صحیح دولت را، نه تنها قلع نمی‌کنند، بلکه در تقویت آن نیز می‌کوشند. در حکومت دموکراسی، قدرت دولت، از قدرت ملت جدا نیست. هر قدر ملت نیرومندتر باشد، دولت نیز نیرومندتر است و نیرومندی ملت با داشتن این اختیار که در صورت لزوم، قدرت دولت را محدود کند، ملازمه دارد. اما عکس قضیه درست نیست، و نمیتوان گفت که نیرومندی دولت، نیرومندی ملت است، زیرا اگر نیروی دولت از حدود نظارت افراد خارج شود، استبداد بوجود می‌آید. در کشورهای استبدادی، عکس این است. دولت هنگامی خود را نیرومند می‌پندارد که همه اختیارات را از ملت، سلب کرده باشد. هر قدر ملت آزادتر باشد، نیروی مادی و معنوی (و مخصوصاً نیروی معنوی) دولت بیشتر است و به همین سبب، در حکومت دموکراسی، ملت نیرومند است و نیروی دولت نیز انعکاس نیروی مردم است...

# پیراهن یادگاری جام جهانی فوتبال هدیه آدامس خروس نشان



«آناطول فرانس» نویسنده بزرگ فرانسوی، در باره دموکراسی میگوید: «من بدان سبب دموکراسی را دوست دارم که در آن کمتر احساس میکنم که حکومتی هست.» در حکومت دموکراسی، حاکم واقعی ملت است، و باید قدرت واقعی نیز در دست مردم باشد، تا هرگاه دولت در جاده صواب افتاد، او را مدد کنند، و هر وقت به خطا رفت، قدرت را بگیرند و به راه راست بازگردانند، و برای اینکه مردم بتوانند اقتدار دولت را محدود کنند باید «آزادی» داشته باشند... محدود کردن اقتدار دولت براین اساس بنا شده که حکومت کردن، مستلزم کم و بیش فشار است، و بدیهی است که این مقدار هرچه کمتر باشد، بهتر است...  
نویسنده کتاب، نقل قول نسبتاً مفصلاً هم از «گروسیوس» - حقوقدان و سیاستمدار مشهور هلندی - کرده است که میگوید:  
«کسی که از آزادی خود صرف‌نظر کند، از مقام آدمیت، از حقوق، و حتی از وظایف بشریت هم صرف‌نظر می‌کند، این کار برخلاف طبیعت انسان است. کسی که «آزاده ندارد، مسؤولیت اخلاقی هم ندارد...»  
باری، چنین است. آزادی نه تنها حق انسانی و طبیعی افراد جامعه است، چرا که خداوند انسان را آزاد آفریده، بلکه یک ضرورت اجتماعی نیز هست. کسی که «آزاده» ندارد، «مسؤولیت اخلاقی» هم ندارد، یعنی موظف نیست که از قوانین و مقررات - که بهرحال از وسائل حکومت است - اطاعت کند، چرا که خود یا نمایندگان واقعی‌اش در وضع این قوانین و مقررات سهمی نداشته‌اند. کسی که «آزاده آزاد» ندارد، حتی به وظایف اجتماعی خویش نیز عمل نمیکند. باین ترتیب کار دولت‌ها خیلی دشوار میشود، زیرا حکومت بدون مشارکت مردم و بی‌آنکه مردم به وظایف خود عمل کنند، بسیار دشوار است. مردم نه زور، بلکه داوطلبانه میباید که از قوانین اطاعت کنند، حتی اگر قانون در مواردی به سود آنها نباشد. اما کسی از قوانین اطاعت میکند که خود یا نمایندگان واقعی‌اش، در وضع قوانین سهیم باشند. کلمات «حق» و «وظیفه»، همیشه لازم و ملزوم یکدیگرند. کسی میتواند حقوق انسانی و قانونی خود را بطلید که به وظایف خود نیز عمل کرده باشد. ما حق داریم از دولت بخواهیم که خیابانهای شهر را آسفالت کند، برای فرزندانمان مدرسه و دانشگاه بسازد، به هنگام بیماری و نداری، به یاری‌مان بشتابد، اما در عین حال وظیفه داریم که مالیات خود را نیز، درست و به موقع بپردازیم.  
آزادی، پیش از آنکه به ملت سودی برساند، به دولت یاری میرساند، چرا که اعتماد ملت را نسبت به دولت جلب میکند، فاصلهها را کوتاهتر میسازد، و مردم را به پشتیبانی از دولت و یاری رساندن به او، تشویق میکند. عدم آزادی، اگر هزار عیب داشته باشد، بزرگترین عیبش، عدم اعتماد و ناپاوری مردم نسبت به رفتار و کردار دولتیان است. داستان چوپان دروغگو را که لاید شنیدهاید. مردم وقتی سالهای سال، دروغ می‌شنوند، دیگر حرف راست را هم نمی‌پذیرند. «گامو» میگوید: «وقتی ادعا می‌کنند که میخواهند حقایق را فاش کنند، درست همان موقعی است که باید برحذر بود، چون میخواهند جزایه را بزرگ کنند...»

این گفته در باره جوامعی صدق میکند که دولتمردانش، بیشتر اوقات، کارشان بزرگ کردن زشتها و زشتیها بوده است، یعنی تظاهر دروغین به خدمت و ترس از صراحت. بگذارید مثالی از کشور خودمان بزنیم: اگر اینهمه خانههای خیالی که فقط بر روی کاغذ روزنامهها ساخته شد، برآستی ساخته میشد، حالا همه مردم ایران صاحبخانه بودند. اما این خانهها هرگز ساخته نشد، یا به تعدادی که می‌گفتند و در زمانی که می‌گفتند، ساخته نشد. مردم دهها مورد دیگر را نیز به یاد دارند، و عقل سلیم حکم میکند که آدمی وقتی از کسی چند بار دروغ شنید، دیگر به سخنان او اعتماد نداشته باشد، و در محیط بی‌اعتمادی، هم کار دولت زار است و هم کار ملت. در این میان، دولت بیشتر ضرر، می‌بیند تا ملت، چرا که دولت، گاهی مجبور است از ملت فداکارانهایی را طلب کند، مثلاً مالیات بیشتری بگیرد، یا بخواهد آب و برق کمتر مصرف کنند، یا حتی بخواهد که به روز مبادا، تفنگ بردست بگیرند و به مقابله و مبارزه با دشمن بپردازند. چنین تقاضاهایی هم هنگامی از سوی ملت پذیرفته می‌شود که ملت، دولت را از خود بداند و خدمتگزار خود. ■

پارک «جمشیدیه» که به امر علیاحضرت شهبانو، در زمین وسیعی بنا شده است، یکی از زیباترین و خوش آب و هواترین نقاط آذربایجان و تفریحی تهران است. تمام زمین باغ از سنگهای مستطیلی شکل و یک اندازه مفروش شده است، و مسئول پارک برای دختران فینالیست توضیح داد که برای کار گذاشتن هر یک از این مستطیل‌های سنگی، نصف روز وقت صرف شده است. پله‌ها، مجسمه‌ها، و آب‌نماها همه سنگی است و بوسیله همین پله‌ها پارک تا دل کوه کشیده شده است و از چشم‌اندازی که بالای کوه می‌جوشد، آب تقسیم‌تالین پارک با صدای خیال‌انگیزی تالین می‌آید.  
«باغ سنگی» در اردیبهشت ماه، توسط علیاحضرت افتتاح شد و به امر شهبانو قرار شد که ورود خانوادها برای یک‌نیک در این باغ آزاد باشد. متأسفانه این خانوادها که در عرض هفته، از صبح تا شبشان را در باغ می‌گذرانند، اصلاً رعایت نظافت را نمی‌کنند و ابتدا بفکر گلها نیستند. در روزهای بعد از

## چهره دختر ایرانی... بقیه از صفحه ۱۲۱

شوخی گذشت، اما برای هر کدام از آنها درسی بود و گامی بطرف شناخت آدمهای دیگر.  
دیدار از پارک «جمشیدیه»  
روز سوم اردو، دخترهای فینالیست، صبح زود یکبار دیگر وقتشناسی و احترام گذاشتن به قول و قرارهایشان را ثابت کردند، و همگی درست سرساعتی که قرار گذاشته بودند به دفتر مجله آمدند و از آنجا بطرف پارک «جمشیدیه» (باغ سنگی تهران) حرکت کردند.

تزیین اطاق عقد  
تلفن ۶۴۲۸۸۶

بمناسبت اولین حضور ایران در جام جهانی فوتبال بتمام مصرف‌کنندگان آدامس خروس نشان در مقابل ۳۰۰ کاغذ بسته‌بندی آدامسهای ۴ عددی - ۶ عددی و استیک خروس نشان يك عدد پیراهن یادگاری هدیه میشود.

# بارها بیوشید

## بادریا بشوئید، همیشه نو میپوشید



همیشه نو بیوشید، با پودر رختشویی دریا

تمیزی بیشتر و اطمینان

**تدریس شیمی**  
در منزل در ساعات دلخواه  
شما تلفن ۷۳۹۷۹۷ از ساعت  
۷ الی ۹ بعد از ظهر

این اختلال جوی شدند و اکثر این قربانیان از برونشیت مزمنی رنج میبردند که عامل بوجود آوردنش افسراط در سیگار کشیدن بود.  
اگر معتاد به سیگار هستید و به سلامت خودتان رحم نمیکنید حداقل به اطرافیان و بخصوص فرزندان خرد سال خود رحم کنید. آنها علی رغم میل خود با بپای شما سیگار میکشند و مسهتر اینکه در برابر آلودگی هوا حساسیت بیشتری از خود نشان میدهند زیرا دفاع دستگاه تنفسی شان بتدریج ضعیف میشود.  
تا به امروز ثابت شده که یک شخص سیگاری ممکن است دچار ناراحتیهای تنفسی و قلبی، سرطان، اختلالات رودهای و عوارض دیگر گردد. زن حامله ای که معتاد به سیگار است سلامت خود و فرزندش را در معرض خطرهای متعدد قرار میدهد. تحقیقات «یونسکو» ثابت میکند که زن یا مرد ۵۰ ساله ای که روزی ۲۰ سیگار دود میکنند احتمال مردنش در ده سال آینده دو برابر زن و مردهای ۵۰ ساله غیر سیگاری است.

نمیخواهیم شما را وحشت زده کنیم ولی اگر به جان و سلامت خودتان رحم نمیکنید حداقل بخاطر داشته باشید که با این اعتیاد مضر بتدریج نوزاد خود را مسموم میکنید اگر کودک خرد سال شما زود بزود دچار ورم حلق و بینی میشود و بر اثر آنزین و یا سرفه و ورم مخاط بینی تب می کند (و شما خیال می کنید در برابر سرما خوردگی حساسیت دارد) اگر کم خواب است و اگر بتدریج اشتهاش کاهش میابد (ولی اگر چند روزی خانه مادر بزرگش باشد بهتر غذا میخورد) شاید زنگ خطر به صدا در آمده باشد و شما بیش از اندازه سیگار میکشید و در فضای خانه و اتاقها دود و دم پریا می کنید. حداقل این دو نکته را بخاطر بسپارید:

- هرگز در اتاق در بسته سیگار نکشید بخصوص اگر کودکی در این اتاق حضور دارد. چه بهتر اینکه فقط در اتاق خودتان سیگار بکشید و پنجره این اتاق را هم حتی الامکان باز بگذارید. در اتاق اطفال شیرخوار حتی یک سیگار هم نباید بکشید.

- این واقعیت را هم بخاطر داشته باشید. نیمه آخر سیگار دو برابر بیشتر از نیمه اول آن اکسید دو گرین و نیکوتین و قیر از خود متصاعد میکند و بهمین جهت بهتر است حداقل کمی دست و دلباز باشید و بیشتر از چند پک به هر سیگار نزدیک و آنرا خاموش کنید.

- اگر در شهرهای صنعتی (و یا شهرهای آلوده هوا مثل تهران) زندگی میکنید سیگار کشیدن شما و آلوده تر شدن هوای خانه و آپارتمان شما طفل شما را سریع تر از اطفال مقیم شهرهای کوچک صدمه میزند زیرا ساکنین شهرهایی که گرفتار آلودگی هوا هستند پنج برابر بیش از سکنه مردم لطفاً ورق بزنید

**سیگار کشیدن زن حامله... بقیه از صفحه ۴۱**  
دریافت کننده آن است. برای روشن تر کردن این مسئله مثالی ذکر میکنیم. اگر در یک اتاق چهار متر در پنج متر و در حضور یک طفل دو ساله یک سیگار بکشید یک پنجم دود این سیگار وارد ریه های او میشود ولی از آنجا که این طفل یک پنجم شما وزن دارد به این نتیجه عجیب میرسیم که او هم به تناسب وزن خود درست به اندازه شما انگار که یک سیگار کشیده است.  
مخاط دستگاه تنفسی بطور طبیعی پوشیده از نیاف بسیار نازکی است که بیست بار در ثانیه به نوسان در میآید. همین نوسان باعث میگردد مقدار زیادی از ذرات مضر (مثل گرد و خاک) و عوامل ذره بینی بیماریزا که بطرف ریه رانده شده خارج گردد و جذب خون نشود.

**روش جدید از پاریس**  
**تحت نظر متخصص**  
برای ریشه کن کردن موهای زائد با دستگاه الکترونیک بدون سوزن و درد مو را براحتی در چند ثانیه بیرون می آورد با تعیین وقت قبلی ۸۹۴۶۲۸

**میس سان راز**  
رضائیه بوتیک افشار

**اطواتوماتیک الپیا** ساخت آلمان

**با قدرت ۱۰۰۰ وات که زودتر گرم میشود**  
**در سه مدل و رنگهای مختلف**

**الپیا** نامی مطمئن و شناخته شده  
در صنعت لوازم برقی خانگی

میکسر برقی

اجاق برقی

کباب پز برقی

کتری برقی



## زبان انگلیسی در لندن

یکماهه هزینه تحصیلی و پانسیون ۲۵۰۰۰ ریال  
تلفن ۶۶۱۹۱۷

### درس ریاضیات باموزیک!

کن، یک مثلث با زاویه قائمه». و من از پیشرفت او در هندسه تعجب کردم. فرزند دیگرمان که هفت سال دارد و پسر مدرسه دیگری می‌رود، از این ناراحت است که باندازه برادر کوچکترش چیز یاد نگرفته و از اینکه نمی‌تواند مانند او براحتی تا هزار بشمرد ناراحت است. فرزند کوچک ما که هفت هفته است در کلاس اول است، خیلی بیشتر از برادر بزرگش که در کلاس دوم مدراس معمولی است ریاضی میداند.

در این نوع مدارس بچه‌ها درس را براساس موضوع‌هایی از زندگی معمولی روزانه و بدون هیچگونه فشار و اجبار، می‌آموزند در نتیجه همیشه می‌خواهند که بیشتر بیاموزند و بدانند. دکتر «لوزانف» می‌گوید:

«آقای «هائیس شتوفر» ۳۷ ساله و اقتصاددان که در شهر «لینز» زندگی می‌کند و فرزندانش را به این مدرسه می‌فرستد، می‌گوید:

«ما در آغاز تصور میکردیم که فرزند شش ساله‌مان علاقه‌ای به آموختن ندارد و از آن بچه‌های پشیمار تنبل خواهد شد اما پس از اینکه فقط ۸ هفته از شروع تحصیل او در این دبستان می‌گذشت، ناگهان ورق برگشت. یک روز که با هم در خیابان راه میرفتم به یکی از علایم راهنمایی اشاره کرد و گفت: «بابا نگاه

کن، یک مثلث با زاویه قائمه». و من از پیشرفت او در هندسه تعجب کردم. فرزند دیگرمان که هفت سال دارد و پسر مدرسه دیگری می‌رود، از این ناراحت است که باندازه برادر کوچکترش چیز یاد نگرفته و از اینکه نمی‌تواند مانند او براحتی تا هزار بشمرد ناراحت است. فرزند کوچک ما که هفت هفته است در کلاس اول است، خیلی بیشتر از برادر بزرگش که در کلاس دوم مدراس معمولی است ریاضی میداند.

در این نوع مدارس بچه‌ها درس را براساس موضوع‌هایی از زندگی معمولی روزانه و بدون هیچگونه فشار و اجبار، می‌آموزند در نتیجه همیشه می‌خواهند که بیشتر بیاموزند و بدانند. دکتر «لوزانف» می‌گوید:

«آقای «هائیس شتوفر» ۳۷ ساله و اقتصاددان که در شهر «لینز» زندگی می‌کند و فرزندانش را به این مدرسه می‌فرستد، می‌گوید:

«ما در آغاز تصور میکردیم که فرزند شش ساله‌مان علاقه‌ای به آموختن ندارد و از آن بچه‌های پشیمار تنبل خواهد شد اما پس از اینکه فقط ۸ هفته از شروع تحصیل او در این دبستان می‌گذشت، ناگهان ورق برگشت. یک روز که با هم در خیابان راه میرفتم به یکی از علایم راهنمایی اشاره کرد و گفت: «بابا نگاه

### سیگار کشیدن زن حامله....

دهات و کوهستانها استعداد ابتلا به سرطان و امراض چرکی و عفونی دارند.

هشت طریقه جدید برای ترک سیگار

اگر بر اثر خواندن این گزارش و دیدن این عکسهای گویا بخود آمده‌اید و خیال ترک سیگار دارید، بد نیست بدانید که هشت روش کاملاً جدید برای متفر شدن از سیگار وجود دارد:

- ۱- شوک الکتریکی بسیار خفیفی که اخیراً در دانشکده طب لیون (فرانسه) مورد آزمایش قرار گرفته. دستبندی به دست شخص سیگاری می‌بندند و تریبی می‌دهند که معناد به سیگار هر بار که سیگاری را بر میدارد جریان الکتریسیته از طناب سیگاری که به سیگار دارد.
- ۲- شوک الکتریکی بسیار خفیفی که اخیراً در دانشکده طب لیون (فرانسه) مورد آزمایش قرار گرفته. دستبندی به دست شخص سیگاری می‌بندند و تریبی می‌دهند که معناد به سیگار هر بار که سیگاری را بر میدارد جریان الکتریسیته از طناب سیگاری که به سیگار دارد.
- ۳- روش جدید دیگری که آمریکاییها باب کرده‌اند اینست که عده‌ای سیگاری را برای حضور در اتاق عمل هنگام جراحی بیماری که بر اثر کشیدن سیگار مبتلی به سرطان ریه یا گسلو شده است دعوت کنند. این روش گاه تأثیر روانی فراوانی روی معتادان به سیگار دارد.
- ۴- روش جدید دیگری که آمریکاییها توصیه کرده‌اند اینست که سیگار را پس از روشن کردن بهیچوجه از گوشه لب خود بردارید و هر شش ثانیه یکبار یک عمیقی به آن بزنید دود گرم سیگار چشم و بینی و گلو را آزار میدهد و کمی هم حال تهوع بشما میدهد. مدتی سیگار کشیدن به این شکل ممکن است شما را از سیگار متفر کند.
- ۵- داروهای مخصوصی هم برای ترک اعتیاد وجود دارد که مؤثر است البته بشرطیکه با تلقینهای روانی توأم باشد.
- ۶- طب سوزنی هم بسیاری از مواقع مؤثر واقع میشود ولی باید با احتیاط بکار رود.
- ۷- ولی همه پزشکان متفق القولند که برای ترک سیگار بیش از هر چیز اراده قوی لازم است و بس. ■

اگر کودکی مجبور باشد پیاموزد و نتواند، در اعماق قلب، خود را گسناهکار احساس می‌کند و این احساس گناه با گذشت زمان بیشتر و بیشتر می‌شود تا به مرحله عصیان میرسد. در مقابل چنانچه اجباری در بین نباشد کسی نه تنها از نیاموختن احساس گناه نمی‌کند بلکه از آموختن شاد می‌شود و احساس شادی بیشتر همراه با آموختن بیشتر است. در حالات اول- در صورت احساس گناه- کودگان هر روز خسته‌تر و خشن‌تر می‌شوند، در حالیکه در حالت دوم موضوع کاملاً برعکس است و آنها روز بروز شادتر، آرامتر و راضی‌تر می‌گردند.

در بیست و پنج روز ۲۰۰۰ لغت می‌آموزند!

یک گروه از محققین آموزشی در شهر «کارگف» در شوروی- باین نتیجه رسیده‌اند که با استفاده از سیستم آموزشی جدیدی که در آن توضیحات بیهوده معلم از قبیل اینکه «این درس سخت است و باید خوب تمرین کنی تا بفهمی» حذف میشود، در این سیستم جدید تمام «مکانیزم‌های دفاعی» مغز طوری از میان برداشته میشود که ۹۶ درصد سولولهای مغزی- حتی آن قسمت‌ها که مقاومت می‌کنند- بصورت فعالی در خدمت آموختن درمی‌آیند. از این طریق قدرت پذیرش مغز افزایش مییابد و این همان چیزی است که «لوزانف» ادعا می‌کند با کمک آن میتواند میزان کارایی آموزشی مغز را بین ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ درصد افزایش بدهد.

بطوریکه نتایج آزمایشات نشان میدهد دانش‌آموزان کلاس‌های اول «بلغارستان»، در حالت معمول، برای فرا گرفتن خواندن و نوشتن احتیاج به ۱۳۶ ساعت آموزش و تمرین دارند، در حالیکه روش دکتر «لوزانف» این مدت را به ۶۳ ساعت تقلیل میدهد. برای آموختن چهار عمل اصلی حساب در روش تازه احتیاج به یکصد ساعت تمرین و آموزش دارد، در حالیکه در مدارس معمولی برای انجام همین کار ۲۸۹ ساعت وقت صرف می‌شود. دکتر «لوزانف» می‌گوید:

«ما علاقه‌ای به وقت‌گذرانی نداریم. برای ما جنبه‌های اقتصادی قضیه نیز بسیار مهم است. صرفه‌جویی در وقت مثل صرفه‌جویی طلا است.»

«هاری استوی‌جف» فیلمساز مشهور «بلغاری» که فیلم «آخرین نامه‌ها» پیش موفقیت جهانی داشته است، باتفاق یک گروه آلمانی مشغول تهیه یک فیلم تلویزیونی در این زمینه است که بزودی بر روی صفحه‌های تلویزیون بیشتر کشورهای جهان به نمایش در خواهد آمد. قرار است این فیلم در «مسکو»، «واشنگتن»، «لوس‌آنجلس»، «اوتوا»، «یوگاتا»، «توکیو»، «لایپزیک»، «استکهلم»، «وین» و چند شهر دیگر روش آموزشی دکتر «لوزانف» را به نمایش بگذارد.

در حال حاضر ۵۰ مرکز آموزشی بوجود آمده است که در آن بزرگسالان میتوانند با استفاده از روش دکتر «لوزانف» زبان خارجی فرا بگیرند. با استفاده از این روش در مدت ۲۵ روز و هر روز بمدت چهار ساعت دانشجویان بدون انجام تکالیف و تمرین در خانه میتوانند ۲۰۰۰ کلمه از هر زبان خارجی را که می‌خواهند توأم با اساسی‌ترین قوانین و دستور همان زبان یاد بگیرند.

در تمام مدت آموزش زبان آهنگ‌هایی از «باخ»، «پاگانینی» و «کورتلیوس»، پخش میشود. شاگردان در صندلی‌های راحتی

نشسته‌اند و سعی می‌کنند آرامشی کامل و کافی پیدا کنند. آنها به هیچ چیز فکر نمی‌کنند، این فقط موزیک است که حکومت می‌کند، بعد، در موقع معینی، استاد، با همان ریتم موسیقی، داستانی را بزربان خارجی تعریف می‌کند. همه چیز آرام و بدون عجله اتفاق می‌افتد. یک «تست» کوچک در روز بعد نشان میدهد که مغز تمام شاگردان ۲۰ تا ۲۵ ساله ۱۲۰ تا ۱۵۰ کلمه از زبان خارجی را در خود محفوظ کرده است!

یک دانشجوی آمریکائی که در یکی از این کلاسها شرکت کرده است می‌گوید:

«من حتی راجع به کلماتی که در کلاس گفته شده بود، فکر نکرده بودم، ولی بیشتر آنها را آموخته بودم. درست مثل اینکه کلمات زبان خارجی با موزیک مخلوط شده از راه گوش به مغز راه یافته باشند و خیلی ساده همه آنها را یاد گرفته بودم.

تا همین چند سال پیش دانشمندان عقیده داشتند که یک آدم معمولی در ظرف یک روز فقط میتواند بین سی تا چهل کلمه جدید از یک زبان خارجی را یاد بگیرد و بخاطر بسپارد. ولی اینک با روش جدید می‌توان هر روز یکصد کلمه را براحتی آموخت.

کسانادی‌ها هم دوسال روی این روش جدید آزمایش کردند و نتیجه آنرا در سال ۱۹۷۵ در یک گزارش علمی اعلام کردند:

«این روش علاقه عجیبی را به زبان خارجی در انسان بیدار می‌کند. دانشجویان ما یک زبان خارجی را فقط باین خاطر آموختند که آموختن آن برایشان خوش‌آیند شده بود. همین موضوع به آنها انگای بنفسی بیشتری داده بود که موجب علاقه بیشتر به ادامه کار میشد.

پروفیسور «فلیپ» از دانشگاه «کالیفرنیا» گزارش میدهد:

« دانشجویان من تقریباً پس از دو جلسه موفق شدند خواندن خط «بلغاری» را بیاموزند. ما در طول جلسات آموزش زبان «بلغاری» از ۱۰ موضوع استفاده کردیم که جمعاً ۱۸۰۰ لغت داشت. دو دانشجو صد درصد و بقیه ۹۵ درصد لغتها را بخاطر سپرده بودند!

این موفقیت‌ها به آسانی نصیب دکتر «لوزانف» نشده است. او ۱۲ سال تمام در خفا باین کار مشغول بود. تا اینکه یک وزیر «بلغاری»، بنا بر اقتضای شغلی مجبور شد، یک زبان خارجی را در مدت بسیار کوتاهی بیاموزد. دکتر «لوزانف» به کمکش آمد. جناب وزیر پس از فقط چهار هفته تمرین و آموزش، میتوانست تا اندازه‌ای به زبان فرانسه صحبت کند و از این زمان به بعد دکتر «لوزانف» توانست برای پیشبرد کارهای تحقیقاتی در انستیتوی که دایر نموده و یکصد نفر همکار دارد، با هر قدر بودجه که لازم باشد به کار خود ادامه بدهد. طبیعی است که بودجه را دولت در اختیارش قرار میدهد.

حالا دکتر «لوزانف» باتمام امکاناتی که در اختیارش گذاشته‌اند می‌خواهد این روش را از تمام نطق‌ها سیرا سازد و آنرا برای جانشینی سیستم فعلی آموزش در مدارس به جهانپان پیشنهاد کند. اما این که آیا نظام کنونی آموزشی در کشورهای مختلف تا چه حد در مقابل این روش انعطاف‌پذیر است و آیا سرانجام جای خود را به این سیستم تازه میدهد یا نه، سشوالی است که مقامات آموزشی و جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی باید درباره‌اش تصمیم بگیرند. ■



# Elnett Satin

## L'ORÉAL PARIS

### شفافیت - لطافت و زیبایی

در موهای یافت میشوند که با آنت آرایش شده‌اند. با آنت موها را بطور طبیعی آرایش کنید چون چسبندگی آنت بایک بار برس کشیدن از موها محو میشود

اما آرایش چشمگیر موها در سراسر هفته مرتب و طبیعی باقی میماند

# آنت

با میکرو دیفیوزر و عطر مو از جالبترین ابتکارات اورال پاریس



# گرم بب کا پوست را خیلی روشن و شفاف میکند

**فروش کلیه داروخانه های کشور**

عادی می گذشت. توی دانشکده و محل کارم سرهانی بودند که گاهی توجه من را جلب می کردند، اما نه آنقدر شدید که خودم دلم میخواست. من دختری رمانتیک و بسیار احساساتی بودم. بدنبال عشقی می گشتم که در زمان دبیرستان توی کتابهای رمان می خواندم. با یکی دو پسر هم به مرحله دوستی و گردش دو نفره رسیدم اما هر کدام از آنها به نحوی از زندگی من کنار رفتند بدون آنکه اثری عمیق روی من گذاشته باشند. دو سال پیش که لیسانس گرفتم احساس خستگی شدیدی میکردم، شانزده سال پشت سر هم و بدون وقته درس خواندن داشت من را از پستی می انداخت. مادرم پیشنهاد کرد قبل از اینکه برای امتحانات استخدامی اقدامی بکنم چند ماه به مسافرت برویم. کار خوبی بود و من می توانستم به راحتی خستگی چندین ساله را از تن بدر کنم. مادرم به دلیل اقامت یکی از خاله هایم در اصفهان، این شهر را برگزید و منم بدون هیچگونه چسب و چسبانی قبول کردم.

اولین بار بود که اصفهان را می دیدم از زمانی که به تهران آمده بودیم فقط دوبار خاله جان در تهران بدیدن ما آمده بود. او و خانوادهاش آدمهای بسیار مهربان و خوش برخوردی بودند که سعی فراوان داشتند بما خوش بگذرد. شهر گنبدهای نیلگون آنقدر برای من جالب بود که لحظاتی توی خانه بنده نمی شدم. خاله جان دوتا دختر داشت که یکی از آنها تقریباً همسن وسال خودم بود و از نظروچی و فکری بسیار به هم نزدیک بودیم.

«زهره» تمام شهر را وجب به وجب عادی می گذشت. توی دانشکده و محل کارم سرهانی بودند که گاهی توجه من را جلب می کردند، اما نه آنقدر شدید که خودم دلم میخواست. من دختری رمانتیک و بسیار احساساتی بودم. بدنبال عشقی می گشتم که در زمان دبیرستان توی کتابهای رمان می خواندم. با یکی دو پسر هم به مرحله دوستی و گردش دو نفره رسیدم اما هر کدام از آنها به نحوی از زندگی من کنار رفتند بدون آنکه اثری عمیق روی من گذاشته باشند. دو سال پیش که لیسانس گرفتم احساس خستگی شدیدی میکردم، شانزده سال پشت سر هم و بدون وقته درس خواندن داشت من را از پستی می انداخت. مادرم پیشنهاد کرد قبل از اینکه برای امتحانات استخدامی اقدامی بکنم چند ماه به مسافرت برویم. کار خوبی بود و من می توانستم به راحتی خستگی چندین ساله را از تن بدر کنم. مادرم به دلیل اقامت یکی از خاله هایم در اصفهان، این شهر را برگزید و منم بدون هیچگونه چسب و چسبانی قبول کردم.

روزهای زندگی را با فداکاریهای مادر و محبت بی دریغ خان دایی پشت سر می گذاشتم. ما همه مشغول درس خواندن بودیم و همه ما می خواستیم درسمان را تمام کنیم و به نحوی به مادر و به معارج زندگی کمک کنیم. اما دو خواهر بزرگ بعد از گرفتن دیپلم از دواج کردند و هر یک صاحب خانه و زندگی مستقلی شدند. من خیال از دواج نداشتم و بهمین خاطر بعد از گرفتن دیپلم در کتکورت شرکت کردم و همان سال اول موفق شدم که به دانشگاه بروم. البته صبح ها در یک مؤسسه خصوصی کار میکردم و شبها بدرس و دانشکدهام می رسیدم. برادرهای کوچک هم حالا دیگر بزرگ شده بودند. من سال دوم دانشکده بودم که آنها هم کتکورت دادند، یکی از آنها قبول شد و کوچکترین برادرم برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت. زندگی من مثل یک دختر دانشجوی

## عزیز جان!

بقیه از صفحه ۴۲

شدن از قضیه بدت عصبانی میشد و او را وادار میکند که از همسرش که باردار هم بوده جدا بشود. خان دایی بعد از مدتی مقاومت و کشمکش با پدر بزرگ بالاخره ناچار میشد زن جوانش را طلاق بدهد و از آن بعد دیگر هرگز حرفی از ازدواج نزده است. مادرم می گفت که خان دایی بعد از مرگ پدر بزرگ چند بار به ده رفته و سراغ همسرش را گرفته ولی دیگر هیچکس از او خبری نداشته است. بعد از دانستن این قضیه دلسمان برای خان دایی خیلی سوخت اما کاری از دست ما که ساخته نبود بنابراین مدتی بعد همه چیز را فراموش کردیم....

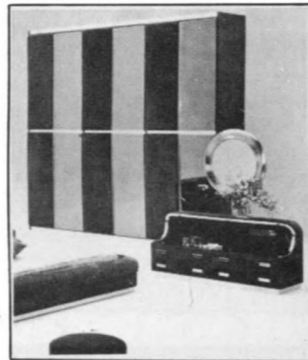
روزهای زندگی را با فداکاریهای مادر و محبت بی دریغ خان دایی پشت سر می گذاشتم. ما همه مشغول درس خواندن بودیم و همه ما می خواستیم درسمان را تمام کنیم و به نحوی به مادر و به معارج زندگی کمک کنیم. اما دو خواهر بزرگ بعد از گرفتن دیپلم از دواج کردند و هر یک صاحب خانه و زندگی مستقلی شدند. من خیال از دواج نداشتم و بهمین خاطر بعد از گرفتن دیپلم در کتکورت شرکت کردم و همان سال اول موفق شدم که به دانشگاه بروم. البته صبح ها در یک مؤسسه خصوصی کار میکردم و شبها بدرس و دانشکدهام می رسیدم. برادرهای کوچک هم حالا دیگر بزرگ شده بودند. من سال دوم دانشکده بودم که آنها هم کتکورت دادند، یکی از آنها قبول شد و کوچکترین برادرم برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت. زندگی من مثل یک دختر دانشجوی

# مبل کارانوا

## برای آنهاییکه سخت می پسندند وجویای ظرافت هستند.



سرویس خواب امریکائی



مبل آمریکائی

پیش یک عده مردم دیگر با احساساتی متفاوت و برداشتی دیگه از زندگی آن شینی را لمس کرده باشند، این خیلی هیجان آور است. آن پسر که آنهمه شور و شوق را دید گفت:

مقداری اشیاء قدیمی هم در انبار داریم اگر دوز روز دیگر سری به اینجا بزنید می توانید آنها را هم ببینید. با تشکر خداحافظی کردیم و بیرون آمدیم. من میدانستم که «زهره» علاقه زیادی به این نوع مسایل ندارد روی همین اصل دوز بعد به تنهایی به فروشگاه او رفتم. او که از دور من را دیده بود با صمیمیت به استقبال آمد، دستم را فشرد و اشیاء قدیمی را که بسیار هم جالب بودند در اختیارم گذاشت و درباره هر کدام توضیح مفصلی داد. اطلاعاتش بسیار زیاد بود.

آن روز بجز اطلاعات درباره اشیاء قدیمی مطالب زیادی هم درباره خودش دانستم، دانستم که اسمش «محسن» است و لیسانس باستانشناسی است و در اداره حفظ آثار باستانی کار میکند و گاهی به این فروشگاه که متعلق به دوستش است می آید و به او کمک میکند، صحبت های ما ادامه پیدا کرد. آن روز ساعتی آنجا بودم و باهم حرف می زدیم وقت خداحافظی «محسن» گفت:

اگر دلتان خواست باز هم به اینجا بیایید. من معمولاً هرروز نمی آیم ولی اگر بدانم شما می آید، هرروز می آیم و منتظران می مانم.

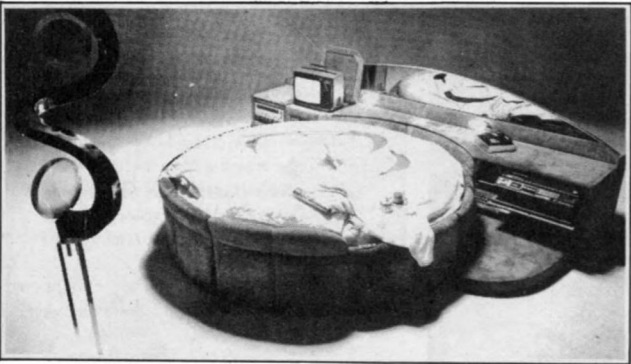
گفتم:

نمی دانم کسی می آید ولی حتماً می آیم، تازه کسی را پیدا کرده ام که افکارش با من خیلی جور است مطمئن باشید به همین سادگی شما را از دست نمی دهم.

می ترسم تعارف کنید، برای محکم کاری شماره تلفنتان را بمن بدهید، یا شماره من را یادداشت کنید. شماره تلفنش را نوشتم و خداحافظی کردم و رفتم....

سرویز بعد دوباره بسراغش رفتم. دیدارها تکرار شد و از محیط کوچک فروشگاه بیرون آمد و در مدت کمی دوستی عمیقی بین ما بوجود آمد. او را به خانه خاله جان بردم و باهم آشنا شدیم، او هم من را به مادرش معرفی کرد. «محسن» پدرش را دوست داشت و بعد در کودکی از دست داده بود و بعد پرستش مادرش را که «عزیزجان» نامیده میشد و برای بزرگ کردن او زحمت زیادی کشیده بود دوست داشت. «عزیزجان» زنی بسیار فهمیده و دوست داشتنی بود. توی حرکات و رفتارش حالتی بود که آدم را وادار به احترام گذاشتن می کرد و من مدام درباره شخصیت آن زن برای مامان و خاله جان تعریف میکردم و آنها هر روز بیشتر مشتاق دیدنش میشدند دوستی من و «محسن» به علاقه و عشقی شدید و دو جانبه مبدل گشت. «محسن» وقتی فهمید که تا ده دوازده روز دیگر اصفهان بقیه در صفحه ۱۳۴

مبل بلژیکی



سرویس خواب ایتالیائی

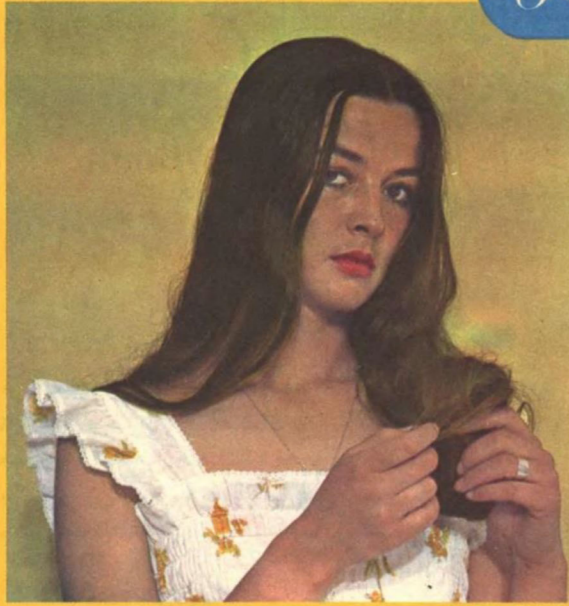
## بزرگترین و مجهزترین مرکز تجارتي جهانی مبل جدیداً افتتاح شد.

بلوار پهلوی - میرداماد - میدان محسنی تلفن ۲۲۸۰۹۴ - ۲۲۸۰۹۵



کمد ایتالیائی

# شخصیتی جدید با رسییتال



امروز فرصتی پیش آمد تا با خانم آنابل دوپو، بیانست مشهور فرانسوی گفت‌وگویی در منزل ایشان داشته باشیم.

وقتی وارد منزل شدم او خود را برای اجرای رسییتال اسبب آماده می کرد.

آنابل در جواب این سؤال که معروفیت خود را مدیون چه هستید پاسخ داد:

«من با اجرای دورسییتال بشهرت رسیدم»

پرسیدم: ممکن است درباره این دورسییتال صحبت کنید؟

آنابل با خوشرویی پاسخ داد:

«هنرمند هنگامی باوج محبوبیت میرسد که در قلب مردم نفوذ کرده باشد، و برای حفظ این محبوبیت لازمست که هر بار با شخصیتی جدید در برابر مردم ظاهر شود، و دیگران را از ظاهر یکنواخت و کسل کننده خود خسته نکند. من با اجرای رسییتالهای جالب و بی دردی به محبوبیت رسیدم، ولی پس از مدتی متوجه شدم که هنر و استعداد ذاتی من کافی نیست و شخصیت من برای دوستدارانم یکنواخت و خسته کننده شده است.

برای ایجاد تنوع در ظاهر خود و احراز شخصیتی جدید به تغییر چهره و زیبایی خود متوسل شدم، ولی بی بردم که این تغییرات کافی نیست و برای تکمیل آن احتیاج به عوض کردن رنگ موهای خود دارم. همانطور که می بینید رنگ موهای من گویای این واقعیت است. بهمین جهت پس از مطالعه فراوان از آلبوم رنگ موی رسییتال کمک گرفتم. حالاً دیگر مشکل من حل شده است، و هر بار قبل از اجرای رسییتال پیاپی در مدت سی و سه دقیقه موهایم را یکی از ده رنگ لوتوس - باهاکونی - ورنز - بلینی - آماند - ویرجینی - مانیلی - تا هیتی - برزیلی ویا تاپولی از آلبوم رنگهای رسییتال در می آورم.

با تعجب سؤال کردم: «چطور می توانید در عرض سی و سه دقیقه موهای خود را رنگ کنید؟» جواب داد: برای اجرای رسییتال پیاپی اسبب، من در نظر دارم موهایم را رنگی جدید در آورم. بنابراین هم اکنون موهایم را با رسییتال رنگ می کنم تا شما هم طرز کار سریع و آسان رنگ موی رسییتال را ببینید.



از داخل بسته رسییتال یک شیشه محتوی ژله رنگسو و یک اپلیکاتور محتوی اکسیدان کرم، و یک جفت دستکش همراه با پروشور بیرون می آورم.



آلبوم رسییتال را باز کرده، رنگ مورد علاقه ام را انتخاب و تهیه می کنم.



پس از آنکه ژله های اضافی رنگسو را با آب از روی موهایم پاک کردم موهایم را بنر می شامپو میکنم و بعد.



درست سر ساعت ۶ موهایم را آب میکشم تا ژله رسییتال از موهایم پاک شود. عمل رنگ کردن با رسییتال پس از ۳۰ دقیقه بطور اتوماتیک قطع میشود. اگر موهایم را زودتر از ۳۰ دقیقه آب بکشم رنگ دلخواهم ظاهر نمیشود در صورتیکه اگر دیرتر از ۳۰ دقیقه موهایم را آب بکشم تفاوتی در نتیجه رنگ ندارد.



ژله رسییتال آماده شده را با اپلیکاتور روی تمام موهایم میریزم و به آرامی چنگ میزنم تا اول ریشه وبعد سه ساله موهایم کاملاً به ژله رسییتال آغشته شود. رسییتال چون بصورت ژله در سایه بروی صورتم جاری نمیشود. رنگ ظاهری ژله رسییتال روی سرم تدریجاً تیره میشود ولی این تیرگی به رنگ انتخابی ارتباطی ندارد.



بلافاصله موهایم را مرطوب می کنم و با حوله آب اضافی را میگیرم. تمام این مراحل تا بحال سه دقیقه طول کشید. همانطور که می بینید ساعت پنج و نیم است، و موهای من آماده رنگ شدن می باشد.



سروش شیشه رنگ سو و سروش اپلیکاتور را باز کرده، رنگ را به داخل اپلیکاتور میریزم، و بعد سروش اپلیکاتور را دوباره محکم میبندم و خوب تکان میدهم تا رنگ بسا اکسیدان کرم مخلوط شود. سپس نوک اپلیکاتور را با قیچی میبرم. حالاً رنگ حاضر است.



— بی شک شما هم که مثل من ناظر بر اجرای سراسر مختلف رنگ کردن موهای آنابل بودید بی صبرانه منتظرید تا نتیجه کار را از نزدیک ببینید به اتفاق، آنابل را در روی صحنه هنگام نواختن پیاپی مشاهده میکنیم این بار هم آنابل مورد توجه شدید حضار قرار گرفت او معتقد است که نمی از توجه بیش از حد حضار برای هنراوستو نمی دیگر آنرا سدیون شخصیت جدید خود میداند که توسط رنگ موی رسییتال کسب کرده است.



موهایم را با حوله خشک می کنم. چون موهایم هنوز مرطوب است، تیره تر بنظر میرسد وین نمیتوانم اثر کامل رنگ را تشخیص دهم. رنگ مورد علاقه من پس از خشک شدن موهایم ظاهر خواهد شد.



# رسییتال

جدیدترین رنگ مو با فرمول ژله.

# اورال پاریسی

مبتکر فرمول ژله در راه تکامل رنگ مو

# سفرهای شاد را با چراغهای گازی سفری «والور» آغاز کنید.



valor  
Veritas

والور نامی مطمئن در صنایع تولید  
چراغهای گازی و مسافرتی جهان.  
والور یعنی اطمینان مطلق  
عرضه در ایران از شرکت نرجس؛ تلفن ۶۶۴۵۲۵

با چراغهای سفری والور هنگام سفر نمیتوانید  
مطمئن باشید که سفری خوش در پیش  
خواهید داشت. زیرا تولیدات والور دارای  
بالا ترین درجه استاندارد اطمینی میباشند.

دائی را هم دعوت میکنند اما به او نمیگویند که من وشوهر ومادر شوهرم هم هستیم او وقتی ما را ببیند حتما چاره دیگری جز آشتی و برقرار کردن روابط سابق نخواهد داشت. قبول کردم و به «محسن» و «عزیزجان» هم گفتم و شباً موعود به خانه خواهرم رفتم. دائی هنوز نیامده بود و قلب من تیش عجیبی داشت کلافه بودم و انگار انتظار حادثهای را می کشیدم بالاخره صدای زنگ در بلند شد... من صدای دائی را می شنیدم که با خواهرم و شوهرش احوالپرسی میکرد و بعد به اطاق آمد و چشمش بمن و «محسن» افتاد. بشدت عصبانی شده بود رگهای گردنش کلفت شده بودند. دندانهایش را از خشم بسهم فشرد و خواست برگردد و برود. خواهرم و شوهرش جلو دویدند اما دائی ناگهان ایستاد و چشم به «عزیزجان» که با حالت تحقیر شده ای داشت چشامش را روی صورتش می کشید دوخت. «عزیزجان» هم متوجه او شد. هر دو با حالت عجیبی بهم خیره شده بودند. «عزیزجان» رنگش پریده و با هر دو دست محکم کنار میله لوزان و زنگ و روی پریده چند قدم جلو رفت و صدایش انگار از ته چاهی عمیق بیرون می آمد.

عزیز جان، عزیز جان! «عزیز جان» میل را رها کرد. صورتش را با دستها پوشاند و صدای هق هق گریه اش توی اطاق پیچید. همه حیرت زده جلو دویدند خان دائی روی زمین نشست پایهای «عزیز جان» را توی بغلش گرفت و سرش را روی زانوی او گذاشت حالا هر دو گریه میکردند، «محسن» هم گریه میکرد، منم گریه میکردم، ماما، همه، همه داشتند اشک می ریختند.

دائی بعد از بیست و شش سال گمشده اش را پیدا کرده بود، بعد که همه کمی آرام شدند «عزیز جان» تعریف کرد که بعد از آن جدائی دردناک به اصفهان نزد عمه اش میرود و شوهر عمه حاضر میشود برای فرزند او، به اسم خودش شناسنامه بگیرد چون «عزیز جان» حاضر نبوده بخاطر گرفتن شناسنامه برای فرزندش نزد خانواده خان دائی برگردد و باز هم تحقیر بشود.

«عزیز جان» تعریف کرد که با چه رنج و مشقتی کار کرده تا «محسن» را بزرگ کند و به دانشگاه بفرستد. بعد گله ها شروع شد. گله محسن از مادرش که هرگز این داستان را برای او تعریف نکرده، گله «محسن» از پدرش که برای اولین بار او را دیده بود. پدرش راستی حالا «محسن» پدر داشت و خان دائی پسر داشت، عزیز جان تنها نبود، خان دائی هم همین طور. همه از من تشکر میکردند که باعث شدم آنها همدیگر را پیدا کنند و منم از خدا تشکر میکردم. حالا ما باز هم خوشبخت هستیم. «عزیز جان» و خان دائی مدام در حال سفر و زیارت هستند. مثل دو تا پرنده عاشق هستند. ظاهراً عاشقی نمیکنند اما از برق نگاهشان خیلی چیزها را می توان حدس زد. مگر همه چیز را باید به زبان آورد؟ نه!

تهران - شراره

دارد. با ماما صحبت کردم و یک روز «عزیزجان» به خانه خاله آمد و خیلی سریع قرار و مدارها گذاشته شد. این طور تصمیم گرفتیم که ما به تهران برگردیم و «محسن» هم بعد از سروصورت دادن به کارهایش به تهران بیاید. می گفت از محیط اصفهان خسته شده و دلش می خواهد در تهران یا شیراز زندگی کند. از طرفی چون من همه چیز را درباره خودم و خانواده ام با او در میان گذاشته بودم او به خوبی به نقش خان دائی در زندگی من آشنا بود. با توجه به این مورد قرار شد که او در تهران رسماً من را از خان دائی خواستگاری کند.

ما به تهران آمدیم و بلافاصله ماما جریان را با خان دائی در میان گذاشت و به این ترتیب خواست او را برای روبروشدن با «محسن» و مادرش آماده کند ولی برخلاف تصور ما خان دائی از مطرح شدن این مسئله بسیار عصبانی شد و گفت به هیچ وجه این ازدواج برپایه صحیحی نمی تواند باشد و دلیلش هم این بود که «محسن» از خانواده متشخص و سرشناسی نیست بنابراین در شان دختر اصل و نسب داری چون من نیست که با یک جوان بی اصل و نسب چون «محسن» ازدواج کنم. اصرار و پافشاری ما بی فایده بود و من آن روزها مدام بیاد داستانی بودم که ماما درباره خان دائی تعریف کرده بود که او خودش در زمان جوانی عاشق یک دختر بی اصل و نسب می شود و با او ازدواج میکند و بعد بخاطر مخالفت پدرش چه رنج می کشد و حالا خودش داشت بخاطر همان مسئله ما را زجر میداد. بارها خواستم این جریان را به او یادآوری کنم اما هر بار بخاطر احترامی که نسبت به او قائل بودم از گفتن خودداری میکردم.

دو سه هفته بعد «محسن» و مادرش به تهران آمدند و بعد از بی بردن به ماجرا قرار شد بدون حضور واجازه خان دائی ازدواج کنیم چون علاقه ما نسبت بهم بیشتر از آن حدی بود که بخواهیم افکار و سنت پوسیده دائی را هم رعایت کنیم. خان دائی تهدید کرد که دیگر هرگز اسم من را به زبان نمی آورد اما دیگر کار عشق و «محسن» از تهدید و این حرفها گذشته بود...

زندگی من و «محسن» بسیار خوب بود. من فکر میکنم وقتی بین زن و شوهر عشق و علاقه متقابل باشد دیگر هیچ مشکلی وجود ندارد. ما هر دو کار میکردیم. ماما و برادرم باهم زندگی میکردند و راضی و خوب بودند. «عزیزجان» و من و «محسن» زندگی میکردیم و همیشه می گفت که شادی ما اورا تا به خدا می رساند. تنها غم زندگی من دلگیری خان دائی از من بود. او روی حرفش ایستاده و حاضر نبود حتی یک کلمه در باره من بشنود یا حرف بزند. خان دائی انسان مهربانی بود که در سخت ترین شرایط زندگی بزرگترین محبت ها را در حق ما کرده بود و حالا من نمی توانستم ببینم که از من رنجیده است. یک روز در این باره با یکی از خواهرهایم صحبت کردم و او راه حل خوبی بنظرش رسید و گفت یکشب مهمانی میدهد و خان

Royal Tehran Hilton

رویال تهران هیلتون  
همه شب زیر آسمان آبی و  
ستارگان درخشان

در رستوران کاسکد محوطه استخر هتل هیلتون با غذاهای متنوع و بوفه شام دلخواه را میل فرمائید و با نوای دلنشین خواننده معروف «مارتیک» و گروه ارکستر آن رقص و پایکوبی نموده و شب خوشی را بگذرانید. لطفاً جهت رزرو میز با شماره تلفن ۱۵-۲۹۰۰۱۱ داخلی ۵۹۵ و ۵۸۵ از ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر

۵ بعد از ظهر - ۱۲ شب داخلی ۶۴۵ تماس بگیرید

## عزیز جان!

بقیه از صفحه ۱۳۰

را ترک میکنم خیلی ساده گفت که دوستم دارد و از من خواست که برای همیشه با او بمانم. منم دوستم داشتم و گمان میکردم او همان مردی است که ارزش دوست داشتن و تقسیم زندگی را

غذای خوشمزه در...  
رستوران چشمه  
مخصوص خانواده ها  
با انواع غذاهای ایرانی و  
فرنگی آماده پذیرائی در  
رستوران و منازل جهت  
مهمانیها با سرویس کامل  
آدرس خیابان پهلوی بالاتر از محمودیه  
پستگاه هماپونی تلفن ۲۹۳۲۲۱

عروسان خود را بدستگرمورها بسیار پید  
پیوند مژه برای مدت یک ماه، پاک کردن  
صورت زیر نظر متخصص، کوپ و بزشینگ  
اپیلاسیون، مانیکور، پدیکور ۸۴۵۶۷۱-۸۴۱۸۹۰

طرح و نظارت - اجرا  
پلاناش  
گروه مهندسیین طراح و مشاور  
(معماری داخلی) تلفن: ۸۵۵۵۴۶-۸۵۵۵۰۰

مزون میس ماری  
مبتکر طرحهای زیبا و نو  
شاهرضا اول کاخ شمالی کوچه احمدی پلاک ۳ تلفن ۶۶۹۳۱۹

تزئین و گل آرایی اطاق عروس  
سفره عقد و ماشین عروس  
به سبک کاملاً جدید و جالب تلفن ۲۲۷۸۱۶

# ستاره ها چه میگویند

از شنبه ۳۱ تیر تا جمعه ۶ مرداد ماه  
۲۵۳۷ بشما چگونه خواهد گذشت؟

تغییرات غیر منتظره شما را از مسیری که در پیش گرفتاید کم و بیش منحرف میسازد ولی بر خلاف تصورتان به نفع شما تمام خواهد شد. روابط عاطفی شما با شخص مورد علاقتان بهبود مییابد. مجردها در تصمیم گرفتن نباید عجله به خرج دهند. با متولدین خرداد توافق فکر خواهید داشت. انرژی با ارزش خود را برای کارهای کم اهمیت هدر ندهید. انضباط و دقت رمز موفقیت شما خواهد بود. با همکارانتان روابط صمیمانه خواهید داشت.

خوشبین باشید و ثابت کنید که موجود منطقی و در عین حال خوش ذوقی هستید. با شریک زندگی خود بسر خورد و درگیری نخواهید داشت. مجردها ملاقاتهای جالبی در پیش خواهند داشت. در محیط خانواده مراقب عکس العملهای خود باشید. با متولد تیرماه توافق کامل خواهید داشت. تا میتوانید به دامن طبیعت پناه ببرید و استراحت کنید. در زمینه شغلی با اختلاف، ناراضی و درگیری مواجه میشوید ولی دلسرد نشوید بزودی همه مسائل حل خواهد شد.

در کارهای خود نظم و ترتیب بیشتری برقرار سازید و پیشنهادهای جدید را به دقت مورد مطالعه قرار دهید. در زمینه عشق و احساسات موفقیت بزرگی نصیب شما میگردد. بسیاری از مجردها ملاقاتهای فراموش نشدنی در پیش خواهند داشت و تجربههای دلپذیری کسب خواهند کرد. در سفر راضی و خوشنود خواهید بود. با افراد خانواده، بخصوص متولد بهمن ماه تفاهم کامل خواهید داشت. به هوای آزاد و اکسیژن بیشتر نیاز دارید. موفقیت شغلی خود را مستحکم سازید.

به منطق خود اطمینان کنید و بدانید که بهترین راه حلها به خود شما الهام میگردد. بیش از همیشه مورد لطف و محبت اطرافیان واقع میشوید. با شخص مورد علاقه خود تفاهم خواهید داشت. عده زیادی از مجردها مجبور به تصمیم گیری میشوند. در محیط خانواده آرامش و صفا برقرار خواهد بود. با متولد شهریور ماه تفاهم کامل خواهید داشت. اگر به سلامت خود علاقمندید بیشتر ورزش کنید. اگر ثابت قدم باشید و پشتگارتان را از دست ندهید.

بعضی تغییرات اجتنابناپذیر است، خود را با این دگرگونیها وفق دهید. پیوندهای موجود را مستحکمتر خواهید کرد. در محیط خانواده محبت و علاقه خود را به اطرافیان ثابت کنید. در کنار متولد مهرماه احساس آسایش خواهید کرد. هنگام رانندگی بیشتر احتیاط کنید. کارهایتان را با انضباط و دقت بیشتری انجام دهید. بدون عجله و عصبانیت نقشههای خود را به مرحله اجرا در آورید. با افراد جدیدی آشنا میشوید که ممکن است نقش مهمی در زندگیتان ایفا کنند.

اگر آشنای جدیدی توجه شما را بخود جلب کرده، قبل از اینکه کاملا او را بشناسید در پاراش قضاوت نکنید. آرام و خونرسد باشید تا با شریک زندگیتان دچار اختلاف نشوید. مجبور به قبول همه دعوتها نیستید. در محیط خانواده برای اجرای نقشهای همه با هم متحد میشوند. متولد آبان ماه شما را هیجانزده میسازد. از خوردن هر دارویی، چه آرام بخش و چه محرک خودداری کنید. با یک برنامه ریزی صحیح به هدف خود میرسید، تغییرات دلخواه در زندگیتان ایجاد میشود.



مهر



فروردین



آبان



اردیبهشت



آذر



خرداد



دی



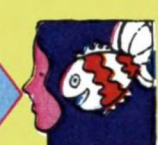
تیر



بهمن



مرداد



اسفند



شهریور

به مجردها توصیه میشود مجدداً ظاهر فریبنده اند نشوند. برای مسائل خانوادگی خود راه حل های مناسبی میکنید. با متولد بهمن ماه تفاهم کامل خواهید داشت. گرفتن بهرهزید بخصوص رزبه های نا متعادل روی ام عقل و قدرتهای خودتان حساب کنید تا کارهایتان را به مطلوب به نتیجه برسانید. از انجام کارهایی که آینده نا دارند بهرهزید. به احتمال زیاد سفری در پیش خواهید. با برنامه ریزی صحیح عازم شوید.

کاری را که شروع کرداید به پایان برسانید بعد برای انجام جدید طرح ریزی کنید. عشاق باید حسادت را از قلب خود براندازد و با اطرافیان خود جر و بحث نکنند. در محیط اوضاع کمی بحرانی است ولی با متولد فروردین ماه توافق خواهید داشت. موفقیت شغلی شما چندان روشن نیست. وضع حسابهای خود را روشن کنید.

بی جهت حرص و جوش نخورید و انرژی خود را ذخیره با دوستان خود تفاهم کامل خواهید داشت. اسرار کسانی که کاملاً نمی شناسید نسپارید. با افراد خانواده و فروردین ماه تفاهم کامل خواهید داشت. ورزش را در روزانه خود بگنجانید. فعالیتهای روزمره را به بهترین وجه میدهید و برای مسائل اساسی راه حلهای مناسب پیدا میکنید. و نگرانی نکنید تا دچار گرفتاریهای مالی نشوید. به نزدیکانتان به حمایت شما نیاز دارند.

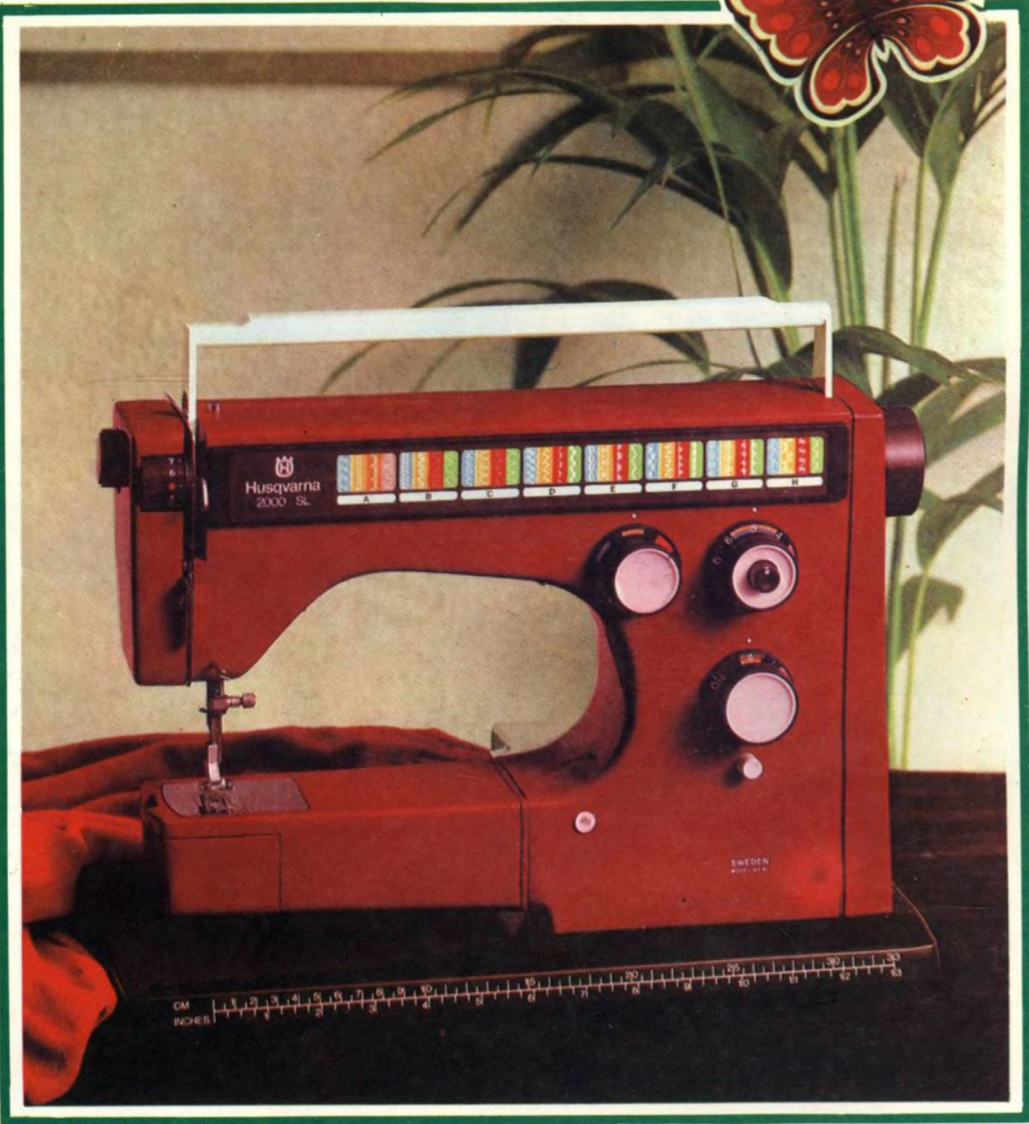
مسئولتهای شغلی خود را متعادل سازید. توقعات خود را دهید. با انجام سرگرمیهای مورد علاقتان مشغول شوید. در خانواده بر سر انجام کاری اختلاف عقیدههایی بروز میکنند. بالاخره همه به توافق خواهند رسید. با متولد شهریور ماه فراوان خواهید داشت. بعضی موقعیتهای بسیار دشوار رسید ولی بالاخره به نتایج دلخواه دست خواهید یافت و کفایت خود را به ثبوت خواهید رسانند. به نامه های رسیده زود پاسخ دهید.

از قبول مسئولیتهای دشوار و طاقت فرسا بهرهزید و آزادی عمل خود را تضمین کنید. روزهای دلپذیری در دارید بشرطیکه به هیچکس اجازه دخالت در زندگی خصوصیتان ندهید. دعوتها را بپذیرید. چرا در محیط اینهمه جر و بحث میکنید. با متولد فروردین ماه معاش سازنده خواهید داشت. از یک برنامه غذایی صحیح پیروی کنید. برنامه کار شما دشوار است و متاسفانه زود به نتیجه میرسید، صبور باشید.

حرفهای بی پایه و اساس و بدگوئیها را نشنیده بگیرید. در عشق و احساسات به طرف یکی از دوره های شاد و جالب زندگی نزدیک میشوید. بیشتر به سلامت، زیبایی و تناسب اندام رسیدگی کنید. در محیط خانواده آرامش بیشتری برقرار میشود. اردیبهشت ماه شما آرامش خیال میبخشد. تغییر محیط برایتان لازم است. در کار خود راضی و موفق خواهید بود. با همتی به طرف هدف خود بروید.

# سبکوارنا 2000 SL

هر لباسی را با هر طرح و مدلی که میخواهید بدوزید و هر طور آرزو دارید گل دوزی کنید.



ما بندگان شهرستانها

۳۹۰	لنگرود - فروشگاه شریعتی - خیابان رضاشاه کبیر	۳۴۵۸۱	- فروشگاه حلیمی چهارراه سینما سعدی
۱۷۵	مسجد سلیمان - فروشگاه انوشیروانی - بازار مرکزی	۵۹۲۷۵۵	- فروشگاه خیام
۲۵۴۳۲	مشهد - فروشگاه زوکی - خیابان پهلوی	۳۱۸	ن - فروشگاه دانا زاده - خیابان منوچهری
	میانه - فروشگاه عسکری بازار مشیر	۳۱۴۹	ر - آموزشگاه خیاطی نوین - خیابان پیغمبریه
	نجف آباد - فروشگاه یمانی - بازار	۳۱۵۹	- فروشگاه سنجیده - سه راه آذر
۲۶۸۵	نیشابور - فروشگاه گلستان - خیابان فردوسی جنوبی	۴۲۰۲	- فروشگاه فرورز بخش - درب زنجیر
۹۱۲۰۰ - ۴۳۹	همدان - فروشگاه بطحائی - خیابان بوعلی	۲۱۱۹	ر - فروشگاه تقوی - خیابان کاظمی
۳۲۸۳	همدان شهر - فروشگاه توسلی - میدان پهلوی		اه - آموزشگاه خیاطی مهران - خیابان شهناز
۶۷۷۷	یزد - فروشگاه چشمک میدان شاهنشاهی		ر - فروشگاه احمدیان خیابان شاه
۲۷۴۶	چالوس - فروشگاه لوکس خیابان شاه	۲۴۴۷	ن - فروشگاه زباندلو - بازار شریکی



# « تافت چهار فصل »

چسبندگی ایجاد نمیکند - بابر س کشیدن پاك میشود



۱ در هوای آفتابی و خشک



۳ در هوای طوفانی و باد



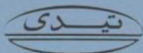
۲ در هوای بارانی و مرطوب



تافت چهار فصل در هر نوع هوایی از موی سر شما محافظت میکند.

تافت چهار فصل بصورت ذرات بسیار ریز و نامرئی پاشیده میشود و مانند تور نامرئی آرایش کسوان شما را ثابت و زیبا نگه میدارد.

Schwarzkopf



تیدی